

An Affiliated Organization of
JEWISH FEDERATION COUNCIL
OF GREATER LOS ANGELES



چشم انداز

CHASHM ANDAAZ ®

No. 107 February 2004 شماره ۱۰۷ اسفند/فروردین ۱۳۸۳ شواط/آدار ۵۷۶۴

* موج سوّم
* چگونه می‌توانید به اسرائیل کمک کنید
* دنیا به اندازهٔ کافی بزرگ نیست
* معنای ایدز در قحطی
* موهوم پرستی بس نیست؟
* بنی آدم اعضای یک پیکرند
* رویاروئی گوشت گاو و کاشر با بیماری جنون گاوی
* فرهنگ مرگ
* عشق در قرن بیست و یکم
* یهودیان بحرین
* پنج گام برای رسیدن به یک زندگی زناشویی دلپذیر

بهاء ۳ دلار

کیترینگ گلت کاشر شادی

SASON CATERING

WWW.SASONCATERING.COM

(310) 659-5982 TEL.

کیترینگ گلت کاشر شادی زیر نظر رابانوت ایرانی و امریکایی یا زیر نظر هر
مقام مذهبی که شما معرفی نماید از مهمانان شما پذیرائی می نماید.
کیترینگ گلت کاشر شادی مورد تأیید همگان



8626

West Pico

Boulevard

Los Angeles,

California

90035

Fax

(310) 360-0138

نوشتارهای این شماره



چشـم انـداز

Published by:
IRANIAN-AMERICAN JEWISH ASSOCIATION
P.O. BOX 3074
BEVERLY HILLS CA 90212-9879

سردبیر: داریوش فاخری

با همکاری: شهره حکمتی نوفر - مهندس امیر عمرانی - دکتر موسی میکائیل - خسرو آقائی - امنون نتصر - آلبرت دانش‌راد - پیمان اخلاقی - شیرین - منیژه یمطوبیان - پریوش سیم و زر.
نویسنده همراه: پرفسور امنون نتصر
مدیر داخلی: لیلی کاهن
روابط عمومی: عاشر آرام‌نیا

تایپ و صفحه‌آرائی: مینو حمودوت ۵۱۷۳-۲۷۴(۳۱۰)
با همیاری
اختر برلوا، سعید بنایان، فریدون فولادی و شهرام سیمان

چشم‌انداز نشریه‌ایست برای بازتاب افکار و دست‌آوردهای یهودیان دنیا، هدف ما روشنگری واقعیت یهودیت، مسایل، آرزوها و امید یهودیان، مبارزه با نژادپرستی و همراهی با هدف‌های بشر دوستانه انسان‌های جهان می‌باشد.

شماره تلفن و فکس سازمان سیامک:
تلفن: ۹۸۴۶-۸۴۳ (۳۱۰)
فکس: ۹۲۶۶-۸۴۳ (۳۱۰)
P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

چشم‌انداز به گواهی هر یک از دهها شماره‌ای که تاکنون به دست انتشار سپرده، برای خدمت به جامعه - و نه از بهر سرگرمی و وقت‌گذرانی - منتشر می‌شود. مقالاتی را که این نشریه به دو زبان فارسی و انگلیسی به چاپ می‌رساند حلقه‌های رابطه بین گروههای اجتماع را بهم پیوند می‌دهد. فارسی زبانان و نیز جوانانی که خواندن فارسی برایشان دشوار است به وسیلهٔ این نشریه می‌توانند با هم در ارتباط نزدیک باشند. با اشتراک این مجله در بقا و گسترش آن با ما همکاری کنید.

چشم‌انداز را نه تنها برای خود، بلکه به عنوان هدیه‌ای کم هزینه امّا پُر بها برای عزیزانتان، پدر مادرهایتان، جوانهایتان، دوستان و بستگانتان مشترک شوید.

چشم انداز «صدای یهودیان ایرانی در جهان»

بیش از ۵۰ درصد تخفیف ویژه برای ارسال مستقیم مجله به شما (بهای تک شماره ۳ دلار)

می کوشیم از بودجه کمکهای مادی به افراد نیازمندی که به سازمان سیامک مراجعه میکنند برای هزینهٔ چاپ مجله استفاده نکنیم

به همین خاطر، چشم انداز را فقط برای کسانی پست خواهیم کرد که آبونمان خود را فرستاده باشند.
چشم انداز را برای خود و یا کسی که دوست دارید، آبونه شوید

☐ آبونمان یکساله ۲۴ دلار ☐ آبونمان دو ساله ۳۶ دلار

☐ دانشجویان (با ارائه کارت تحصیلی) یکساله ۱۸ دلار دو ساله ۲۴ دلار

☐ به دلیل عدم استطاعت مالی قادر به پرداخت آبونمان نیستم ولی مایل به دریافت چشم انداز میباشم.

نام و نام خانوادگی: ______ آدرس: ______

Tel., Home: ( ) ______ Bus: ( ) ______

لطفاً فرم را پر کرده و همراه با چک به این آدرس بفرستید

آدرس سازمان: I.J.F., P.O. Box 3074, Beverly Hills, California 90212

Tel: (310) 843-9846

با همیاری و همکاری پُر لطف و مهرآمیز شما عزیزان

سازمان سیامک

تنظیم: لیلی کاهن

در ایام اخیر این خدمات را به جامعه انجام داده است

* خانمی تلفن کرد که یک خانوادهٔ سه نفری در وضع بسیار بد زندگی می‌کنند به آنها کمک کنید. به آن خانواده تلفن شد و وقتی به خانه آنها رفتیم هیچ چیز در خانهٔ آنها نبود. دو لحاف را تشک کرده بودند و دو لحاف هم روانداز آنها بود. نه از صندلی و نه میز خبری بود و نه از وسایل دیگر منزل. به آنها کوپن غذائی داده شد. برای بچهٔ دو سالهٔ آنها پوشاک و لباس و خودِ خانم هم که لباس نداشت مقدار زیادی لباس که مردم هدیه کرده بودند داده شد و همین طور وسایل منزل که خانم آن خانه تلفن کرد و گفت من دست و سر شما و پایتان را می‌بوسم که به من لباس و مواد خوراکی دادید. آنها احتیاج به کار دارند خواهش می‌کنیم از کسانی که در بیزنس خود احتیاج به کارگر و غیره دارند به ما اطلاع دهند.

* کوپن‌های غذائی هر ماهه به چندین خانواده داده می‌شود.

* یک خانوادهٔ نیکوکار (کارولین خورشیدی) چندین کارت Casco که هر کارت به مبلغ ۱۰۰ دلار بود خریداری کرده بودند و به سازمان دادند و سازمان هم این کارتها را به خانواده‌های نیازمند داد که از آنجا خرید بکنند.

* خانمی تلفن کردند که شوهرم مریض و در بیمارستان است و احتیاج به کمک شما داریم. به این خانواده که شوهرش کار نمی‌توانست بکند قرار شد تا چند ماهی کوپن‌های غذائی داده شود.

* چند خانواده که در آستانه طلاق بودند با کمک سازمان سیامک آشتی کردند و به آشیانه خود بازگشتند.

* به یک جوان معتاد کمک شد تا در یکی از آسایشگاه‌ها بخوابد و ترک اعتیاد بکند.

باگروهی از یاران جامعه آشنا شویم

رزیتا ابرامی - راشل کشفیان - دکتر پرویز لاهیجی - مینا و جاوید الیست - مجید آبائی - خانواده دکتر لوی - جمشید یونسی - دیوید جواهری - مژگان طلاسازان - 126 Company, LLC - مهوش و سیاوش اخگرنیا - مهین و پرویز شیریان - عزیز شعبانی - پرویز یدید صیون - فریده و داریوش کهن زاد - حق‌نظر و ایران گنجی - عزیزالله مشکاتیان - یولاندا ارادت - استر نعیم - الکس بروخیم - فیض‌الله اوربان - پوران طبیب زاده - خانواده صفائی - آلبرت جهان - ناصر و پرویز نظریان.



در جستجوی چه بودیم که به اینجا رسیده‌ایم

اندام زنانه فریاد

نوشتهٔ: داریوش فاخری

کتاب اخیر پریوش (نوازش) سیم و زر، عمر و برف، اولین کتاب منتشر شده این نویسنده است. از پریوش قبلاً داستانهای مختلفی در نشریه چشم‌انداز، به چاپ رسیده بود، از این لحاظ کار او برای خوانندگان ما، غریبه نیست.

اوّلین برداشت از داستانهای این کتاب که خواننده را، با خود می‌برد، نگارش ساده آن است. داستان‌ها در متنی از فضای آشنایی که ما و پدران و مادرانمان به آن خو گرفته‌ایم، جریان دارند. در داستان‌های او اشیاء جان دارند و لحظه‌ها هم. قدرت تشبیه و تصویرکشی او از محیط، لطیف و خارق‌العاده است. عشق به طبیعت و به زمین که چون مادری ما را در خود و با خود پرورده و می‌پروراند، جایی ویژه را به خود اختصاص داده است. توجهی که به ریشه در لابلای نوشته‌ها شده است را تنها یک زن به این خوبی می‌تواند ادا کند. در حین خواندن کتاب، گاه از خودم می‌پرسیدم که آیا این سمبل‌ها در برابر هجرت ممتد فرزندان یهودی چه معنی‌ای دارد؟

شاید دل نگرانی و دلواپسی نویسنده که خود مهاجری تازه به این فرهنگ نوین و سهمگین است، بی جهت نباشد. در لابلای داستان‌ها، زنی قصه‌گو را می‌بینیم که از ترس آینده و این فرهنگ، که گاه در نقش یک زن مو طلایی (داستان فالگیر) ظاهر می‌شود، به خود می‌لرزد. در قصهٔ کارت سبز، ابهامی که در آینده نهفته است و ترس از دست دادن او را به دل خوش کردن با نوستالژی گذشته نزدیک می‌کند.

جائی که چون در داستان جاده، به زنانگی و زن بودن معنی‌ای لطیف و منحصر بفرد می‌دهد، یا در بهانه دلتنگی، به نقش پُر اهمیت مادر بودن برای یک زن می‌پردازد، به زن بودن خود می‌بالد. جائی که در دست‌ها و باران، از دوری انسان‌ها از یکدیگر و درد آن می‌نالد، جائی که رومانتیک است و یا در داستان باغ صحرایی که دنبال دنیای بچگی است، یک زن است و یک مادر.

ولی این زن قصه‌گو، از تاریخ و پیشینه خود که هم چون بختکی بر زندگی او و زنان و مادران پیش از او سایه انداخته‌اند نیز، می‌گوید.

زن در قصه لغت و معنی، اسیر است و در پی رهایی جان می‌کَند. او جدائی را زیر سئوال می‌برد تا معنی زندگی زن را در برابر اسارتی تاریخی پیدا کند. دست به مقایسه می‌زند. زن آمریکائی و فرهنگ پرورنده او را در برابر زن ایرانی می‌گذارد. می‌پرسد: آیا باید چون او پوست انداخت و راحت شد یا زیر بار تحمل فرهنگ اسارت پرور زن ماند؟ در داستان باغ صحرایی، نیز دل به حال مادر بزرگ‌ها می‌سوزاند که در این سرنوشت متسلسل محتوم، در کنار مرد خودش که راحت



زندگی می‌کند، مقایسه می‌شود.

در قصه خیر پیش، به این بیچارگی مزمن و میل و عطشی برای پیدا کردن علاجی برای آن، توجه می‌کند. استیصال زن را روبرویمان می‌گذارد و که نباید مقهور شرایط و مردمی که نمی‌فهمند و نمی‌خواهند بفهمند بشود. از نظر او اگر زن در قصه‌هایش با این شرایط دردناک می‌سازد و با آن می‌سوزد، بخاطر صبوری زن و نه نشانه حماقت اوست.

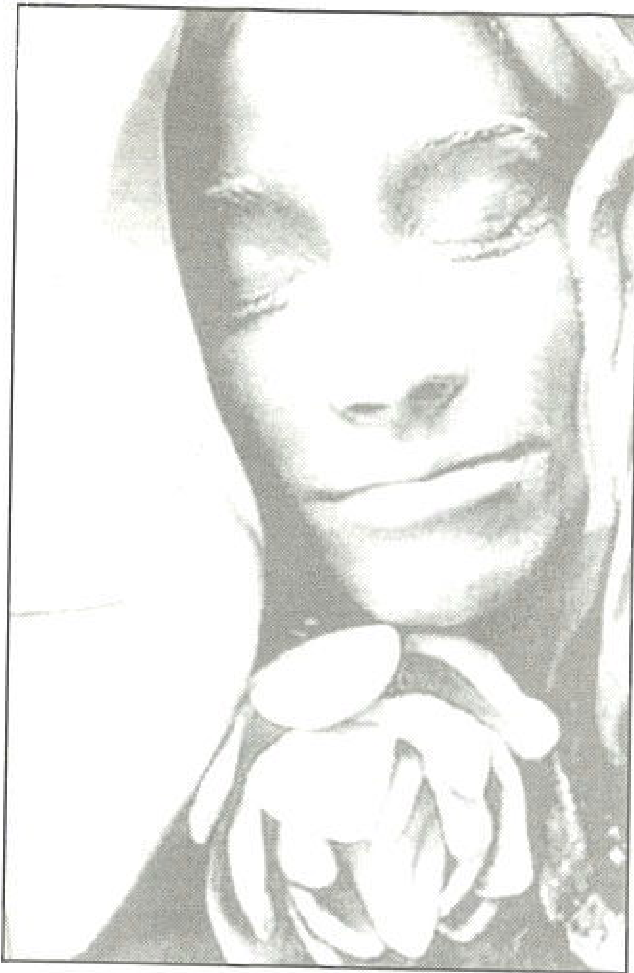
اگر زن در قصه ملوک خانم، شایعه‌گو است و درس نخوانده و خرافاتی، مقصر فرهنگ حاکم است. اگر در دل نه جواد، زن بدبخت است و با اسارت می‌سازد، یاد گرفته که قضا و قدر را مسئول بداند و تسلیم شود تا جائی که به دستور آقای مساوات (چه اسم با مسمائی برای نمایی از آینده و تغییر) که معلم انگلیسی است، لغت آینده را که با شوق و امید نوشته، از تخته سیاه زندگی خود، پاک کند.

در داستان وداع، هول پیر شدن - ترس آنکه کار نیمه تمام بماند و دنیا همانطور بماند و نفرین بچه‌ها نثار مادرانی بشود که چرا به عنوان زن امروز برای فردائی‌ها کاری نکرده او را به هراس می‌اندازد. از این که با باری به هر جهت ساخته باشد شرم می‌کند. در همه آرامش همه بی نیازی، این سئوال را روبروی خود دارد که شاید مرگ او را از این همه، راحت کند.

در بخش آخرین کتاب، پریوش بخشی از کتاب «سه‌شنبه‌ها با موری» را ترجمه و به کتاب اضافه کرده است. «سه‌شنبه‌ها با موری»، داستان واقعی یک استاد مشرف به مرگ است که در آخرین روزهای زندگی سعی می‌کند آخرین درس‌هائی از زندگی را به شاگرد خود بدهد. این شاگرد، پس از مرگ استاد، این درس‌ها را محتوی یک کتاب کرده است.

از خودم می‌پرسم دلیل این انتخاب چیست؟ متوجه شباهت‌های بین حرف‌های این دو می‌شوم. پریوش و موری، انسان‌هایی هستند در جستجوی معنی زندگی‌ای که ویکتور فرانکل اطریشی آن را لازمه زندگی انسان می‌داند (ص ۹۳). دل واپسی‌های هر دو در مورد جهان و محیط یکی است (ص ۹۲) در صفحهٔ ۹۴ کتاب می‌بینیم که موری هم دنبال احساسات و عواطف لطیف انسانی است و پریوش نیز به نوبه خود، رابطه با مادر و گستره خانوادگی را ارج می‌نهد.

در لابلای داستان‌های کتاب عمر و برف، زن، فرق نمی‌کند از کجا می‌آید و چه مذهبی دارد. زنی است که در قالبی آشنا می‌تواند زن هر جا و هر فرهنگی باشد. کوله بار گذشته‌ای سرکوب‌گر و هول آینده را دارد و سیستمی که هنوز تهدیدش می‌کند. این هراس موری و نظری که در مورد مرگ دارد با نظر پریوش هماهنگی دارد. که «مرگ یک زندگی را پایان



می‌بخشد ولی یک رابطه انسانی را نمی‌تواند پایان دهد».

اثرگذاری بر جهان و انسان‌ها، دقیقاً از همین جا می‌آید. چون در نهایت، بشر و این دو، انسان‌هائی ایده‌آل پرورند. انسان و از این راه زن، در نوشته‌های پریوش رسالت دارد. زندگی او، زندگی بیهوده‌ای نیست. شاید بهتر است بگوئیم، نباید باشد. ارزش جنگیدن را دارد. نه جنگ بخاطر تفنن جنگ بلکه برای سازندگی. سازندگی ای که بدون زن، نمی‌شود. در معنی زندگی‌ای که پریوش خود را با موری هم زبان می‌بیند، انسان وقتی حتی برای یک مرده حرف می‌زند، باید بدهد. باید رابطه و بخشندگی در میان انسان‌ها، باشد.

در لابلای کتاب به عنوان زن امروزی، دیروز را زیر سئوال می‌برد و رابطه‌ها را محکوم می‌کند که فردای محتومی را برای دختران ما به ارث نگذارد. در این راه مجسمه دیگری از اندام زنانه فریاد را در قالب قصه‌هایی دلپذیر روبرویمان داریم. فریاد زنی که در آفریقا بیشترین آسیب را از ایدز می‌بیند. در آفریقا و ایران سنگسار می‌شود. برای بقای خود و فرزندانش هنوز فاحشه و استثمار می‌شود. زیر بار خشونت خانوادگی - تبعیض

اجتماعی و تجاوز جنسی در خانه خود قرار می‌گیرد.

هنوز هم جامعه بشری در سال ۲۰۰۴ نیز قدرت رویارویی با فکر و اندیشه‌ای نوین که زن و مرد را از لحاظ حقوقی و اجتماعی برای دست یابی به امکاناتی که هر دو را یکسان به تعالی برساند، ندارد. هنوز تکرار لعنتی قتل برای حفظ آبروی خانواده در کشورهای عربی و مسلمان که توسط خانواده زنان متهم به خیانت صورت می‌گیرد، اجحافی خارج از تصور ولی واقعی است. هنوز ارزش جان زن در ایران نصف ارزش جان مرد و مساوی ۵۰ شتر یا ۱۰۰ گاو (ماده ۳ دیه و ۳۰۰ جزا) است. نه آنکه داد تاریخی زن را می‌دهند بلکه حتی شهادتش در دادگاه نصف ارزش شهادت مرد است (ماده ۳۳ و ۹۹ جزا - بخش ۲ ماده ۲۳۷ حد و قصاص). با آنکه هزاران نفر در خانه مورد تجاوز جنسی شوهر قرار می‌گیرند، این عمل قانونی است چون تجاوز نامیده و محسوب نمی‌شود.

از دید قانون ایران امروز، زن سرسپرده و صبور ایرانی، حرمت خود را ندارد. در ۹ سالگی زن است و زیردست. از این راه مورد جنایت تجاوز به بچه قرار می‌گیرد و به اشد مجازات در برابر قانون می‌ایستد (جائی که پسر ۱۵ ساله به این حد می‌رسد). زن نه در زندگی بلکه برای مرگ نیز در موردش اجحاف می‌شود. در زندان‌های ایران (چون زندان ایران) برای گرفتن اعتراف یا تحقیرش مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرد و اگر باکره بود اوّل به او تجاوز و سپس اعدامش می‌کنند.

فریاد زن جهان که گاه در لابلای اشک و گاه در سکوت و بیشتر در تلخی نگاه‌شان موج می‌زند، صدای آشنای دردی است که از عمق تنهایی‌ای می‌آید که ما در لابلای لالایی مادر و قهقهه کودکانه خواهر می‌بینم.

اگر در آینه بودن‌مان نگاه کنیم، زن تنها، همیشه مردی تنها را در کنار خود خواهد داشت.

و دست مهربان باد

روزی که منیژه یومطوبیان به من گفت که برای زنده نگاه داشتن نام عشق زندگی‌اش می‌خواهد کاری می‌کند، از مرگ نریا یومطوبیان، چندی می‌گذشت. زیر آوار دوری و در قفس تنهایی، کارش اشک ریختن بود و غمگساری. منیژه را هر وقت برای جلسات هیئت تحریریه چشم‌انداز دعوت می‌کردیم، تنها نمی‌آمد، یعنی نریا، تنهایش نمی‌گذاشت ولی حالا، تنها شده بود.

از من خواست کمکش کنم. پرسیدم، نریا به چه کاری علاقه داشت؟ گفت هر چه به جوانان مربوط می‌شد. فکر کردم اگر نیتی چنان مقدس و کاری چنین عاشقانه است پس کاری باید کرد کارستان. کاری بکنیم تاریخی. سنگی زمین بگذاریم که بنایی شود که آیندگان هم از ابهت روحش به هیجان آیند.

برای پیشبرد این عمل، عشق بود، تجربه را هم همراهمان کردیم و آینده‌نگری را نیز چاشنی کار. با شیرزاد ابراهیمیان و همسرش شارونا و همسرم رؤیا، نظری را مطرح کردم. با منیژه و هیئت مدیره سازمان برداشتها را بررسی کردیم. عاقبت، از رئیس مجتمع ارتص پرسیدیم که آیا حاضرند دو سازمان سیامک و ارتص را ادغام کنیم و آینده‌ای که درخور جامعه و شخصیت نریا یومطوبیان است را به بار بیاوریم؟

تنها دست مهربان باد نبود که باعث پیوند ما شد. عشق بود، تجربه بود و آینده نگری. دور از منم زدن‌ها و خودخواهی‌ها، جان بود و جانان طلبی نه من و تن طلبی. پیوند فرخنده‌ای که ما به دنبالش هستیم، یک دوره یکساله را برای آزمایش و آشنایی می‌طلبد تا در اول ژانویه ۲۰۰۵ به کمال برسد. در نهایت کار ساختمانی احداث خواهد شد برای عبادت، کلاس‌هایی برای یادگیری، محلی برای جوابگویی به نیازهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی، اندوخته تجربیات ربع قرن و کوله باری از ۳۰۰۰ سال سنت و فرهنگ راهنمای کارمان خواهد بود.

۱۵۰،۰۰۰ دلار بودجه فعالیت‌ها و برنامه‌های سال ۲۰۰۴ را تأمین کرده‌ایم تا در میانه راه از پای نیافتیم. ۱/۵ میلیون دلار برای احداث ساختمان جدید نیز تأمین شده است. اینجا نیستیم که به هدف‌های کوتاه مدت بیاندیشیم. آینده‌ای را می‌بینیم که در متن و مرکز آن ارزش‌های خدایی و انسانی روان است.

می‌خواهیم رابطه بین این مرکز روحانی - اجتماعی و اعضاء آن، صادقانه و صمیمانه باشد. سطح ایمان را بالاتر ببریم. از حد اطاعت کورکورانه بالاتر برویم. ایمان افراد را به انسان‌های دیگر، خوبی آنان، به یهودیت و خداوند را بالاتر ببینیم.

نیازهای جامعه را جواب بگوئیم. می‌دانیم و اعتقاد داریم که تنها به خاطر یک هدف والا و با ارزش است که افراد جامعه به ما می‌پیوندند و باز به ما بر می‌گردند. می‌دانیم و اعتقاد داریم که جامعهٔ ما با جامعهٔ دیروز ایران تفاوت دارد. نباید در خاطرات خوش گذشته بیتوته نمود. باید از پیله گرم خودخواهی راحت طلبی بیرون زد. جوانان ما نه تنها با انواع متعدد و فراوان کالاهای فراوان و اغوا کننده دیگر در بازار افکار و مکتب‌ها روبرو هستند بلکه راه‌های جدیدی را نیز برای این انتخاب‌ها در برابر خود می‌بینند. دورانی که اکثریت، در جامعه ایران، ما را به خود راه نمی‌داد و یا ما به آن راه نمی‌رفتیم، سپری شده است.

دیگر از مادر یهودی متولد شدن، نه لازمه و نه ضمانتی برای یهودی بودن فرزندانمان محسوب می‌شود. لازمه بقای ما، نگاهداری و حفاظت میراث‌های یهودی ماست. نگاهداری و حفاظت از سنّت‌ها، عقاید، عملکرد و خاطرات یهودی ماست با گوشه چشمی به شرایط محیط و امروز داشتن.

این مرکز، توسط محل عبادتی که ارائه خواهد داد، کلاس‌هائی که دایر خواهد کرد و روابطی که با اعضاء جامعه و بین افراد آن ایجاد خواهد نمود، این هدف را دنبال خواهد کرد. این عمل را نه با دستور آمرانه، بلکه توسط بوجود آوردن برنامه‌های دلخواه و جوابگویی به نیازهای خانواده‌ها انجام خواهد داد.

با بالا بردن حس هیجان و کنجکاوی و علاقه و در غایت، حس مثبتی که منجر به فهم کامل چراها بشود. ما برای این مرکز و هدف، به دنبال مشتریانی نخواهیم بود که صندلی‌ها را پر کنند بلکه به دنبال کسانی و نسلی هستیم که یهودیت را در خود و با ما کامل نمایند.

ما توانسته‌ایم با همّت منیژه یومطوبیان و هیئت مدیره دو سازمان یهودی در این شهر به یک کار تاریخی دست بزنیم. اگر هم پای مائید. اگر می‌خواهید برای نسل آینده کاری کرده باشید و دنیای بهتری و امن‌تری را ارمغانشان کنید، به ما بپیوندید. آینده روشن، با ماست.

شالم

تسلیت

درگذشت دکتر روح‌الله اسفندی در پاریس را به تمام خانواده اسفندی و خانواده‌های وابسته آن زنده‌یاد تسلیت می‌گوئیم.

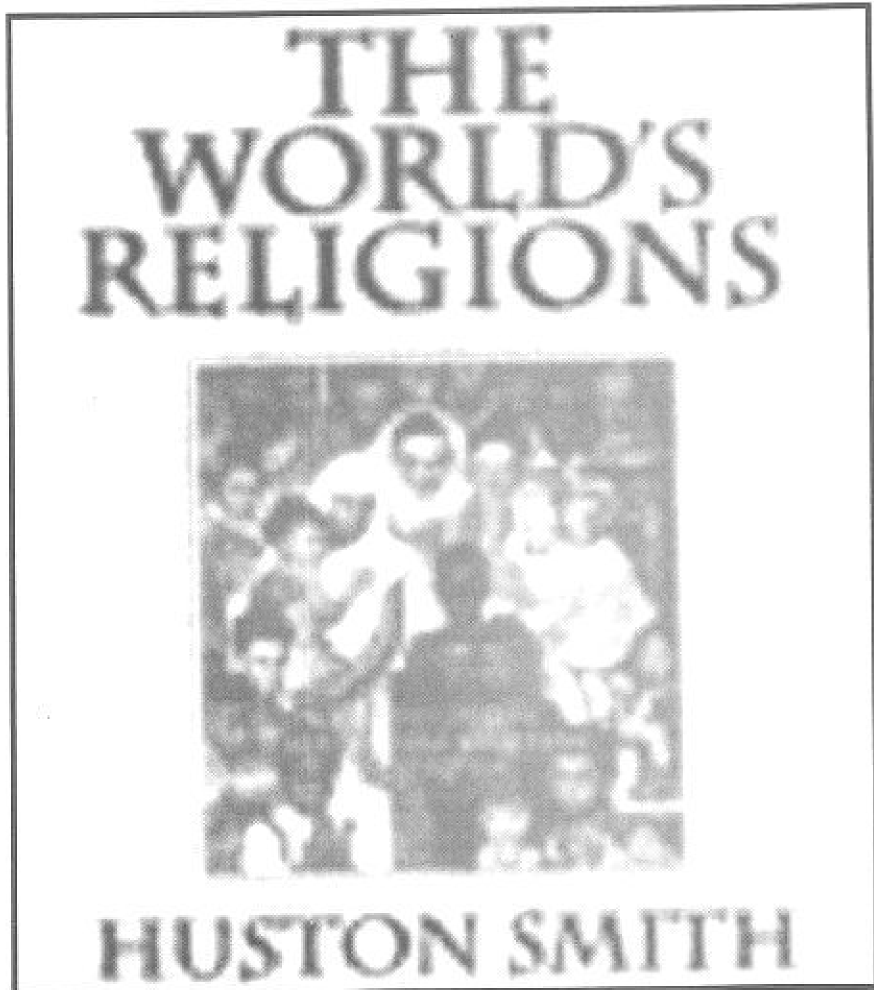
زری و فریدون فولادی

یهودیت

برگزیده‌ای از کتاب «ادیان جهان»

(The World's Religions)

به قلم: هیوستُن اسمیت
برگردان: پیمان اخلاقی



تخمین زده شده است که یک سوّم تمدن غرب نشان از پیشینهٔ یهودی آن دارد. ما نیروی این نفوذ را در نام‌هایی که برای فرزندانمان برمی‌گزینیم، احساس می‌کنیم، نام‌هایی همچون: آدام (آدم) اسمیت، نوآه (نوح) وبستر، آبراهام (ابراهیم) لینکلن، آیزاک (اسحاق) نیوتن، ربه‌کا (ریوکا) وست، سارا تیزدیل، و یا «ماما بزرگ موزز» (موسی).

میکل آنژلو نیروی آن را به هنگام تراشیدن مجسمهٔ «داود» و نقاشی کردن دیوارها و سقف کلیسای سیستین احساس می‌کرد، دانته و میلیتون نیز به هنگام نگارش آثار مشهور خود، «کمدی الهی» و «بهشت گمشده»، این نفوذ را بر خود احساس می‌کردند. ایالات متحدهٔ آمریکا مهر محو ناشدنی میراث یهودیش را در زندگی جمعی خود راه داده است، که از آن جمله می‌توان به عبارات «به دست آفرینندهٔ خود «از اعلامیهٔ استقلال»، و یا «اعلام آزادی در سراسر زمین» که بر ناقوس آزادی حکّ شده است، اشاره کرد. با این حال، تأثیر واقعی یهودیان باستان بر تمدّن غرب در گستردهٔ اقتباس دیدگاه آنان نسبت به عمیق‌ترین پرسش‌های زندگی، از سوی این تمدن نهفته است.

اما اگر در همان حال که بر تأثیر دیدگاه یهود بر فرهنگ غرب نگاه می‌کنیم، جا دارد که به گذشتهٔ سرزمین، مردم و تاریخی که چنین اثری را بر جای گذاشته است بنگریم، دچار شگفتی خواهیم شد. علّت این است که انتظار تمدنی عظیم در حد تأثیری چنین چشمگیر، انتظاری بیهوده است. عبریان از نظر زمانی بسیار دیرتر از تمدن‌های دیگر بر عرصهٔ تاریخ گام نهادند. یهودیان تا حدود ۳۰۰۰ سال ق.م. (قبل از میلاد، یا چنان که یهودیان ترجیح می‌دهند، .B.C.E، قبل از تاریخ مرسوم) دیگر اهرام ثلاثه را بنا کرده بودند و تمدن‌های سومر و آکاد هر یک به امپراطوری‌هایی جهانی تبدیل شده بودند. چندی بعد، یعنی حدود ۱۴۰۰ ق.م.، فنیقی‌ها نیز به گسترش مستعمرات خود مشغول بودند. حال فکر می‌کنید در بحبوحهٔ این جریان‌های سیل‌آسا یهودیان چه می‌کردند؟ آنان اصلاً به نظر نمی‌آمدند! آنان صرفاً قبیلهٔ بیابانگرد کوچکی بودند که در نواحی شمالی صحرای عربستان از این سو به آن سو می‌رفتند. عبریان باستان ناچیزتر از آن به نظر می‌رسیدند که قدرت‌های بزرگ حتی متوجه آنان شوند.

هنگامی هم که سرانجام تصمیم گرفتند در جایی ماندگار شوند، سرزمینی را برگزیدند که به همان نسبت، چندان مهم و چشمگیر نبود: سرزمین کنعان با طول ۱۵۰ مایل از **دان** تا **بئرشوع**، و حداکثر حدود ۵۰ مایل عرض در خط جغرافیایی **اورشلیم** (و بسیار کمتر از آن در خطوط عرضی دیگر)، سرزمینی بسیار کوچک بود که مساحت کلّ آن به سختی به یک هشتم مساحت ایالت ایلینویز، در آمریکای فعلی می‌رسید. می‌توان گفت که کنعان در مقایسه با کشورهای دیگر به یک تمبر پستی شبیه بود!

زمین کنعان از نظر کیفیت نیز چیزی نداشت که جبران مساحت کوچک آن را بکند. کسانی که از **کوه المپ** واقع در یونان بالا می‌روند می‌توانند به راحتی تجسم کنند که خدایان، زمانی دورتر، آنجا را برای سکنی برگزیده بودند. امّا کنعان تأثیری خلاف آن بر بیننده می‌گذارد.

ادموند ویلسون هنگام سفر به سرزمین مقدّس آن را سرزمینی «متوسط، آرام و یکنواخت» توصیف کرد و پرسید: «آیا از فراز این تپه‌های ساکت و دشت‌های هموار و گشوده بود که پیامبران نور اعتقاد خویش را بر جهان تاباندند؟ آیا اینجا بود که جنگ‌های وحشیانهٔ کتاب مقدّس رخ دادند؟ چه اندازه بعید به نظر می‌آید که [کتاب مقدس] از بطن تاریخ این تپه‌های آرام و کوچک که زیر آسمانی کم پریده و شفاف تنها با نقاطی پراکنده از سنگ یا گله‌های گوسفند آرایش شده‌اند، سر بر آورده باشد».

حتی تاریخ یهود نیز از دیدگاهی بیرونی چیز چندانی برای گفتن ندارد. شکی نیست که تاریخ یهود تاریخی کسل کننده و یکنواخت نیست، امّا در قیاس با استانداردهای خارجی، بیشتر شبیه تاریخ اقوام کوچک بی شماری همچون مردم بالکان و یا شاید قبایل بومی آمریکای شمالی است. اقوام کوچک همواره به کناری پس زده می‌شوند. آنان اغلب با فشار دیگران از سرزمین‌های خود بیرون رانده می‌شوند و در پی آن ناامیدانه تقلاّ می‌کنند که دوباره به موطن خود باز گردند. تاریخ یهود در مقایسه با تاریخ آسوریان، بابل، مصر یا سوریه، مشخصاً به طبقهٔ تاریخ اقوام کوچک تعلق دارد.

حال می‌توان پرسید که اگر رمز موفقیت یهودیان در قدمت آنان یا بزرگی سرزمین و تاریخ ایشان نهفته نیست، پس در کجا است؟ این پرسش یکی از بزرگترین معمّاهای تاریخ است که تاکنون چندین پاسخ در قبال آن پیشنهاد شده است. راهی که ما [در این کتاب] دنبال خواهیم کرد این است: آنچه یهودیان را از گمنامی بیرون آورد و به عظمت مذهبی همیشگی رساند، عطش سیری ناپذیر آنان به معما بود. □

دنیایی از عشق

این نوشتار به لیمور بن شالم تقدیم می‌شود، دختر ۲۷ ساله‌ای که در روز ۹ مارچ ۲۰۰۲ در روز شبات روز آسایش و صلح در یروشلایم به قتل رسید.

نوشته: Nessa Rapoport
برگردان: شهره حکمتی نوفر

اگر نقطه مقابل افسردگی را خوشحالی ندانیم، زنده بودن را می‌توانیم نقطه مقابل افسردگی بخوانیم. سفری به اسرائیل می‌تواند بازساز زندگی و روزهای آینده شما باشد.

من بارها شنیده بودم که برای یهودیان آمریکایی سفر به اسرائیل حکم وظیفه را دارد، مثل عیادت بیماران. به عقیده من مقایسه بهتر سفر به اسرائیل را یکی شدن عاشق و معشوق باید دانست. سفر به اسرائیل را می‌توان رویارویی با عزیزترین عزیزان دانست. دیدن محبوب و یار پُر شور جوانی که نه نامه و نه تلفن و نه عکس می‌تواند جانشین آن باشد.

من در میان و بحبوحه شرارت بشریت به اسرائیل رسیدم ولی زیبایی یروشلایم و ایده‌آل بودن تل‌آویو مرا دوباره به بشریت امیدوار ساخت. دیدن نیروهای امنیتی در هر گوشه و کنار، مشاهده پلاکارتهای کوچک و بزرگ با نام و عکس شهیدان کودک و پیر که در کافه‌ها و خیابان‌ها به قتل رسیده‌اند، قیافه مسخ شده رهگذران در خیابان و دردهای بی توصیف که به قلب‌ها فشار می‌آورد، مرا بیشتر در آمدن تشویق کرد. می‌دانستم که قلب و روح و جسم من آنجاست که باید باشد.

من و کشور تازه پا گرفته اسرائیل تقریباً هم سن یکدیگریم. تفکر اینکه زندگی من در اسرائیل می‌تواند تراژدی بزرگ و مرگ‌آوری باشد احمقانه و غیر قابل قبول است. من هر گوشه اسرائیل خودم را دوباره باز یافتم. اولین سفر سحرانگیزم به اسرائیل در سن ۱۷ سالگی. زندگی و کارم در اسرائیل، آن هنگام که ۲۳ ساله بودم. زمانی که برای گردهم‌آیی خانوادگی در سن ۳۶ سالگی به اسرائیل سفر کردم و جنگ اول خلیج را آنجا تجربه نمودم. در هر کوچه و برزن همراهان و همدمانم را دیدم.

اسرائیل همچون حجمی است یهودی. خانه‌ایست پر از جان و روح، با ایمانی به وسعت آسمان‌ها و اعلایی پر معنی. اما مرز حیات این حجم کجاست؟ این پرسشی است که هر روز، مرد و زن، پیر و جوان در هر کوچه و خیابان از یکدیگر می‌پرسند. درباره‌اش بحث می‌کنند و هنوز جواب درستی برایش نیافته‌اند.

چگونه باید به این آب و خاک عشق ورزید چالشی است که هر روزه در فکر هر یهودی مرور می‌گردد. برای آن دسته از یهودیانی که موجودیت اسرائیل را انکار می‌کنند، رد موجودیت اسرائیل به منزله انکار زنده بودن قبل از روز رستگاریست. روح و روان را می‌توان تا قبل از رستاخیز صیقل داد ولی آیا بی روح و روان می‌توان خود را هم شمایل خالق دانست؟ هر چه باشد ما همه از خاک برآمده‌ایم و فرزندان «آداما» هستیم. ما هم نام خاکیم. این خاک خوب خدا اسرائیل است که محل بازگشت ما در روز رستاخیز خواهد بود. وظیفهٔ هر فرد یهودیست که تا جان در بدن دارد در حفظ و پایداری سرزمینی بکوشد که به نام یعقوب یکی از پدران ما خوانده شده. پدری که با فرشته به جدال برخاست و پیروز شد.

در جوانی از خود و معشوقه کمال خواستن جزیی از زندگی است. تاریخ ۵۰ ساله اسرائیل یهودیان را مردمی آزاده به جهانیان شناسانده است. رهایی یافتن از این ظلمت، در نزدیکی است. معشوق را آنچنان که هست باید دوست داشت.

به روی داشبرد تاکسی‌ای که مرا به تل‌آویو می‌برد عکس دختر جوانی جلب نظرم را کرد. از صندلی عقب به راننده گفتم: «روح و روان من سالهاست در اسرائیل جا مانده است.» او در جوابم گفت: «بنابراین حتماً باید سری به (کافه لحظه Cafe Moment) بزنی». با تعجب پرسیدم: «شماها هنوز به کافه لحظه می‌روید؟»

اشاره‌ای به عکس کرد و گفت: «این عکس خواهرم است که در کافه به قتل رسید.» من سالها بود که اشک ریختن را همچون یکی از تجملات زندگی می‌دانستم ولی در تمام مدت سفرم به اسرائیل گریستم. گریستم برای اصالت اسرائیل که با وجود تمام زیبایی‌هایش این چنین مورد اهانت مردمان ابله است.

آنچنان در بحث نیت و خواسته یهودیان غرق بودم که متوجه نشدم به پایان راه رسیده‌ام. راننده درب را برای من گشود و جامه‌دان‌هایم را از تاکسی بیرون گذاشت.

به دنبال جمله مناسبی می‌گشتم و بالاخره به او گفتم: «در آمریکا همه ما آگاهیم که آنچه شما در اینجا با خون می‌پردازید برای پایداری یهودیت و تمام یهودیان است». او اشک می‌ریخت و من هم اشک می‌ریختم.

غزلی از غزل‌های سلیمان می‌گوید: «سرسپردگی ما قصیده‌ایست. بر هم ریختن عشق پسندیده نیست».

خوانندگان عزیز از سفر کردن به اسرائیل نهراسید. در بازگشت از این سفر سرسپرده‌تر و سوزان‌تر و وفادارتر خواهید شد. این سفر شما را به هفت شهر عشق خواهد برد. آن هراس ناشناس جای خود را به وابستگی افزون خواهد داد. سفر به اسرائیل Chanukat Ha-Neshamah است، اهداء کردن دوباره جسم و روح، ستایش هوایی است که استنشاق می‌کنید. □

چگونه می‌توانید به اسرائیل کمک کنید؟

ترجمه و اقتباس: از سایت اینترنتی LEHMAN BROTHERS

توسط: خسرو آقائی



رکود اقتصادی در سطح جهانی و در کشور اسرائیل باعث گردیده است که یهودیانی که در اقصی نقاط دنیا قلبشان برای اسرائیل می‌طپد برای خرید اجناس ساخت کشور اسرائیل و تشویق سایر همکیشان وکسانی که به دوام و بقای کشور اسرائیل علاقمند هستند بپا خیزند و تا سر حد امکان از اجناس اسرائیلی موجود در فروشگاه‌ها مثل رشته "Osem" و پنیر "Tenuva" یا "Yarden" و شراب "Carmel" و آبجوی "Maccabee" و پرتقال "Jaffa" خریداری نمایند.

به نظر می‌آید که به جز خرید اجناس اسرائیلی راه‌های دیگری نیز برای کمک به اقتصاد کشور اسرائیل وجود دارد که در زیر شمه‌ای از آن به نظر شما می‌رسد:

۱ - چنانچه به دوست خودتان تلفن می‌کنید و ارتباط برقرار نمی‌شود و یا دوست شما در منزل نیست، حتماً برای او پیغام بگذارید. شرکت اسرائیلی "Comverse Technology" که مرکز آن در شهر "Atidim" نزدیک تل‌آویو است، بزرگترین تولید کنند دستگاه ضبط کننده پیغام تلفنی در سطح جهانی است. گو اینکه ما هنوز در آمریکا نمی‌توانیم عکس و پیغام کتبی و SMS و فیلم توسط تلفن دستی خود ارسال کنیم ولی در کشور کره جنوبی تمام این عملیات توسط تلفن دستی انجام می‌گیرد و شرکت "Comverse" ابداع کننده این سیستم‌های پیشرفته در کرهٔ جنوبی می‌باشد و این شرکت فقط در سال ۲۰۰۲ مبلغ ۷۰۰ میلیون دلار از اینگونه کالاها در سطح جهانی به فروش رسانیده است و سهام این شرکت در سال ۲۰۰۳ ۵۰ درصد افزایش نشان می‌دهد.

۲ - داروهای بیشتری از داروخانه خریداری کنید شاید تعجب کنید ولی کمپانی "Teva Pharmaceuticals" که مرکز آن در شهر Petach Tikva نزدیک تل‌آویو است بزرگ‌ترین تولید کننده داروهای Genetic در دنیا می‌باشد. از هر ۱۶ نسخه دارویی که در آمریکا آماده می‌گردد یک نسخه آن از داروهایی است که در این شرکت در اسرائیل تهیه گردیده است. میزان سود سالیانه این شرکت ۲,۷۰۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیون دلار است و تولید سالیانه آن به رقم بی سابقه ۱۵ میلیارد دلار در سال رسیده است.

۳ - چنانچه کامپیوتر شما ویروس گرفته است و نمی‌توانید با آن کار کنید زیاد ناراحت نشوید. شرکت "Check Point" با فروش سالیانه ۵ میلیارد دلار که مرکز آن در "Ramatgan" در اسرائیل است یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های کامپیوتری است که به احتمال زیاد مشکل شما را حل می‌کند. چنانچه با تلفن زیاد صحبت می‌کنید و احتیاج به نرم افزارهای پیچیده برای ارتباطات و تهیه صورتحساب دارید به احتمال زیاد این شرکت "Amadocs" بزرگ‌ترین تولید اینگونه نرم افزارهاست که مرکز آن در "Ramatgan" در اسرائیل است و فروش آن سالیانه ۵,۲۵۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار است به شما کمک خواهد کرد.

۴ - حتماً برای شما هم اتفاق افتاده است که به شرکتی تلفن می‌کنید و قصد صحبت با دایره روابط عمومی آن شرکت را دارید ولی با یک نوار روبرو می‌شود که می‌گوید: «برای اطمینان خاطر از اینکه شما سرویس خوب دریافت می‌دارید این مکالمه ضبط می‌گردد». دو شرکت طراز اوّلی که سیستم‌های نظارت بر اینگونه مکالمه‌ها را اختراع کرده‌اند شرکت‌های "Vernit Systems" در تل‌آویو و "Long Island" و شرکت MCE Systems of Raana که هر دوی آنها شرکت‌های اسرائیلی هستند. این شرکت‌ها سیستم‌هایی را ابداع کرده‌اند که چنانچه تُن صدای شما اوج می‌گیرد و یا این مکالمه زیاد طول می‌کشد بلافاصله این مکالمه را شناسایی کرده و صبح روز بعد آن را به رئیس مربوطه گزارش خواهد کرد تا معلوم شود چه عاملی باعث ناراحتی مشتری شده است و بنابراین از اینکه در مکالمه تلفنی با قسمت روابط عمومی داد و فریاد بکشید زیاد ناراحت نشوید.

شرکت "Verint" تولید کننده دستگاه‌های بسیار پیچیده‌ای است که می‌تواند در مکالمات تلفنی E.Mail یا تلفن‌های دستی اخلال ایجاد کرده و مکالمات شما را ضبط نماید. این سیستم‌ها هم اکنون در اختیار F.B.I. و «سازمان امنیت داخلی آمریکا» قرار دارد که مکالمه افراد مظنون به خرابکاری را کنترل می‌نماید و بنابراین زمانی که در اخبار می‌شنوید که اینگونه افراد با توجه به مکالمات تلفنی آنان دستگیر شده‌اند این محصولات شرکت "Verint" است که باعث دستگیری آنان شده است. همچنین دوربین‌های کنترل کننده افراد با اعمال مشکوک در فرودگاه‌ها دارای نرم افزارهایی است که شرکت "Verint" تولید کرده است و می‌تواند از بروز سوانح در فرودگاه‌ها جلوگیری کند.

شرکت "Given Imagin" که در Nasdaq معامله می‌شود تولید کننده قرص‌هایی است که در آن دوربین‌های فوق‌العاده کوچکی کار گذاشته شده است که می‌تواند از روده‌های شما عکسبرداری کند و این سیستم به جای سیستم آندوسکوپی روده که بسیار دردآور و ناراحت کننده است به کار می‌رود و می‌تواند هر گونه ناراحتی در دستگاه‌های گوارشی را عکسبرداری کرده و به دکتر مربوطه گزارش دهد و بنابراین از دکتر خود بخواهید به جای آندوسکوپی از این سیستم استفاده شود.

سهام شرکت‌های نامبرده و بیش از ۱۰۰ شرکت اسرائیلی دیگر در Nasdaq یا Nyse هر روزه معامله می‌شوند و شما می‌توانید سهام این شرکت‌ها را خرید و فروش نمائید و شاید برای شما جالب باشد که بدانید که تعداد شرکت‌های اسرائیلی که در بازار بورس نیویورک سهام آنها خرید و فروش می‌شود از هر کشور دیگر (به جز کانادا) بیشتر است.

برای اینکه به علت پیشرفت فوق‌العاده کشور اسرائیل در زمینهٔ تکنولوژی پیشرفته پی ببریم باید با تاریخچه کشور اسرائیل آشنا باشیم. کشور اسرائیل از

همان اوایل استقلال برای تکنولوژی اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل گردیده و با وجود تنگناهای اقتصادی بورس‌های متعددی در دانشگاه‌ها برای افرادی که در زمینه تکنولوژی‌های پیشرفته تحصیل می‌کردند در نظر گرفته بود. واقعیت این است که پیشرفت تکنولوژی و اقتصاد زیاد به دولت اسرائیل بستگی نداشته بلکه به مردم این کشور و بخش خصوصی بستگی دارد. نسبت افراد تحصیلکرده در کشور اسرائیل به کل جمعیت یکی از بالاترین درصدها در تمام دنیاست. در اسرائیل تعداد مهندسین کشور ۱۳۵ نفر در هر ۱۰,۰۰۰ نفر نیروی کار است و در مقام مقایسه کافی است گفته شود که این نسبت در آمریکا ۷۰ نفر در هر ۱۰,۰۰۰ نفر از نیروی کار است و علاوه بر این حدود ۷۰۰,۰۰۰ تا ۸۰۰,۰۰۰ مهاجرین جدید که از روسیه شوروی سابق به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند و اکثریت آنان دارای تحصیلات عالیه مخصوصاً در تکنولوژی جدید هستند به این نیروی کار اضافه گردیده‌اند.

آنچه در بالا ذکر شد تنها شمه‌ای از «منابع طبیعی» در اسرائیل است. شما با خرید سهام شرکت‌های اسرائیلی نه فقط سهام شرکت‌های بسیار محکم و پابرجائی را خریداری کرده‌اید بلکه به اقتصاد اسرائیل هم کمک می‌کنید. در مورد اوراق قرضه اسرائیل هم همه مردم اطلاع دارند. شما میتوانید اوراق قرضه ۱۰ ساله دولت اسرائیل که توسط شرکت Lehman Brothers عرضه می‌گردد را خریداری نمائید. این اوراق قرضه بهره‌ای معادل ۴/۵۸ درصد پرداخت می‌کند و دارای درجه "A" می‌باشد و در سطح شرکت‌های تجاری "Israel Electric" اوراق قرضه ۱۰۰ ساله منتشر نموده است که سررسید آن سال ۲۰۹۶ بوده و معادل ۷ درصد بهره پرداخت می‌نماید.

نگاهی به اقتصاد اسرائیل در طول سال‌های گذشته چراغ راه آینده خواهد بود. در سال ۲۰۰۰ و ۱۹۹۹ بخش خصوصی اسرائیل حدود ۵/۵ میلیارد دلار در اقتصاد اسرائیل سرمایه گذاری کرده است که برابر ۱۰۰۰ دلار برای هر اسرائیلی است (زن و مرد و کودک) و این سرمایه گذاری در زمانی صورت گرفت که تکنولوژی پیشرفته در پائین‌ترین سطح خود در جهان بود و از آن زمان تا کنون این رکود در قسمت تکنولوژی در دنیا ادامه داشته است و تمام شرکت‌هایی که در فوق ذکر شد این دوران را سپری کرده‌اند و اکنون با امیدواری که برای رونق مجدد اقتصادی در سطح جهانی وجود دارد ۲۶ شرکت اسرائیلی که در بورس نیویورک معامله می‌شوند با ۵۰۰ میلیون دلار سرمایه گذاری حضور دارند. در این میان شرکت اسرائیلی "Chromatis" به مبلغ ۴,۵۰۰,۰۰۰,۰۰۰ میلیون دلار به شرکت "Locent" فروخته شد که این باعث شد تعداد دیگری به میلیونرهای جوان اسرائیلی اضافه گردد.

در مورد شرکت‌های مالی، شرکت "First Israel Fund" که در بورس "Amex" معامله می‌شود در سال جاری ۵۰ درصد ترقی داشته است و شرکت "Makeston Capital" که با اقتصاد زیربنایی اسرائیل و بانک‌ها سر و کار دارد دارای رشد خوبی بوده است.

۵ - طریق دیگری که بتوانید به اقتصاد اسرائیل کمک کنید خرید تلویزیون‌های بزرگ که دارای صفحهٔ مسطح هستند می‌باشد. بزرگ‌ترین شرکتی که در سطح جهانی وسایل مورد مصرف در تولید اینگونه تلویزیون‌ها را بازبینی و کنترل می‌کند شرکت "Orbotech" است که در "Nesdaq" خرید و فروش می‌شود و مرکز آن در شهر "Yavne" در اسرائیل است و سرمایه آن ۵۵ میلیارد دلار است.

در «میدراش» داستانی وجود دارد که مطابق آن امپراطور روم به نام "Vespasian" به Rabbi Yochanan Benzakazia در زمان محاصره اورشلیم گفت که حاضر است یکی از شهرهای اسرائیل را ویران ننماید و ربای یوحنان درخواست کرد که شهر "Yavneh" را خراب نکند و همینطور هم شد و مردم "Yavneh" نجات پیدا کردند. حال این شما هستید که می‌توانید با تماشای تلویزیون با صفحه مسطح در حالی که آبجوی مکابی اسرائیل یا شراب Yarden می‌نوشیده و یا سایر محصولات اسرائیلی را تناول می‌کنید به اقتصاد اسرائیل کمک می‌کنید. □

نگاهی به اقتصاد اسرائیل در طول سال‌های گذشته چراغ راه آینده خواهد بود. در سال ۲۰۰۰ و ۱۹۹۹ بخش خصوصی اسرائیل حدود ۵/۵ میلیارد دلار در اقتصاد اسرائیل سرمایه گذاری کرده است که برابر ۱۰۰۰ دلار برای هر اسرائیلی است (زن و مرد و کودک) و این سرمایه گذاری در زمانی صورت گرفت که تکنولوژی پیشرفته در پائین‌ترین سطح خود در جهان بود و از آن زمان تاکنون این رکود در قسمت تکنولوژی در دنیا ادامه داشته است.

یهودیان بحرین

از: دکتر موسی میکائیل (فیلادلفیا)

بحرین سرزمین شیخ نشینی است که در جنوب خلیج فارس قرار دارد. در قرن ۱۹ یهودیانی از هندوستان و عراق در این منطقه ساکن شدند و طبق آمار موجوده تعداد آنان کمتر از صد نفر است (۱۹۹۹).

از نقطه نظر اجتماعی یهودیان به آرامی تا سال ۱۹۴۷ در بحرین می‌زیستند. در این زمان که سازمان ملل به تقسیم فلسطین برای یهودیان و اعراب رأی داد اغتشاشاتی در بحرین بوجود آمد و در این جریان یک یهودی کشته و تعدادی زخمی شدند و یک کنیسا از بین رفت. در طی سالیان از جمعیت ۴۰۰ نفری (در ۱۹۵۶) به تدریج از جمعیت یهودیان در اثر ترک بحرین کاسته شد. تنها معدودی در اینجا مانده‌اند و روابط مناسب با مسلمانان محلی دارند.

از نظر اقتصادی یهودیان به کارهای تجاری و کارهای دستی اشتغال داشته و اکثراً غنی بوده‌اند.

آنان تشکیلات بخصوصی را دارا نبوده‌اند. سرویس‌های مذهبی در منازل شخصی برقرار می‌شوند و یهودیان محلّ دفن مخصوص به خود را دارند.

یهودیان تاجیکستان

تاجیکستان یکی از جمهوری‌های سابق اتحاد جماهیر شوروی است که در ۱۹۹۱ استقلال یافت. تاجیکستان در شمال ترکستان واقع است.

چهل در صد از جمعیت یهودی تاجیکستان بخارائی هستند (در نوشته‌های بعدی دو مورد یهودیان بخارا شرقی به میان خواهد آمد) و بقیه یهودیانی هستند که پس از جنگ جهانی دوّم از سایر نقاط اتحاد جماهیر شوروی سابق به تاجیکستان آمدند و اکثراً در دوشان به (پایتخت) و تعدادی دیگر در شهر شاخ‌ری سبز ساکن شدند. با مهاجرت یهودیان به اسرائیل از ۱۹۸۹ به بعد که تعدادشان به ده هزار نفر می‌رسد و نیز مهاجرت به سایر نقاط از جمعیت ۱۴،۷۰۰ نفری (در ۱۹۷۹) تنها ۱۸۰۰ نفر (آمار ۱۹۹۹) در تاجیکستان باقی ماندند. علت عمده مهاجرت پیدایش و ازدیاد بنیادگرائی اسلامی در این جمهوری بوده است.

اکثریت جامعهٔ یهودی در محله یهودیان در نزدیکی کنیسا که در مرکز محله واقع است ساکنند و رویهمرفته زندگی کم و بیش مناسبی داشته‌اند و اکثریت آنان کسبه بوده‌اند.

وضع فرهنگی و مذهبی یهودیان تاجیکستان مشابه سایر جهوری‌های شوروی سابق (مانند ازبکستان و بخارا است - بعداً شرح داده میشود). یک کتابخانه و یک کنیسا در دوشان به و یک کنیسا در شاخ ری سبز وجود دارند.

یهودیان کوبا
(یکی از جزایر کارائیب در اقیانوس اطلس)

لوئی دوتورز اوّلین فرد از نسل یهودی (تغییر مذهب داده) بود که در ۱۴۹۲ به صورت مترجم به همراه کریستف کلمب برای کشف آمریکا آمد و در کوبا ساکن شد. در دورانی که کوبا مستعمرهٔ اسپانیا بود تعدادی از یهودیان از شهروندان هلندی بودند که در کوبا مستقر شدند. پس از جنگ اسپانیا - آمریکا در ۱۸۹۸ تعدادی یهودی آمریکایی در کوبا سکنی گزیدند. پس از گذشت چند سال سیل مهاجرین یهودی سفارادی از ترکیه و شمال آفریقا به کوبا سرازیر شدند (اوائل قرن بیستم). در ۱۹۲۴ آمریکا با گذراندن قانونی مهاجرت به کوبا را ممنوع کرد ولی با وجود این ورود پناهندگان و آوارگان یهودی به این جزیره ادامه داشت. در زمان جنگ جهانی دوّم یهودیانی از کشورهای پورگروم زدهٔ اروپا (لهستان، اطریش و آلمان و غیره) (۱) جهت رفتن به آمریکا موقتاً در کوبا ساکن شدند.

جمعیت یهودیان کوبا که اکثراً اشکنازی بودند تا ۱۹۴۸ به تعداد ۱۲۰۰۰ نفر رسید که قریب نود درصد آنان در هاوانا (پایتخت) سکونت داشتند و حداکثر جمعیت تا دههٔ ۱۹۵۰ ۱۵۰۰۰ نفر رسید ولی پس از آن سیر نزولی پیدا کرد بطوریکه تا ۱۹۹۱ تنها به ۸۰۰ نفر رسید. از ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۹ ششصد و

---

۱ - در ۱۳ مه ۱۹۳۹ قریب ۴ ماه قبل از شروع جنگ جهانی دوّم کشتی سنت لوئی با بیش از نهصد مسافر یهودی از شهر هامبورگ (در آلمان) به مقصد هاوانا (پایتخت کوبا) حرکت نمود. در کوبا اجازهٔ ورود به این مسافرین داده نشد زیرا که رئیس مهاجرت و طماع کوبا اجازه نامه‌های کاذب برای آنان صادر کرده و درآمدش را برای خود برداشته بود. در نتیجه گوستاو Schroeder (ناخدای فداکار آلمانی) پس از سه هفته سرگردانی در شش ژوئن ۱۹۳۹ ناچاراً به اروپا بازگشت. از این مسافرین ۲۲۴ نفر در فرانسه، ۲۱۴ نفر در بلژیک، ۱۸۱ نفر در هلند و ۲۸۷ نفر در انگلستان ساکن شدند. از این پناهندگان جز آنانی که در انگلستان جایگیر شدند سایرین به هنگام تسخیر کشورهای فوق‌الذکر توسط آلمان نازی، دست کم نیمی از آنها در چنگال نازی‌ها از بین رفتند و تعدادی از آنها که در انگلستان مقیم بودند توانستند قبل از شروع جنگ به آمریکا کوچ کنند.

شانزده نفر یهودی به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند. در ۱۹۹۹ فیدل کاسترو (رئیس جمهور کوبا) مهاجرت ۴۰۰ نفر یهودی به اسرائیل جهت بهبود روابط کوبا با آمریکا را تصویب کرد و قرار است که اکنون ۵۰۰ نفر دیگر نیز مخفیانه به اسرائیل مهاجرت کنند.

در ۱۸۲۳ تفتیش عقاید (شروع آن در اسپانیا در قرون وسطی) در کوبا از بین رفت ولی همچنان یهودی ستیزی در میان مردم کوبا وجود داشت. اجازهٔ نیایش در مجمع عام و ساختن ساختمان به یهودیان داده نمی‌شد ولی با خاتمهٔ حکومت اسپانیا بر کوبا (جنگ آمریکا و اسپانیا در ۱۸۹۸ که به نفع آمریکا پایان یافت) این جریان نیز خاتمه پیدا کرد و یهودیان فعالانه به زندگی خود در کوبا مشغول شدند.

در ۱۹۵۹ انقلاب کمونیستی در کوبا صورت گرفت و فیدل کاسترو به روی کار آمد. در این زمان در اثر عدم ثبات اقتصادی تا دو سال بعد حدود ۸۵ درصد یهودیان از جمله اکثر سران و رهبران جامعه به آمریکا (بیشتر به شهر میامی در ایالت فلوریدا) و ونزوئلا و سایر کشورها کوچ کردند و تنها چهار گروه از یهودیان در کوبا ماندند: پیران، مستمندان، طرفداران کمونیسم و آنهائی که تصوّر می‌کردند که حکومت کمونیستی کوتاه خواهد بود. البته باید گفت که عده‌ای از یهودیان نیز آمدن کاسترو را خوش آمد گفتند و معتقد به ارجحیت سیستم او بر سیستم دیکتاتور سابق کوبا باتیستا **Fulgenicio Batista** بودند ولی دیری نپائید که احساس و عقیدهٔ آنان تغییر کرد ولی دیگر دیر شده بود. به هر حال در سیستم جدید تغییر فاحشی در زندگی یهودیان پدیدار شد و اختلاط ازدواج در جامعهٔ یهودی تسریع یافت که تا دههٔ ۱۹۸۰ به ۷۰ درصد رسید. در سال ۱۹۹۱ با کمک جوینت آمریکا وضع یهودیان رو به بهبودی نهاد.

شروع اقتصاد یهودیان را در کوبا باید از زمان لوئی دوتورز که از نسل یهودی بود دانست وی در کوبا مستقر شد و به کسب و تجارت تنباکو پرداخت که امروزه پس از پانصد سال بزرگترین و مشهورترین صادرات (سیگار) کوبا را تشکیل می‌دهد. همچنین مارانویا کانورشوس (در ظاهر مسیحی و در خفا یهودی) دیگر هرناندو دوکاسترو بود که کشت نیشکری را در ناحیه شروع نمود که جزو اقتصاد اصلی کشور کوبا گردید. مهاجرین بعدی به کار دوره‌گردی و خرده فروشی اشتغال داشتند ولی با کوشش بیشتر و تشکیل آن شرکت‌های تعاونی سر و سامانی گرفتند و فرزندان آنان از ناحیهٔ محقرها و انای قدیم به حومه‌های برجسته میرآمار و **Vedado** تغییر مکان دادند و صاحب دارائی فراوان شدند. سپس به تأسیس مدارس عبری، باشگاه‌ها و کنیساها پرداختند. از جمله در ۱۹۵۵ اشکنازی‌های ال پاترانو مرکز اجتماعات و کنیسا را که بسیار مجلل بود به جامعه اهدا نمودند. سه سال بعد نیز سفارادی‌ها مرکز جدیدی را بنا نهادند. در ۱۹۷۵ یک مدرسهٔ یهودی موجوده بسته شد ولی سازمان کوچکی در شهر کاماگونه جای آنرا گرفت. از ۱۹۹۱ تعلیم و اجرای مراسم یهودیت و کلاسهای عبری (در روزهای یکشنبه) برقرار گردیدند. مدرسهٔ یهودی با ۹۰ نفر شاگرد و نیز کلاس‌هائی برای بزرگسالان وجود دارند.

امروزه چهار کنیسا (دو تا سفارادی و دو تا اشکنازی) در کوبا موجودند که یکی از آنها به نام کنیسای پت روناندو **Petrunondo** در هاوانا قرار دارد. کنیسای دیگری در ۱۹۹۵ ترمیم و به ۸۰ نفر یهودی هاوانا اهدا گردید. برای اولین بار به داود سعیدکوی (شهروند یهودی) در ۱۹۹۳ اجازه داده شد که برای دریافت تعلیمات ربّانی به یشیوای نیویورک برود. در ضمن در ۱۹۹۷ پس از ۶۰ سال اولین برمیتصوا در شهر **Camaguey** برقرار گردید. اغذیه کاشر و اشیاء مذهبی از کانادا به کوبا وارد می‌شوند.

پس از سقوط رژیم کمونیستی در اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۹۱ (کوبا یکی از پشتیبانان سخت کمونیسم بوده است) و نیز دیدار پاپ پال دوم از کوبا انتخاب و رعایت امور مذهبی از جمله یهودیت حیات خود را از سر گرفت. به طوری که اکنون در روزهای یکشنبه کودکان از سراسر کوبا به کلاسهای آموزشی واقع در کنیسای بت شالم وارد می‌شوند و به کلاسهای خود با لباس‌های مخصوص می‌روند و پس از خواندن سرود «هتیکوا» (سرود ملّی کشور اسرائیل) به فرا گرفتن زبان عبری، قوانین یهودی و سرودها و رقص‌های اسرائیلی می‌پردازند.

امروزه کمک‌های مالی از جانب جوینت آمریکا و سایر جوامع یهودی به یهودیان کوبا می‌رسد. از فعالیت‌های دیگر فرهنگی یهودیان در کوبا انتشار تعدادی روزنامه و نشریات یهودی به زبان‌های ییدیش و اسپانیائی می‌باشد.

یهودیان کوبا دارای چندین سازمان و تشکیلات هستند:

۱ - خانهٔ جامعهٔ عبرانی کوبا **Casa de la Comunidud de Cuba** که سازمان مرکزی یهودیان کوبا می‌باشد. ۲ - حبرای شِوت آخیم. ۳ - مرکز یهود. ۴ - سازمان بنه بریت. □



موج سوّم

نوشته: توماس فریدمن، نیویورک تایمز
برگردان: شیرین

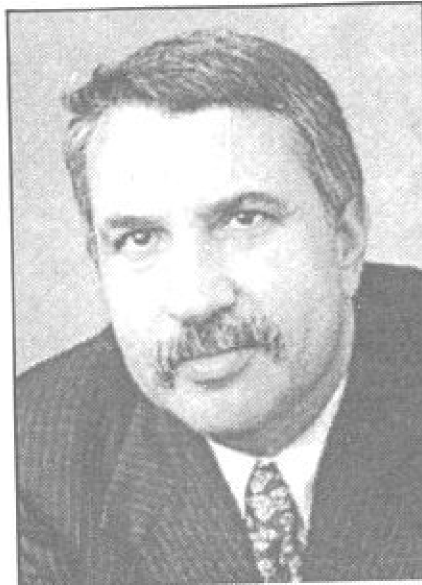
- بمبئ ظرف دهه آینده منفجر خواهد شد و ساختار جمهوری اسلامی را دگرگون خواهد کرد، این بمب را باید «نسل سوّم» خوانند.
- مثل بسیاری از انقلابات، نسل سوّم هیچ‌گونه همدلی با بانیان انقلاب ندارد.
- جوانان ایرانی ضد مذهب نیستند، امّا با بنیادگرایی در ستیزند. آنها از پیروی کورکورانه، از هر کس و هر پدیده‌ای بیزارند.

توماس فریدمن - نیویورک تایمز

توماس فریدمن روزنامه نگار سرشناس آمریکایی که سالیان بسیاری است به عنوان یکی از سردبیران ارشد روزنامه نیویورک تایمز گزارشهای بیشماری و جنجال برانگیزی را از کشورهای جهان تهیه و منتشر کرده است، در سفری به ایران، نگاه‌های تحلیل‌گرانه خود را دربارهٔ آنچه در ایران امروز می‌بیند و اوضاع ایران، منتشر کرد. دولت ایران ورود وی به کشور را ممنوع کرد و اعلام نمود که توماس فریدمن در ملاقاتش، ایجاد شکاف میان سیاستمداران را راه آزادی و حکومت مردمی می‌داند و او را جاسوس و مقام امنیتی نامبرده‌اند. وی در مقالاتش حکومت دینی را مورد خشم و غضب مردم دانسته است.

توماس فریدمن در یک گفتگوی تلویزیونی از کانال .P.B.S، در برنامهٔ چارلی رُز اشاره به ۴ مقاله خود در روزنامهٔ نیویورک تایمز کرد و گفت: آنچه در ایران امروز به حرکت در آمده است نسل سوم که وی به نام موج سوم از آنها یاد می‌کرد، است و همین «موج سوم» باعث دگرگونی‌های بسیاری در رئوس سیاست ایران خواهد شد.

روزنامه کیهان چاپ تهران نوشت سفر توماس فریدمن به ایران از طرف ژنرال



توماس فریدمن
روزنامه نگار سرشناس آمریکایی

کالین پاول وزیر امور خارجه آمریکا صورت گرفته است و وی مأموریت دیپلماتیک داشته است. روزنامه ابرار که توسط محافظه کاران منتشر می‌شود اعلام کرد که «فریدمن» ملاقات‌هایی با شخصیت‌های گوناگون از جناح‌های سیاسی ایران داشته است و امکان دارد برخی را متقاعد کرده باشد که وی به یک مأموریت سیاسی آمده است. یکی از نمایندگان محافظه کاران در مجلس شورای اسلامی اظهار داشت در حقیقت

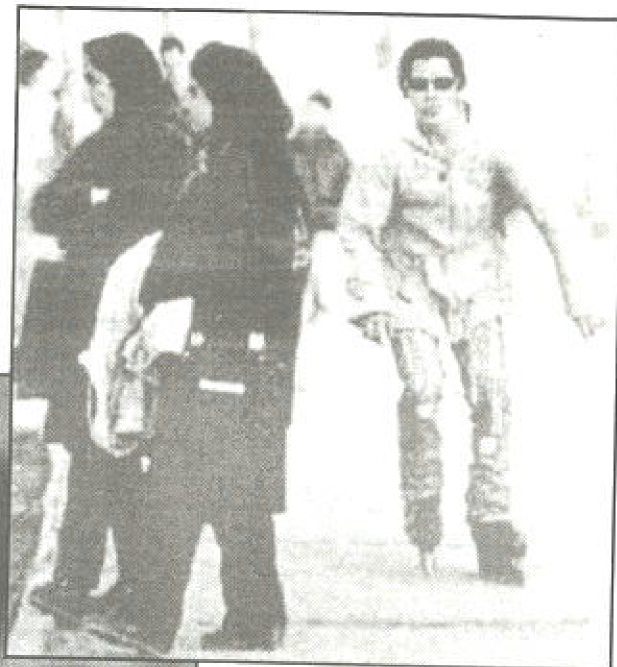
فریدمن شرایط را مهیا می‌کرده تا وضعیت داخل کشور ما را به سمت هیجانات ناخواسته و تحریک قشری علیه قشر دیگر به پیش ببرد.

عیسی سحرخیز مدیر کل سابق مطبوعات وزارت کشور و مدیر روزنامه اخبار اقتصاد که از جناح اصلاح طلبان است با استقبال از سفر توماس فریدمن به ایران و توجیه مقالات او می‌گوید فریدمن اگر برای نوشتن گزارش به ایران نمی‌آمد و با کسانی چون لاریجانی، مهاجرانی، محبیان و غیره مصاحبه نمیکرد، نمی‌توانست از حرکت و موجی که به عنوان اصلاح طلبی به وجود آمده است جهانیان را با خبر سازد.

مدیر کل مطبوعات خارجی در ایران اعلام کرد به مناسبت گزارش‌های مغرضانه فریدمن از اوضاع ایران به او اجازه سفر به ایران را نخواهند داد. توماس فریدمن در برنامهٔ تلویزیونی .P.B.S گفت: دولتمردان ایران چه بخواهند و چه نخواهند، گردباد آزادیخواهی نسل جوان ایران طومار استبداد و فشارهای اختناق را در هم خواهد کوبید.

تهران، ایران

در سفر اخیر خود به تهران به طور

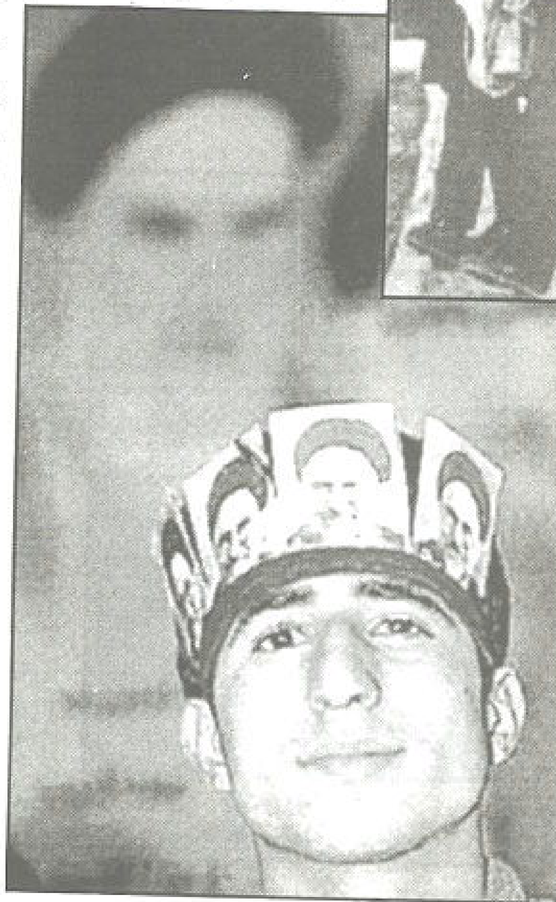


قطعی دریافتم که ایران عاقبت به بمب دست یافته است. نه، این نه آن بمبی است که شما فکر می‌کنید. این بمب در مقابل چشمان همه، آشکارا پنهان است. در دبیرستان‌ها، دانشگاه‌ها و کافه تریاهای ایران بمبی است که شمارش معکوس انفجار آن در درون جامعهٔ ایران آغاز شده است. بمبی که ظرف دههٔ آینده منفجر خواهد شد و ساختار جمهوری اسلامی را دگرگون خواهد نمود. در تهران این بمب را «نسل سوّم» می‌خوانند.

نخستین نسل انقلابیون ایران شاه را از قدرت به زیر کشید و بانی شکل گیری جمهوری اسلامی شد. این نسل اکنون پیر، سرخورده و خسته است. این نسل شامل مذهبیونی است که مستبدانه و نه با تأیید مردم، به قدرت چنگ انداخته و همچنان بر اسلامی کردن همهٔ مبانی زندگی مردم ایران پا می‌فشارد.

نسل دوّم، نسلی است که طی دههٔ ۱۹۸۰ و جنگ ایران و عراق سر برآورد. جنگی که دویست و هشتاد و شش هزار کشته و پانصد هزار معلول برای مردم ایران باقی گذاشت. این نسل نیز گم شده، بی رمق و ساکن است.

نسل سوّم، ایرانیان شانزده تا سی سال هستند که کاملاً در انقیاد جمهوری اسلامی رشد کرده‌اند. هیچ تجربه‌ای از حکومت مطلقهٔ شاه ندارند. اینان تنها آیت‌الله‌ها را می‌شناسند.



جمعیت این نسل سوم اکنون به هیجده میلیون نفر بالغ می‌شود، چیزی حدود یک سوم از کل جمعیت ایران. دو میلیون دانشجو و چهار میلیون فارغ‌التحصیل دانشگاهی چند سال اخیر در زمره این بخش جمعیتی هستند.

محسن سازگارا، که زمانی از مشاورین آیت‌الله خمینی بود و اکنون از چهره‌های سرشناس اصلاح طلبان است می‌گوید: «مثل بسیاری انقلابات، این نسل سوم هیچگونه همدلی با بانیان انقلاب ندارد. در حقیقت آنان نسل ما، نسل اوّل را مسئول استقرار حکومتی می‌دانند که قادر به ادارهٔ مملکت نیست. نسل سوم، عمده‌ترین گروه جمعیتی ایران است /تا روزی که نسل چهارم، یعنی جمعیت زیر ۱۲ سال ایران - ۲۴ میلیون نفر، به جامعهٔ فعال بپیوندند./ مسیر ایران در دههٔ آینده مسیری است که نسل سوم در آن گام می‌نهد».

آشکارا مقصد نسل سوم ایران کم و بیش آشکارا گشته است. گر چه بسیاری در این نسل گرایش‌های محافظه کارانه مذهبی دارند، اما اکثریت آنان غیر مذهبی‌اند. جوان، بی قرار، با سر و ظاهری امروزی و غالباً فاقد شغل؛ زیرا میزان اشتغال مفید در ایران بسیار محدود است. از روزن اینترنت و یا ماهواره با جهان در تماسند و آنچه را از این روزن می‌بینند دوست دارند. خواهان زندگی خوب، شغل خوب، افزایش آزادی‌های فردی و ارتباط بیشتر با جهان خارجند. به شکلی روز افزون از این نداشتن‌ها خشمگین‌اند. اسلام را پذیرا گشته‌اند، امّا نمی‌خواهند زیر و بم زندگی آنان تحت اشغال و انقیاد اسلام باشد. حمید رضا جلالی‌پور استاد جامعه شناسی در دانشگاه است. می‌گوید: «جوان‌های ما ضد مذهب نیستند، امّا با بنیادگرایی در ستیزند. جوان‌های ایرانی دیگر از پیروی کورکورانه - از هر کس و هر پدیده‌ای بیزارند».

وقتی با او گفتگو می‌کنم، محمد رضا، پسر نوزده سالهٔ او نیز حضور دارد و با حرکت سر، قاطعانه سخنان پدر را تأیید می‌کند. دولت در پاسخ به این خواسته‌ها، اندکی از فشارها و محدودیت‌ها کاسته است. آخرین باری که در ایران بودم - شش سال پیش - دوستی مرا به دیدن گیتاریستی ایرانی برد - که گیتاری برقی داشت، امّا فقط می‌توانست در اتاق خواب خود گیتار بنوازد. در آن هنگام موسیقی

پاپ در ایران ممنوع بود. در این سفر دریافتم که او کنسرتی عمومی دارد و آلبومی از کارهای خود را انتشار داده است. آخرین باری که در ایران بودم، زنان ایرانی همه چادر و حجاب مشکی داشتند و حتی تاری از مویشان نباید پیدا می‌بود. اکنون روپوش‌های زنان رنگ‌هایی غیر از مشکی، رنگ‌های روشن دارد. روسری‌ها قدری کنار رفته و اندکی از موی سر خانم‌ها پیداست. وقتی عناصر تحت سلطهٔ ملاها به آن‌ها حکم می‌کنند که روی بپوشانند، در بسیاری موارد، زنان ایرانی دستورات آنان را با فریادی بلندتر جواب می‌دهند. محبوب‌ترین فیلم‌های ایرانی این روزها فیلم‌هایی هستند که به تمسخر و انتقاد از ریاکاران رهبران مذهبی و اولویت‌های آنان می‌پردازند. هنگام اقامت اخیرم در تهران، یکی از فیلم‌های محبوب روز، ماجرای دختر پانزده ساله‌ای بود که قبل از ازدواج آبستن می‌شود و تصمیم می‌گیرد فرزند خویش را نگاهدارد. فیلم دیگری روی پرده سینماها بود که در داستان آن مادری با نامزد دختر خویش روی هم می‌ریزد و فرار می‌کند. این‌ها سوژه‌هایی غیر متعارف برای سینمای جمهوری اسلامی بوده‌اند.

نسل سوم ایران با همتایان خود در عربستان سعودی تفاوت‌های فاحش دارند. عربستان سعودی کشوری است که هر روز جوان‌تر، فقیرتر و اسلامی‌تر می‌شود. احساسات ضد آمریکایی روند فزاینده دارند. جوانان سعودی گرایش‌های این چنین را گونه‌ای مقابله با رژیم حاکمی می‌دانند که فاسد، ضد مذهبی و تحت سلطهٔ آمریکاست. ایران کشوری است که هر روز جوان‌تر و فقیرتر می‌شود، امّا گرایش‌های اسلامی و احساسات ضد آمریکایی دائماً رو به کاهش‌اند. جوانان ایرانی روگردانی از این گرایش‌ها را گونه‌ای مقابله با دین سالاری ضد آمریکایی‌ای می‌دانند که آنان را از جهان خارج جدا کرده است.

هنگامی که ایران در اوایل سال‌های ۱۹۰۰ به تلگراف دست یافت، این تکنولوژی ارتباطی کشور را آمادهٔ انقلاب مشروطیت علیه رژیم استبدادی قاجار نمود. وقتی در سال‌های دههٔ هفتاد شبکهٔ تلفن و استفاده از نوار کاست در ایران متداول شدند، آیت‌الله خمینی از این هر دو برای نشر پیام انقلاب خویش علیه شاه سود جست. امروز اینترنت و تلویزیون ماهواره‌ای به ایران راه گشوده‌اند و با خود اشتیاق و کشش تازه‌ای برای نسل سوم ایران به همراه آورده‌اند.

نسل سوم ایران به نامزدی پرزیدنت خاتمی به عنوان نوگرایی اصلاح طلب امید بسته بود. اما خاتمی ثابت کرد که از توانایی رو در رو شدن با بنیادگرایان فاقد است. نسل سوم ایران، عاقبت اسب تازندهٔ سیاسی خویش را خواهد یافت و آن روز چه با تأیید آیت‌الله‌های ایران و چه بدون دخالت آنان، ایران دستخوش تغییراتی بنیادین و عمیق خواهد شد. □

موهوم پرستی بس نیست؟



سلمان رشدی

چندان بد هم نیست که در میان «رشدی»های دیگر یک «رشدی» بود

جهان سرشار از عجایب اسلام روزهایی بی بدیل را پشت سر می‌گذارد. رویارویی اسلام نیجریه‌ای با تشکیلات ویرانگر - ملکهٔ زیبائی جهان به تعبیری محترمانه و ملایم - آشتی ناپذیر بوده است. ابتدا چند تنی از شرکت کنندگان در پیکار شایستگی، جرأت یافتند که نظر مخالف خود را با تصمیم دادگاه شریعت نیجریه در حکم سنگسار زنی نیجریه‌ای که به اتهام زناکاری محکوم به مرگ شده، ابراز دارند و تهدید کردند که این مراسم را تحریم خواهند کرد. همین اعتراض مقامات نیجریه‌ای را وادار کرد تا وعده دهند که از سنگسار کردن این زن تا حد مرگ خودداری خواهند کرد. بعد از این واقعهٔ ایزیوما دانیل، یک روزنامه نگار مسیحی نیجریه‌ای، گستاخانه در مقالهٔ خود می‌نویسد که اگر محمد پیامبر اسلام زنده بود، یحتمل خود یکی از این پری رویان را به نکاح خویش در می‌آورد.

شکی نیست که ذکر چنین مطلبی، هتک حرمتی فراتر از توان تحمل بود. آن گاه بود که مسلمانان معتقد نیجریه تصمیم به پیکار مقدّس گرفتند و در حال کشتار و ویران کردن و به آتش کشیدن گوشه و کنار، خواستار آن شدند که سر از تن خانم دانیل روزنامه نگار جدا شود. چه کسی را می‌توان به دلیل این قتل و غارت ملامت کرد؟ احتمالاً رئیس جمهور نیجریه که بار تمام این تقصیر را بر دوش روزنامه نگار نگون بخت نهاده، هیچ نقشی در این میان نداشته است! در انگلیس نیز چند تنی از فعالان حقوق زنان به نقل مکان رقابت‌ها از نیجریه به انگلیس اعتراض نموده و از نفس مسابقه شکوه نموده‌اند. ظاهراً هیچ کس توجهی به مجازات موج قاتلین و خرابکارانی که در نیجریه به این جنایت دست زدند ندارد.

در همین حال در جمهوری اسلامی ایران، هاشم آغاجری، شخصی با اعتبارات اسلامیستی غیر قابل شبهه!! از دست دادن یک پا در جنگ، و سوابقی از جمله اشغال سفارت شیطان بزرگ در ایام شباب انقلاب اسلامی، محکوم به مرگ می‌شود چرا که از ملاّیان حاکم انتقاد می‌کند. در ایران حتی اندیشه مظنون به توهین به پیامبر مستوجب مرگ است. دل مؤمنین بسیار سریع‌تر از تبلور چنین اندیشه‌ای به خشم می‌آید و می‌شکند. هزاران جوان ایرانی نابالغ و ناپخته، به حکم اعدام آقای آغاجری اعتراض کردند و رهبر جمهوری اسلامی، آیت‌الله علی خامنه‌ای آنچنان که انتظار می‌رفت آنان را به دلیل فقدان بلوغ در فهم مسایل سرزنش کرد. (ده هزار تن از معتقدان به اسلام تندرو در حمایت از نسخهٔ اسلام خود به خیابان‌ها ریختند).

همزمان با این دو جریان - در مصر، یک مجموعهٔ تلویزیونی «سوار بی اسب» با محتویٰ و رنگ و بویی ضد یهود، تماشاگرانی مشتاق می‌یابد. همان قصهٔ کاذب قدیمی در باب «عهدنامهٔ صهیون» سندی که به روایت برنامه ساز، ثابت می‌کند که یک توطئه بزرگ یهودی در جریان است تا تمام جهان را به تسخیر در آورد. این به ظاهر همان سندی است که سالیان پیش ثابت شد که پلیس مخفی نیکلای دوّم تزار روسیه آن را به صورتی جعلی شکل داد و اکنون در مصر و در تلویزیون این کشور به مشابه یک حقیقت تاریخی به مردم عرضه شده است.

این همان مصری است که در آن تمامی رسانه‌ها از بیم بی حرمتی به رهبران کشور در تشویق آنان به دیدن آفتاب و باور روز تحت، تخت سانسورند. ستارهٔ اوّل و نویسندهٔ این سری تلویزیونی محمد صبحی از آزادی بیان دَم می‌زند و به زعم او، اگر اثر دروغ پردازانه او «صهیونیست‌ها را ترسانده» چه باک. این بهای آزادی بیان است! فرموده‌اند که همچنان به ساختن برنامه‌هایی مشابه ادامه خواهد داد. این را می‌گویند آدمی پُر جرأت!! دست آخر، هم زمان با این سه جریان، ماجرای هول‌انگیز ایان هیرسی علی - زن مسلمان هلندی که مجبور شد از هلند بگریزد را از یاد نبریم. ایان علی گفته است که مردان مسلمان در بسیاری موارد زنان مسلمان را تحت ستم قرار می‌دهند. این ابراز نظر ظاهراً باطل، چنان مردان مؤمن مسلم را به خشم آورده که او را تهدید به مرگ کرده‌اند - تا آنجا که او از هلند گریخته است!

آیا غیر عادلانه است اگر این همه زشتی گوناگون را کنار هم بگذاریم؟ شاید. امّا تمامی این جریانات یک وجه مشترک

دارند. ایان هیرسی علی متهم شده است که «سلمان رشدی» هلند است. آقای هاشم آغاجری متهم شده است که نسخهٔ ایرانی «سلمان رشدی» است و ایزیوما دانیل نیجریه‌ای نیز حلول دیو است در هیأت آدمیزاد!

یکی دو ماه پیش در جایی نوشتم که دیگر حالم از کاربرد اسم خودم سلمان رشدی در شعار - علیه تندروهای اسلامی به هم می‌خورد. واقعاً از این قضیه منزجر شده بودم. امّا چند روزی است که دارم در خصوص تغییر این موضع فکر می‌کنم. پنداری چندان هم بد نیست که در میان «رشدی»‌های دیگر یک «رشدی» بود. امروز از اینکه در میان این گروه باشم دلخوش و حتی سرافرازم.

خشم مسلمانان از این جریانات کجاست؟ فرهنگ کهن آنان که بازتابی درخشان از عشق و هنر و فلسفه است توسط مشتی موهوم پرست نژاد پرست دروغگوی مردسالار زورگوی بی رحم به تاراج رفته و هیچ کس فریادی نمی‌کشد - که هیچ، حتی دم بر نمی‌آورد.

دست کم در ایران، دانشجویان به تظاهرات پرداختند. امّا سوای ایران در کدام نقطه از جهان اسلام اکثریت آگاه و معتقد به همزیستی مسلمان به جنایاتی که در نیجریه و مصر و سایر کشورهای عربی و حتی هلند صورت می‌پذیرد، معترض شده‌اند؟ مسلمانانی که در غرب زندگی می‌کنند نیز به گونه‌ای غریب و غیر عادی سکوت کرده‌اند. چرا؟ اگر فریاد می‌کشید، ما صدای فریادتان را نمی‌شنویم.

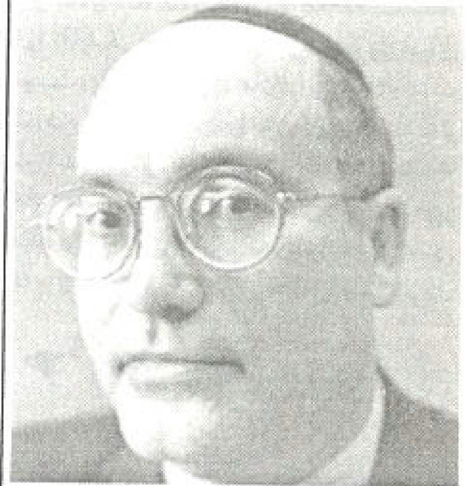
اگر صدای اسلام میانه‌رو بر بازسازی و امروزی شدن فرهنگ اسلامی پافشاری نکند - شاید این به اصطلاح رشدی‌ها - به چنین امری کمر بندند. به ازاء هر آوایی که به خفقان فرو برده می‌شود، دو، ده و هزار نعره دیگر بلند خواهد شد. این هزاران بر پا خواهند خاست زیرا شما زورگویان علیرغم تفتیش و ارعاب بی رحمانه‌تان، قادر نخواهد بود که اندیشه، حس و نیاز انسان‌ها را تا ابد در اسارت نگاه دارید. امروز دنیای اسلام زندانی غرب نیست، بلکه گرفتار اشغالگرایی اسلام است که بیهوده تقلا می‌کنند دروازه‌های جهان را به روی همه ببندند و چند تن معدود با مبارزات خویش، درها را باز نگاه داشته‌اند. تا روزی که اکثریت خاموش است، پیروزی در این نبرد دشوار خواهد بود. امّا با امید، دل خوش بداریم که سرانجام کسی دروازه‌های این زندان بزرگ را فرو خواهد ریخت، دست کم دل خوش بداریم. □





رویاروئی گوشت گاو و کاشر
با بیماری جنون گاوی

برگردان: منیژه یومطوبیان ــــــــــــــ نویسنده: باربارا پَش
Barbara Pash



دکتر پولاک رئیس مؤسسه گواهی کاشر جهانی بالتیمور: ما نمیگوییم که غیرممکن است که از خوردن گوشت کاشر به این بیماری دچار شوید. ما میگوییم که احتمال کمتری وجود دارد. ولی بهتر است که شما دستورات و راهنمائیهای مقامات بهداشتی و مؤسسات ملی کشور آمریکا را در نظر گرفته و پیروی کنید.

بر اساس گفته‌های آقای دکتر آوراهام پولاک (Avram Pollak) رئیس مؤسسه گواهی کاشر جهانی بالتیمور، از زمانی که اخیراً اخبار بیماری جنون گاوی در آمریکا منتشر شده، صدها تلفن از جانب خبرنگاران به مؤسسات گوشت کاشر مانند star k. «استار ک.» و «وَد هکاشروس» Vaad Hakashrus شده است.

دکتر پولاک می‌گوید: «مردم می‌پرسند آیا اشکالی با گوشت کاشر وجود دارد؟ آیا می‌توانیم گوشت بخوریم؟» ما نمی‌گوئیم که غیر ممکن است که از خوردن گوشت کاشر به این بیماری دچار شوید. ما می‌گوئیم که احتمال کمتری وجود دارد، ولی بهتر است که شما دستورات و راهنمائی‌های مقامات بهداشتی و مؤسسات ملی کشور آمریکا را در نظر گرفته و از آنها پیروی کنید.

او همچنان ادامه میدهد که «گوشت کاشر مانند گوشت‌های غیر کاشر توسط بخش کشاورزی آمریکا تنظیم و کنترل می‌شود».

Star K. (استار ک.) تنها مؤسسهٔ گوشت کاشری نیست که راجع به موضوع صحبت می‌کند، اتحادیه ارتدوکس کشروت نیویورک نیز اطلاعیه‌ای برای اطمینان خاطر مشتریان خود صادر کرده‌اند. ولی ربای مناحیم جناک (Menachem Genak) مدیر ربانیک این مؤسسه همچنین به خبرنگاران گفت اگر چه گوشت کاشر در مقابل گوشت غیر کاشر سالم‌تر است، ولی در مقابل آلوده شدن مصونیت ندارد.

ربای جناک خاطر نشان کرد که «هیچ ضمانتی وجود ندارد». بیماری جنون گاوی از لحاظ تکنیکی، التهاب اسفنج مانند مغز یا به صورت کوتاه‌تر، BSE است که یک بیماری ضایع کننده و مرگبار مغزی است که مانند نوع انسانی آن به نام بیماری کروتزفلت جیکوب (Creutzfeldt-Jakob, CJD) است. انسانها می‌توانند بیماری CJD را از طریق خوردن گوشت مبتلا شوند».

مقامات آمریکائی مقررات جدیدی بر ضد این بیماری و به منظور محافظت گوشت‌های مصرفی داخلی، که از طریق آنها بیماری منتقل می‌شود در نظر گرفته‌اند. در بین این مقررات ممنوعیت کشتار گاوهای افسرده (Downer)، حیوانات غیر متحرک در کشتارگاه‌های آمریکا می‌باشد.

حیوان مبتلا به بیماری جنون گاوی در ایالت واشنگتن از یک گاو افسرده (Downer) بوده که به این خاطر، چندین کشور از ورود گوشت‌های آمریکائی جلوگیری بعمل آوردند.

دکتر پولاک گفت که یک سوء تعبیر در مورد تغذیه گاوهای کاشر و غیر کاشر وجود دارد. بعضی‌ها بر این باورند که اگر گاوی تغذیه غیر کاشر داشته باشد، به عنوان گوشت کاشر نمی‌توان استفاده کرد.

او می‌گوید: «این درست نیست» تمایز کاشر از غیر کاشر فقط در کشتارگاه‌ها است، زمانی که حیوانات بعد از خرید به کشتارگاه‌ها می‌برند، آنها را به منظور کاشر و غیر کاشر جدا می‌کنند. قبل از این مرحله، تغذیه‌های آنها تمام یکسان است.

دکتر پولاک گفت که در حدود یک دوجین کشتارگاه کاشر در آمریکا وجود دارد. او گفت بنا به تجربه چندین ساله، تعدادی کشتارگاهها برخی از حیوانات را بر دیگر حیوانات برای کشتار ترجیح می‌دهند، مثلاً حیوانات تا سن خاصی احتمال کمتری برای بیماری ریوی داشته و در نتیجه قابل استفاده برای گِلَت کاشر هستند.

کشتارگاههای کاشر معمولاً گاوهای بین سنین ۲۴-۱۸ ماهه استفاده می‌کنند. گاوهای بیمار معمولاً از سن شش به بالا هستند. وی گفت که از ۱۰۰ گاو، فقط ۴۰-۳۵ درصد آنها برای کشتار کاشر واجد شرایط هستند بقیه آنها به دلائل بهداشتی مانند بیماری‌های ریوی حائز شرایط نیستند.

او همچنین گفت که حتی بعضی از قسمت‌های حیوانات کاشر مانند گوشت‌های ران استفاده نشده و به مارکت‌های غیر کاشر فرستاده می‌شود. «به عبارت دیگر فقط قسمت‌های خاصی از حیوان کاشر به مارکت‌های گوشت کاشر می‌رود».

اگر چه دکتر پولاک مایل نیست که هیچ گونه ضمانتی بدهد، ولی گفت که به گمان او دلائلی وجود دارد که مصرف کننده گوشت کاشر کمی بیشتر از مصرف کننده گوشت غیر کاشر در مقابل این بیماری محافظت می‌شود.

اوّل، ذبح کننده کاشر یا شاخِت (Shochet) حیوان افسرده (Downer) را ذبح نمی‌کند. «حیوانی که به خودی خود قادر به راه رفتن نباشد کشته نخواهد شد». این نه فقط به خاطر هالاخا (توجهات قانونی یهودی) است بلکه اگر کسی بخواهد می‌تواند حیوانی که متحرک نیست را کشتار بکند، ولی این مستلزم آزمایش‌های کامل اعضاء درونی حیوان می‌باشد که کاری عملی نیست.

او همچنین ادامه داد، دوّم، بیشتر دانشمندان معتقدند که این بیماری از طریق استفاده از سیستم عصبی حیوان مبتلا، خصوصاً مغز، نخاع و روده‌های پائینی منتقل می‌شود. «اگر چه این اعضاء ممکن است کاشر باشد، معمولاً از آنها در غذاهای کاشر استفاده نمی‌شود».

سوّم، کشتارگاه‌های غیر کاشر به منظور استفاده کردن از کوچک‌ترین ذره گوشت از ماشینی به نام سیستم پیشرفته وصول گوشت (Advanced meat Recovery System) استفاده می‌کنند، که این شامل نزدیک‌ترین نقاط به مغز و نخاع نیز می‌باشد. در این فرآیند ممکن است بافت‌های عصبی گوشت را آلوده کنند.

دکتر پولاک گفت: «در تئوری کشتارگاه‌های کشتار می‌توانند از این دستگاه استفاده کنند، ولی در واقع هیچ کدام از آنها این کار را نمی‌کنند».

چهارم، کشتارگاه‌های کاشر و غیر کاشر برای ذبح حیوانات از سیستم‌های متفاوتی استفاده می‌کنند. در کشتارگاه‌های غیر کاشر حیوانات با ضربه زدن به مغزشان تا مرگ بی حس‌شان می‌کنند. این فرآیند این امکان را به وجود می‌آورد که ترشحات مغز به سایر نقاط بدن نیز منتقل شود. دکتر پولاک گفت: «لازمه ذبح کاشر بریدن گردن و خروج خون از بدن حیوان است». بنابراین این مسئله در این مورد اتفاق نخواهد افتاد.

از دکتر پولاک تنها در مورد گوشت گاو سئوال نشد، بلکه در خصوص سلامت گوشت مرغ نیز سئوال شد. دانه‌هائی که به مصرف تغذیه مرغ‌های کاشر می‌رود با دانه‌های مورد استفاده مرغ‌های غیر کاشر فرق می‌کنند، و همین تفاوت در ذبح مرغ کاشر و غیر کاشر نیز وجود دارد.

بعلاوه او گفت هیچ کسی تا به حال به خاطر استفاده از گوشت مرغ به این بیماری دچار نشده است. □

امنون نتصر

یادداشت ها

مقاله هفتاد و نهم

۱۱۳ ـ نقد شناسی کتاب مقدس (۷)

در بارهٔ اینکه به جز سفر تثنیه، کاهنان چه اسفاری را نوشته، ویراستاری یا تنظیم و تدوین کرده اند، توافق کلی میان پژوهندگان وجود ندارد. همانطور که در مقالات پیشین گفته شد، سفر تثنیه را با حرف D علامت گذاری کرده اند که آن حرف اول نام کتاب به لاتین و یونانی / Deuteronomium Deuteronomion / Δευτερονόμιον برگرفته از ترجمه هفتادگانه است که «ثانی توراة» (משנה תורה) معنی میدهد، که در واقع، آن را هم یک نفر (شاید بیش از یک نفر) کاهن احتمالاً در زمان پادشاهی یوشیا نوشته است.[1]

یک نگاه گذرا به متن ده فرمان در سفر خروج و مقایسه آن با همان ده فرمان در سفر تثنیه، ویراستاری این «احکام الهی» را روشن میسازد. برای نمونه فرمان چهارم در ارتباط با حفظ حرمت شبات (روز شنبه) در سفر خروج، فصل بیستم، آیات ۸ ـ ۱۱ چنین میگوید[2]:

> **روز شبات را یاد کن و آن را مقدس بدار. شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده. روز هفتم شبات (متعلق) به یهوه خدای توست و در آن (روز) هیچ کاری مکن، تو و پسرت و دخترت و بنده ات و کنیزت و بهائمت و بیگانه ای که بر دروازه های تو باشد (اقامت دارد). زیرا یهوه آسمان و زمین و دریا و هرچه در آنهاست در شش روز ساخت (انجام داد) و در روز هفتم استراحت نمود، لهذا، یهوه روز شبات را متبارک ساخته مقدس نمود.**

واما همین فرمان به نحوی دیگر در سفر تثنیه (فصل پنجم، آیات ۱۲ ـ ۱۵) تنظیم شده است:

> **همانگونه که یهوه خدای تو بتو امر فرمود، روز شبات را نگاه دار و مقدس شمر. شش روز کار کن و همه کارهایت را انجام بده. روز هفتم شبات (متعلق) به یهوه خدای توست و در آن (روز) هیچ کاری مکن، تو و پسرت و دخترت و بنده ات و کنیزت وگاو نرت و الاغت و همه بهائمت و بیگانه ای که بر دروازه های تو باشد (اقامت دارد) تا بنده ات و کنیزت مانند تو استراحت کنند؛ و بیاد بیاور که خودت بنده بودی در سرزمین مصر و یهوه خدای تو ترا با دستان توانا و بازوی بلند از آنجا بیرون آورد، از این روی یهوه خدایت بتو امر فرموده که روز شبات (برای خود) بسازی.**

اغلب پژوهندگان چنین گویند و نویسند که کاتبان، نسخه های توراة E و J (یا ادغام شده آنها) را در برابر خود داشته اند و احتمالاً اغلب یا تمام نسخه E، که آن حرف اول الوهیم Elohim است، در ناحیه شمال، یعنی در مملکت اسرائیل، وجود داشته است. آنها گویند که احتمالاً بخش هایی از این نسخه توسط لوی زادگان وابسته به کهانت، که خود را از هر جهت به حضرت موسی نزدیک تر میدیدند، در داخل مملکت اسرائیل تنظیم گردیده، و پس از انقراض اسرائیل احتمالاً توسط آنها به سرزمین یهودا آورده شده است. همانطور که خواننده فرهیخته میداند، مملکت اسرائیل در سال ۷۲۲ توسط امپراطوری آشور ویران شد و چند ده هزار نفر از ساکنان آن به اسارت به نواحی آشور و سرزمین ماد تحت تصرف آن امپراطوری به اسارت برده شدند. باید پرسید چرا لوی ها؟

پاسخ پژوهندگان چنین است که لوی ها، که سرزمینی از خود نداشتند، در گذشته اغلب ساکن شهر شیلوه Shiloh از مستملکات سبط افرایم بودند. آنها در دوران داوران و شموئل قدرت فراوانی در دست داشتند. قبل از مرکزیت یافتن اورشلیم، نه تنها خیمه میعاد و صندوق عهد در شیلوه جای داده شده بود، بلکه این شهر مرکز تجمع جماعات بنی اسرائیل در مواقع ضروری بود.

حضرت سلیمان با اخراج و تبعید اِبیاتار، کاهن شیلونی، از بارگاه خود، سایر کاهنان شیلوه را از خود منزجر نمود. اِبیاتار از ادونیاهو، برادر ناتنی حضرت سلیمان، برای سلطنت جانبداری میکرد. حضرت سلیمان سرانجام برادر خود ادونیاهو را بقتل رساند[3] و صندوق عهد را در بیت همیقداش (بیت المقدس) مستقر نمود و کاهنان شیلوه را بیش از پیش ناتوان و درمانده نمود. دو دستگی بجایی رسید که این آحیاه، کاهن شیلونی، بود که پس از دو تیکه شدن ایالات متحده داود و سلیمان، دشمن سلیمان، یربعام، را در شهر شِخِم برای سلطنت در شمال (مملکت اسرائیل) برکت داده روغن مالی (مسح)

نمود. گذشته از همه اینها، حضرت سلیمان با واگذار نمودن ۲۲ شهر در شمال اسرائیل به حیرام پادشاه فنیقیه، در واقع تعداد قابل توجهی از لوی زادگان (کاهن) این شهر ها را در اختیار یک پادشاه بیگانه قرار داد.

خلاصه اینکه، کاهنان هارونی اورشلیم راه ترقی و ارتزاق کاهنان موسائی شیلوه را مسدود نمودند و اینها در واقع در بیت همیقداش کاره ای نبودند. در سده های بعد، رقابت و عداوت میان کاهنان اورشلیم، که خود را از تبار حضرت هارون میدانستند، با کاهنان شیلوه و شمال اسرائیل، که خود را زیر سایه نام بزرگوار حضرت موسی قرار داده بودند، آنقدر شدت یافت که هر کدام، با نگاهداشت تقدس توراة، در صدد حفظ منافع خود و بزرگداشت اصل و نسب خود بر آمدند.[۴]

در نتیجه، در قطعات مختلف توراة، که به قول پاره ای از پژوهندگان دستاورد کاهنان شیلونی شمال است، از حضرت موسی، که لوی زاده بود و در دوره سیادت و صدارت خود امتیازات اداری، مدنی و دینی به لوی ها داده بود، تمجید و تحسین میکنند، ولی از حضرت هارون (اهرون هکهن)، که در توراة برادر بزرگ حضرت موسی و نیز از تبار لوی معرفی شده، کمتر توجه می نمایند — اگر هم توجهی به آن حضرت میشود، نسبت هایی به وی میدهند که در شأن حضرت هارون نیست، مانند روایت دور و بر گوساله پرستی.

نسخه J ، نه در آن خدا به نام Jehovah خوانده میشده، به نظر پژوهندگان، در میان مردم مملکت یهودا رائج بوده است. کاری که کاهنان یهودا (یعنی نویسندگان نسخه های P) از دورهٔ پادشاهی حزقیا (۷۲۰ - ۶۹۰) به بعد انجام دادند این بود که مقام حضرت هارون را بالا برده و به او ابهت بیشتری اعطا نمودند. برای نمونه آن بخش از آیات که از خطاب خدا یاد شده، نام حضرت هارون در کنار نام حضرت موسی آمده است: در جاهایی از توراة (برای مثال سفر خروج، فصل هفدهم، آیات ۲ - ۷) کلام خدا مستقیماً متوجه حضرت موسی است، مانند **ויאמר יהוה אל משה** ... (و خدا به موسی گفت ...)، ولی در جاهای دیگر (برای مثال فصل بیستم، آیات ۲ - ۱۳) خدا نه تنها با حضرت موسی بلکه با حضرت هارون هم به صحبت بر میخیزد، مانند **ויאמר יהוה אל משה ואל אהרן** ... (خدا به موسی و به هارون گفت ...). و نیز در بسیاری جاها در دو فصل نامبرده حضرت هارون همپایه حضرت موسی میگردد.[۵]

و نیز انجام مراسم دینی به کاهنان هارونی تبار محول گردید.

بدین ترتیب، اغلب قوانین و مراسم دینی مندرج در اسفار خروج، لاویان، اعداد و تثنیه کار افراد گروه P است.

عده ای پا فراتر نهاده گویند روایات سفر آفرینش و داستان پدران، که از عناصر مهم دو نسخه E و J بشمار میروند، با وجودیکه هر دو نسخه از قدیم وجود داشته اند، ویراستاری و تدوین آنها خیلی دیرتر از قطعات ویراستاری و تدوین شده چهار سفر بعدی انجام یافته اند. آنها میگویند ویراستاری و تدوین پایانی این کار توسط کاهنان در زمانی، احتمالاً دور و بر دورهٔ عزرا سوفر، به حیطه عمل در آمده است. چرا؟ برای اینکه این روایات و داستان ها،کم و بیش، هم تکراری است و هم مشابهاتی در فرهنگ اقوام باستانی خاورمیانه، به ویژه بابل و کنعان، داشته است، مانند اسطوره آفرینش و داستان نوح.

باید پرسید مگر نه اینست که عزرا هم کاهن بود و هم کاتب. به چه مناسبتی حرفهٔ کاتبی را به عزرا نسبت داده اند؟ اگر کسی زرگر و آهنگر نیست، بیهوده چرا او را زرگر و آهنگر خوانند. اگر عزرا کاتب بود، باید پرسید این شخصیت فرزانه چه نوشته است که او را کاتب میخوانند. شماری از پژوهندگان بر این اعتقادند که عزرا سوفر تنظیم کننده، یا لااقل یکی از تنظیم کنندگان، بارز قبل از شکل گیری نهایی پنج اسفار توراة است. عده ای گویند که در دورهٔ وی احتمالاً یازده کتاب تقریباً به صورت نهایی در آمدند. به عبارت دیگر، این امکان وجود دارد که عناصر ترکیب دهنده تَنَخ در دست عزرا شامل یازده اسفار زیر بوده است: پنج اسفار توراة، یهوشوع، داوران، دو کتاب شموئل و دو کتاب پادشاهان. اسفار دیگر، گرچه پاره ای از آنها، مانند کتب بعضی از انبیا، وجود داشته اند، ولی ترکیب و تنظیم و جای گیری آنها در تنخ بیست و چهارگانه به مرور زمان در سده های پس از عزرا — یعنی در دوران معبد دوم — انجام یافته است.

این پژوهندگان از کجا میدانند و یا از کجا مطمئن هستند که آنچه میگویند درست است! اینها در جستجو به رسیدن حقیقت از متدولوژی علمی «متون شناسی» پیروی میکنند. مقدم و مؤخر بودن رویدادها را مورد بررسی قرار داده آنها را با یافته های باستانشناسی مقایسه، مقابله و تطبیق میکنند. آنهایی که در علم فیلولوژی واردند بخوبی میدانند که فلان واژه یا فلان اصطلاح در چه زمان و مکانی مورد استعمال بوده و کاربرد آن در اسفاری که در زمان های مختلف نوشته شده چگونه بوده است. در علم فیلولوژی چنین کاری را در ویراستاری متون کلاسیک

انجام میدهند و از روی آن میتوان تا حدی به درستی دریافت که کدام یک از گفته ها متعلق به کدام قرن و کدام ناحیه جغرافیایی است.

برای نمونه سبک و سیاق و کاربرد کلمات در تاریخ بیهقی با تاریخ وصاف شیرازی فرق میکند. یا مثلاً عالمان به این علم میدانند کدام یک از ابیات غزل های دیوان حافظ کار دیگران است و نه از رشحات قلم حافظ. از همین متد مثلاً در متن شناسی نوشته های شکسپیر استفاده میشود. نمونه ساده تر مربوط به ایام ما اینست که آنهایی که در علم فیلولوژی خبره اند میتوانند تشخیص بدهند کدام سبک و سیاق نویسندگی متعلق به یکی از نویسندگان دائمی ماهنامه چشم انداز است — به فرض اینکه نویسنده نام خود را در بالای مقاله قید نکند. اگر بالفرض در این نوشتارها اشاره ای، برای مثال، به فرو ریزی ساختمان دو قلو در نیویورک میشود، پیدا کردن زمان آن نوشتار چندان دشوار نیست. چنین است بررسی فیلولوژی کتب قدیمی، با این تبصره که نوشتار هرچه قدیمی تر باشد کار یافتن زمان و مکان و چگونگی نگارش و اهداف آنها دشوار تر میگردد[۶] — بخصوص کتابی که صدها میلیون مردم جهان آن را مقدس میدانند و عده ای معتقدند که نباید در بارهٔ آن کاری پژوهشی ارائه داد. (ادامه دارد)

---

۱ در مقالات گذشته خاطرنشان ساختیم که قسمت هایی از سفر تثنیه که به نشانه های D1, D2, D3, ... علامت گذاری شده توسط کسانی (کاهنانی؟) پس از فوت یوشیا نوشته شده است.

۲ آنهایی که عبری میدانند بهتر است به اصل رجوع کنند چون زبان شناسی این دو مرجع فاصلهٔ زمانی آنها را نشان میدهد.

۳ سلطنت به امنون پسر ارشد داود میرسید ولی او به علت روابط نامشروع با ناخواهری اش، تامار، توسط آبشلوم، برادر تامار، بقتل رسید. سلیمان فرزند بت شِبَع بود، که داود برای تصاحب وی شوهرش را به جبهه جنگ فرستاده نابود نمود.

۴ بدون تردید در این زورآزمایی های اجتماعی - دینی - سیاسی، دسته دیگری بودند که به هیچ کدام از اینها تعلق نداشتند — اغلب اینها توده مردم بودند که از پیامبرانی چون عامُس، اِشعیا، اِرمیا و دیگران الهام میگرفتند.

۵ کاربرد دو نام در کنار یکدیگر در اسفار دیگر توراة نیز یافت میشود، و این کار را پژوهندگان، هماطور که گفته شد، نتیجه اقدام کاهنان طرفدار حضرت هارون میدانند.

۶ چنین کاری را نگارنده کوشیدم در بارهٔ چند متون قدیمی فارسیهود انجام بدهم: نک به: A Midrash on the Ascension of Moses in Judeo-Persian, *Irano-Judaica* II, Jerusalem: Ben-Zvi Institute 1990, pp. 105-143; An Early Judæo-Persian Fragment from Zefreh: Psalms 44:24-27, 45:1-9 and 55:2-16, *JSAI* XXVII, Jerusalem 2002, pp. 419-438.



فرهنگ مرگ

«جنایت برای آبرو»

«روفایدا کـاوود» (Rofayda Qaoud) دختر ۱۶ ساله فلسطینی مورد تجاوز به زور توسط دو نفر از برادرانش واقع گشته و حامله می‌گردد. مادر او «امیرا کاوود» برای حفظ آبروی خانواده از دختر بی گناهش می‌خواهد که دست به خودکشی زده تا با این کار آثار ننگ را از خانواده خود بشوید (عملی مرسوم بین اعراب و فلسطینیان).

مادر به دختر خود پیشنهاد می‌کند که با بریدن رگ دست خود به زندگیش خاتمه بدهد. ولی دختر بی نوا از دستور مادر سرپیچی می‌کند و تن به خودکشی نمی‌دهد. مادر بی رحم برای کشتن دختر نگون بختش برنامه ریزی کرده و در شب ۲۷ ژانویه در حالی که مجهز به یک تیغ سلمانی، یک کیسه پلاستیکی و یک تکه چوب بوده وارد اطاق دخترش شده و به او می‌گوید که اشهدش را بخواند زیرا مرگ او فرا رسیده و امشب شبِ آخر زندگی او می‌باشد. دختر نگون بخت که از تصمیم مادرش مطلع می‌شود، شروع به التماس و زاری کرده و از او می‌خواهد که از کشتن او صرفنظر کند ولی مادر بی رحم به التماس و زاری‌های دخترش وقعی نگذاشته و کیسه پلاستیکی را بر سر او انداخته و آن را دور گردنش محکم می‌بندد سپس با تیغ سلمانی رگ دستش را قطع کرده و با چوب بر سر او می‌کوبد. ۲۰ دقیقه بعد دختر نگون بخت جان می‌سپارد. روز بعد دوستان و همسایگان که از خبر قتل «روفایدا» مطلع شده بودند به دیدار مادر قاتل می‌آیند تا به او تبریک بگویند. او در حالی که پُک محکمی به سیگار خود می‌زند به آنان می‌گوید که او قبل از اینکه دخترش بمیرد احساس مردن کرده و خود را فردی زنده نمی‌داند.

«امیرا کـاوود» ۴۳ سال داشته و صاحب ۹ فرزند بوده و روفـایدا فرزند

ششم او بوده است. او برای توجیه عمل خود گفته بود که برای حفظ آبروی خانواده و نگهداری از ۸ نفر فرزندان باقیمانده چاره‌ای دیگر به جز کشتن دخترش نداشته و کشتن دخترش تنها راهی بوده که آبروی خانواده و افتخار خانوادگی را برای او حفظ می‌کرده است.

بکارت و عفافت دو امر مهم برای اعراب و فلسطینیان به شمار می‌آید و بدین جهت اگر دختری مورد تجاوز جنسی قرار گیرد و یا زنی به شوهرش خیانت کند، برای آنان مرگ با «جنایت برای حفظ آبرو» خواهد بود بدون آن که بیگناهی آنان در نظر گرفته شود.

بر اساس پژوهشی که از طرف سازمان دفاع از قربانیان جنایت در شرق اورشلیم بعمل آمده نشان داده می‌شود که جنایت برای حفظ آبروی خانوادگی در میان فلسطینیان رو به ازدیاد است و این عمل چندان مورد توجه مقامات قضایی واقع نشده زیرا که اسرائیلیان و فلسطینیان چنان درگیر عملیات نظامی و سیاسی بر علیه یکدیگر می‌باشند که توجه‌ای به این نوع قتل‌ها نمی‌دهند.

در طول سه سال گذشته پلیس اسرائیل ۱۸ فقره جنایت برای آبرو را رسیدگی کرده است. در سال ۲۰۰۲ پلیس فلسطینی ۳۲ فقره از این نوع قتلها را رسیدگی کرده که به نظر سازمان‌های اجتماعی تعداد واقعی به مراتب بیشتر از اینها می‌باشد زیرا اکثر این گونه جنایات به پلیس گزارش نمی‌شوند.

بر اساس گزارش پلیس فلسطینی، روفایدا توسط دو نفر از برادرانش به نام‌های مهدی ۲۲ ساله و علی ۲۰ ساله در اطاق خواب مشترکشان مورد تجاوز به عنف واقع می‌شود. در تاریخ ۲۶ نوامبر روفایدا برای معالجه پای خود که در حادثه‌ای آسیب دیده بود، به بیمارستان می‌رود و در آنجا به او می‌گویند که ۸ ماهه، حامله است. بعد از افشاء شدن این خبر، مقامات فلسطینی روفایدا را به پناهگاهی که مرکزی برای زنانی که مورد سوء استفاده‌های جنسی و غیر جنسی واقع شده‌اند، می‌برند. در این محل و در تاریخ ۲۳ ژانویه او صاحب پسر سالمی می‌گردد. ولی چون امیرا دختر خود را با نقشه قبلی و برای حفظ آبروی خانواده به قتل رسانده، احتمال سه تا پنج سال زندان را دارد. در صورتی که حداکثر مجازات در این مورد طبق قانون فلسطینیان اعدام می‌باشد.

برادران، هر یک به ده سال زندان به جرم تجاوز به عنف به اعضاء خانواده، محکوم شدند. تمام اسباب و چیزهایی که مورد استفاده روفایدا بوده و یا به او تعلق داشته از بین برده و لباس‌های او سوزانده شده‌اند. عکس‌های خانوادگی که روفایدا در آن ظاهر شده بود را پاره کرده و از بین برده شدند تا هیچ اثری از او باقی نماند. اطاقی که تجاوز به عنف در آن صورت گرفته تبدیل به انباری گشته است.

امیرا با افتخار از قتل دخترش صحبت می‌کند و می‌گوید که از یاد بردن خاطره دخترش برایش خیلی مشکل است و از آن رنج می‌برد و برای کاهش رنج خود توجه زیادتری به فرزندان خردسالش مبذول می‌دارد. مخصوصاً او توجه بیشتری به کوچکترین دختر خود فاطمه ۹ ساله می‌کند مرتباً او را در آغوش گرفته و او را غرق بوسه می‌سازد.

فرزندان، جنایت مادر را فراموش کرده و بر این باورند که دلیل کشتن خواهرشان تنها برای حفظ آبروی خانوادگی آنان بوده و در غیر این صورت تمام آنان مورد بی حرمتی افراد فامیل و همسایگان واقع می‌شدند. آنان از مادر خود سپاسگزارند که آبروی آنان را بین فامیل و همسایگان حفظ کرده و دیگر مورد مجازات و سرزنش آنان واقع نمی‌شوند. فاطمه دختر ۹ ساله در حالی که لبخند بر لب دارد می‌گوید که مادرش را از همیشه بیشتر دوست دارد.

بعد از به دنیا آمدن فرزند، روفایدا و فرزندش را به یک خانوادهٔ فلسطینی معرفی می‌کنند که با آنان زندگی کند. در این ضمن فرماندار شهر رام‌اله با خانواده روفایدا و ریش سفیدان دهکده او ملاقات و از آنها تقاضای بخشش برای او می‌کند و از آنان تعهد می‌گیرد که به دختر نگون بخت آسیبی نرسانند. ولی اعضاء خانواده و ریش سفیدان محل، تعهدی به فرماندار نمی‌دهند. چند روز بعد روفایدا بدون اطلاع مقامات مسئول به خانه خود، نزد خانواده‌اش بر می‌گردد در آنجا اعضاء خانواده و همسایگان با او به سردی رفتار می‌کنند و حتی خواهران ازدواج کرده او از ملاقات با او منع می‌شوند.

در روز ۲۷ ژانویه، چند ساعت قبل از وقوع جنایت، روفایدا به مرکز مدد کاران اجتماعی در شرق اورشلیم اطلاع می‌دهد که زندگی او در خطر است و از آنان یاری می‌طلبد. در همین روز امیرا شوهر خود را که از بیماری قلبی رنج می‌برد برای مداوا به دهکده مجاور و سه فرزند خردسالش را به نزد عمه‌شان می‌فرستد. در ساعت ۱۱:۳۰ شب دختر خود را به قتل می‌رساند و روز بعد به قتل او اعتراف و ادّعا می‌کند که قتل را به تنهایی انجام داده و کسی در کشتن فرزندش به او کمک نکرده است. امیرا به عنوان مجرم به زندان تحویل و پس از چهار ماه از زندان آزاد می‌گردد تا بعداً در مورد جنایت او بررسی بیشتری انجام گردد.

معمولاً، حداکثر مجازات برای این گونه قتل‌ها توسط شوهر در صورتی که قتل بدون نقشه قبلی صورت گرفته باشد و شوهر همسر خود را در عین عمل زنا ببیند و بکشد، ۶ ماه تا یک سال حبس خواهد بود. □

معنای ایدز در قحطی



● آنچه از مادران به فرزندانشان به ارث می‌رسد، تباهی است.

● میلیون‌ها زن جوان آفریقایی برای تغذیه کودکانشان به «فحشای بقا» روی می‌آورند که حاصل آن انتقال ایدز و شیوع آن است.

● روزگار تباهی آفریقا رسیده است. در حال حاضر بیش از ۲۹ میلیون نفر در آفریقا مبتلا به ویروس .H.I.V هستند.

همانگونه که .*H.I.V* نظام مصونیت بدن را از میان می‌برد، شیوع .*H.I.V* و ایدز، جوامع را از کار انداخته است. کشورهای آفریقایی که سخت‌تر از سایر همسایگان خود موج مرگبار .*H.I.V* را تجربه کرده‌اند، دچار متزلزل‌ترین نظام‌های سیاسی اجتماعی تاریخ خود گردیده‌اند. ظرفیت جوامع آفریقایی در مقابله با قحطی، به مشکلی فزاینده فرسوده شده است. گرسنگی و بیماری زنجیره‌ای شکل داده‌اند که هر یک دیگری را تقویت می‌کند. در آفریقای قحطی زدهٔ مبتلا به ایدز امروز، مبارزه با این هر دو باید توأم باشد، در غیر این صورت، پیروزی در برابر هیچیک میسر نیست.

در حال حاضر بیش از ۲۹ میلیون نفر در آفریقا مبتلا به ویروس .*H.I.V* هستند. شیوع این بیماری کم و بیش به صورت کامل از طرق جنسی انجام گرفته است. تنها سی هزار نفر در این میان از روشهای درمانی ضد ویروسی سود برده‌اند. سالانه بین سه تا چهار میلیون نفر بر اثر ابتلا به ایدز جان خود را از دست می‌دهند. بیست درصد جمعیت بالغ در آفریقای جنوبی با اچ.آی.وی. زندگی می‌کنند. این شمار در بوتسوانا بسیار افزون‌تر است. در این کشور، متوسط عمر به زیر چهل سال رسیده است.

این واقعیات چگونه به قحطی ارتباط می‌یابند؟ جوامع نیمه کشاورزی آفریقا طی سالیان، خود را به خوبی با مخاطرات ناشی از قحطی تطبیق داده‌اند. کمبود غذا ویروسی آزار دهنده، دردناک، امّا آشنا بود که بسیاری از مردم نسبت به آن مصونیت پیدا کرده بودند. برای مثال قربانیان قحطی، منحصراً کودکان و سالخوردگان بودند. جمعیت جوان و میانسال به ندرت به قحطی جان می‌دادند. زنان در قبال قحطی بیش از مردان مقاوم بودند. در مجموع، محورهای اصلی جامعه با مصونیت در قبال قحطی و گرسنگی، خود را باز می‌یافت. روستائیان آفریقا در مقابله با خشکسالی به نوعی تخصص دست

یافته بودند. زنان آموخته بودند که در شرایط قحطی کدام حبوبات وحشی، کدامین ریشه‌های گیاهی و یا میوه‌های وحشی می‌توانستند جایگزین مواد غذایی شوند. خانواده‌ها تا آنجا که می‌توانستند پراکنده می‌شدند و یا از وابستگان دوردست خویش یاری می‌جستند.

این روش‌های مقابله بدان معنا بود که آفریقای روستایی نسبت به کوتاهی سازمان‌های بین‌المللی در کمک رسانی به دیده‌ای بخشاینده نگاه می‌کردند. به طور متداول دعوت سازمان ملل در اهداء مواد غذایی همیشه فقط به پنجاه درصد از هدف اعلام شده می‌رسند. در عین حال با همین سطح پنجاه درصد کمک نیز مردمان کشورهایی همچون موزامبیک یا سودان آموخته بودند که چگونه با گرسنگی و خشکسالی روبرو شوند. این شرایط اکنون سخت دستخوش تغییر شده است. اکنون ما با نوع تازه‌ای از خشکسالی و گرسنگی روبرو هستیم. در جوامعی که بلای ایدز دامنگیر آنان شده، گرسنگی کشنده‌تر و در قبال روش‌های موجود مداوا مقاوم‌تر است. دلیل آن است که ایدز، دقیقاً به همان توانایی‌هایی صدمه می‌زند که مردم را قادر به مقاومت در برابر قحطی می‌کند.

ایدز جمعیت جوان و میانسال، به ویژه زنان، یعنی گروه‌هایی که توان کاری آنان شدیداً مورد نیاز جامعه است را مورد حمله قرار داده است. وقتی که باران می‌بارد، مردم باید ۱۶ ساعت در روز به کار کشاورزی، بذر پاشی، و یا هرزکشی بپردازند. اگر این مقطع حساس بارندگی که عموماً نادر است از کف برود و در آن هیچگونه فعالیتی انجام نپذیرد، تمام خانواده با گرسنگی و قحطی روبرو خواهد بود. در جامعه‌ای که مورد هجوم ایدز واقع شده، هر فرد کارا باید برای تغذیه همان تعداد وابستگان - نه تنها کودکان و سالمندان بیمار - بلکه تمام افراد خانواده کار کند و مواد غذایی تولید نماید.

بار مراقبت از اعضاء خانواده که مبتلا به ایدز شده‌اند، تمامی خانواده را معلول می‌کند. بسیاری از سازمان‌های استخدامی - چه دولتی و چه خصوصی - خدمات درمانی مستخدمین خود را قطع کرده‌اند. شهرنشینانی که مبتلا به ایدز می‌شوند به روستاهای خود باز می‌گردند تا ماه‌های آخر زندگی را در آنجا بگذرانند، بمیرند و دفن شوند. کودکان یتیم بازمانده از مبتلایان تلف شده از ایدز، به روستاها فرستاده می‌شوند تا در آنجا مورد مراقبت بازماندگان قرار گیرند. باوری کاذب شایع بوده است که خانواده‌های گسترده و پُر جمعیت آفریقا، این بار مضاعف را نهایتاً حمل خواهند کرد. این روزها به شکلی دردناک درمی‌یابیم که چنین چیزی واقعیت ندارد.

کاهش متوسط عمر نیز پیچیدگی‌هایی به دنبال آورده است که ما تازه به دریافت عواقب آن موفق شده‌ایم. دور متعارف عمر در هر نسل بدان معناست که دارایی‌ها نظیر زمین، دام و سایر نمادهای ثروت تدریجاً جمع شده و از نسل پیرتر به نسل جوان‌تر داده می‌شود. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها در نگاهداری و مراقبت از نوه‌ها همیاری می‌کنند. زنان پیر تجربهٔ سالیان دراز عمر را در تهیه و آماده سازی مواد غذایی به دختران خویش می‌دهند. در شرایط فعلی تمامی این تسلسل طبیعی مخدوش شده است. جوانان چیزی جز بدهی به ارث نمی‌برند و از آموختن مهارت‌های اولیه و سینه به سینه محرومند. یک زن جوان آفریقایی امروز چگونه می‌تواند از شش کودک مراقبت کند و در عین حال تجربه مادر و یا مادر بزرگ خود را در مزرعه‌داری و مهیا کردن غذا برای روز مبادا نیز داشته باشد. آیا چنین زنی می‌تواند بر این باور باشد که روزی شرایط به حالت عادی خود بر می‌گردد؟

بازتاب نخستین هر انسانی که با خطر قحطی و از میان رفتن محصول کشاورزی روبروست، محکم کردن کمربندهاست. کارکنان سازمان‌های بین‌المللی کمک رسانی آنچنان به این خصیصهٔ مقاوم آفریقائیان عادت کرده‌اند که علناً نیازهای تغذیه‌ای جمعیت معمولی را نادیده می‌گیرند و تمامی توجه خود را معطوف خردسالان می‌کنند. فرد مبتلا به اچ.آی.وی. نیازهای تغذیه‌ای بیشتری دارد. برای سر پا ماندن به کالری بیشتر و مهم‌تر از همه به پروتئین محتاج است. سوء تغذیه پیشروی ایدز را سریع می‌کند. همچنان که طراوت و زنده بودن نزول می‌کند و شبکه‌های خانوادگی و روش‌های سنتی مبارزه با مشقات سقوط می‌کنند، میلیون‌ها زن جوان آفریقایی برای تغذیه کودکان خویش به آنچه «فحشای بقا» نام گرفته روی می‌آورند. حاصل همین «فحشای بقا» در انتقال ایدز و شیوع فزایندهٔ آن نیازی به گفتگو ندارد.

اچ.آی.وی. توانایی جوامع آفریقایی را در روند بازسازی خویش ساقط کرده است و حتی وقتی باران می‌بارد، بازگشتی به روال عادی مشهود نیست، فقط یک وقفه میسر می‌شود. پاره‌ای از رهبران سازمان ملل و از همه مهم‌تر، دبیر کل سازمان ملل کوفی انان، عظمت فاجعه ایدز در آفریقا و ارتباط آن با قحطی و خشکسالی را دریافته‌اند. ابزاری که امروز در دست داریم برای مواجهه با چنین بحرانی ظرفیت ندارند. نمی‌توان صرفاً به ارسال غذا پرداخت. کمک رسانی مواد غذایی باید هماهنگ و دُست در دست مداوای ضد ویروسی انجام پذیرد. کمک به آفریقا مستلزم روش‌هایی خلاقانه‌تر و تفکری نوین‌تر است: چگونه می‌توان به میلیون‌ها نفر مبتلا به ایدز که خود از کودکان یکه بسیاری از آنان والدین خود را از دست داده‌اند مراقبت می‌کنند، یاری رساند؟ باید نظام‌های کشاورزی در آفریقا را مورد بازبینی قرار داد، به زارعین وجه رساند و بر سر سفره‌هاشان پروتئین بیشتر گذاشت. از همه مهم‌تر باید باور فردا را به نسلی که با بحرانی عمیق و مرگبار روبرو شده است باز گرداند. تنها از این طریق می‌توان نیروی لازم در چاره‌جویی را در میان این مردم رها کرد. □

عشق پایان ناپذیر

نوشتهٔ: دکتر استفان آر. کاوی

«هر انسانی میتواند در دایرهٔ محدود تاثیر گذاری خود، از طریق الگو شدن برای دیگران، بر جهان تاثیر بگذارد. درست به همان ترتیبی که از افتادن سنگی در یک برکه، امواجی پدیدار میشوند، در قالبی دایره وار انتشار می یابند و نهایتا محو می گردند، رفتارها و اعمال ما نیز بر مجموعهٔ نژاد بشری تاثیر می گذارد»

«هر انسانی می‌تواند در دایرهٔ محدود تأثیر گذاری خود، از طریق الگو شدن برای دیگران، بر جهان تأثیر بگذارد. درست به همان ترتیبی که از افتادن سنگی در یک برکه، امواجی پدیدار می‌شوند، در قالبی دایره‌وار انتشار می‌یابند و نهایتاً محو می‌گردند، رفتارها و اعمال ما نیز بر مجموعهٔ نژاد بشری تأثیر می‌گذارد».

عشق را به منزلهٔ والاترین کنش زندگی بنگرید. پرورش عشق به خویشتن را سرلوحهٔ زندگی خود قرار دهید. باید نیروی الهی خداوند را به سوی خود بکشیم تا قدرت بیان و اظهار این گونهٔ عشق را پیدا کنیم. واژهٔ عشق، دیگر یک «اسم» نیست بلکه یک «فعل» است، کاری است که باید انجامش دهید. عشق، از خود گذشتن است.

زن و شوهری نزد من آمدند تا دربارهٔ ناخشنودی‌ها و سردی زندگی‌شان صحبت کنند. مرد می‌گفت: «به نظر شما، ما چه باید بکنیم؟ در زندگی زناشویی ما دیگر هیچ احساسی وجود ندارد». گفتم: «اگر چنین است کافی است به همسرت عشق بورزی». گفت: «مشکل همین جاست که دیگر احساسی باقی نمانده است نه برای من و نه برای او؛ و اگر تا اینجا ادامه داده‌ایم به خاطر بچه‌ها است». به او گفتم: «چطور به این نتیجه رسیدی که عشق، یک احساس است؟ عشق، یک فعل است کاری است که باید آنرا انجام دهی. ببین که یک مادر، چگونه برای به دنیا آوردن فرزندش تا اعماق درهٔ تاریک مرگ می‌رود. عشقی که او نسبت به کودکش دارد از کودک نشأت نگرفته است، این عشق از خود او بر می‌خیزد زیرا به خاطر این کودک، جانفشانی و ایثار می‌کند. «احساس» عشق، مترادف با عشق نیست بلکه میوه و ثمرهٔ آن است. مفهوم عشق، به منزلهٔ یک احساس، محصول هالیوود است و این عشق، خودخواهانه و خام و نارس است و نه مقدس و الهی».

شوهر ناراضی از این حرفها به نگرش و بینشی تازه دست یافت. اگر عشق، واقعاً یک فعل باشد، اگر عفو کردن و بخشودن، فعل باشد و اگر مهربانی، فعل باشد دیگر می توان چاره‌ای برای آن اندیشید. در حالی که اگر عشق را، تنها یک احساس بدانیم دیگر کاری از ما ساخته نیست چرا که ما هیچ کنترلی بر احساساتمان نداریم. امّا احساسات ما، نتیجهٔ اعمال و رفتارهای ما هستند و بنابراین می‌توانیم با نظارت بر

رفتارهای خود، کنترل احساساتمان را به دست بگیریم. با فهم و درک تدریجی این مفهوم است که به مرحلهٔ پختگی در عشق می‌رسیم، به مرحلهٔ عشق بی چشمداشت.



کلید عشق ورزیدن، دارا بودن چشمه‌ای از عشق بی قید و شرط است. به عقیدهٔ من، عشق خداوند به بندگانش، عشقی «پدرانه» و تجلی عشق غنی و بی قید و شرط است. حتی عشق «برادرانه» هم با وجود قید و شرطهایی که دارد فوق‌العاده است. اما با وارد آمدن فشار به زندگی، عشق برادرانه نابود شده و تفاوت‌های فردی به وجود می‌آیند و درست این زمانهاست که انسان‌ها نیازمند در آغوش کشیدن عشق پدرانهٔ پروردگار هستند

اگر اوّل خدا را دوست بدارید عشق و محبت شما به همسر و فرزندانتان فزونی خواهد گرفت. اول باید به خدا عشق بورزید و نه به مخلوقات او. پس از آن است که قدرت عشق ورزیدن به انسانها را پیدا می‌کنید و این عشق، عشق پدرانهٔ غنی و بی قید و شرط است. بعضی وقت‌ها حتی لازم است که در مقابل دیگران، قوی و صریح باشیم. اما یک پدر هم در برابر فرزندانش جز اینگونه نیست.

وقتی به خداوند عشق می‌ورزیم از حد و مرزهای انسانی فراتر می‌رویم و از این طریق به قلب و روح خود و معشوق خود، جانی تازه می‌بخشیم. ورود به وادی این عشق بی حد و مرز، نیازمند تلاش معنوی است، اما فرا رسیدن نوبت عاشقی مثل بال و پر گرفتن و پرورده شدن در بهاری تازه است.

اگر این بهار و این منبع رشد و شکوفایی را تنها چند روزی (و گاه حتی چند ساعتی) نادیده بگیریم در صورتی که تنش‌ها و استرس‌های زندگی به حد کفایت، بزرگ باشند آن وقت است که دیگر اثری از توانایی ما برای عشق ورزیدن بی قید و شرط، باقی نمی‌ماند.

به اعتقاد من، درست به همان گونه‌ای که همهٔ ما ارتباطی یک به یک با خداوند برقرار می‌کنیم باید با تمام افراد کلیدی زندگی‌مان چنین ارتباطی داشته باشیم و باید به آنها نیز بیاموزیم تا با چهره‌های کلیدی زندگی خود، رابطه‌ای یک به یک ایجاد کنند و... بسیار هم است که با تک تک افراد کلیدی زندگی خود، ملاقات‌های خصوصی منظم ترتیب دهیم. من تلاش می‌کنم که با فرزندان متأهل خود حداقل یک بار در ماه، با مجردها، یک بار در هفته و با همسرم، یک بار در روز، ملاقات خصوصی داشته باشم به اعتقاد من برای سنجش واقعی هر خانواده باید ببینیم که رفتار پدر و مادر در قبال ناآرام‌ترین فرزندشان چگونه است؟ اگر آنها بتوانند عشق بی قید و شرط خود را در برابر این فرزند به نمایش بگذارند بچه‌های دیگر نیز، درک می‌کنند که عشق ابراز شده به آنها، عشقی بی قید و شرط است. اما اگر نتوانند، بچه‌های دیگر نیز، عشق والدین را زیر سئوال می‌برند و از خود می‌پرسند: «خُب، اگر من هم آنها را عصبی کنم آیا از عشق و محبت آنها محروم می‌شوم؟»

یادم می‌آید که روزی در حضور پسر کوچکم، از شخصی انتقاد و بدگویی می‌کردم. ناگهان پسرم رو به من کرد و با تعجب پرسید: «پدر، دوستم داری؟» و منظورش از این پرسش این بود که: «آیا باید نگران این باشم که اگر اشتباهی از من سر بزند، همانند آن فرد، از عشق شما محروم خواهد شد؟» در حالی که سعی می‌کردم به پسرم اطمینان بدهم که عشق من در قبال او، عشقی بی قید و شرط است، به اشتباه خود نیز پی بردم و با خود گفتم: «گل بی عیب، خداست. من هم باید روی ذهن و قلبم، کار بیشتری انجام دهم».

برای ترک خودبینی، نیاز به عزت نفس و تسلّط بر نفس وجود دارد. آن وقت است که می‌توانیم زندگی واقعی همراه با عشق را در خارج از وجود خود تجربه کنیم. در غیر این صورت گرفتار خود شیفتگی می‌شویم و جهان را تنها از منظر تنگ و محدود خود می‌نگریم.

یکی از منافع توانمند عشق ورزیدن ذاتی و خود به خودی، خدمت کردن مخفیانه به دیگران است، کمک کردن به صورت ناشناس، به طوری که حتی شخص کمک گیرنده هم از هویّت ما با خبر نشود و اگر کمک گیرنده با خبر است، نباید بر او منّت بگذاریم و فخر بفروشیم. حتی باید خدمتی را که کرده‌ایم از قلب خود هم پنهان بداریم.

خدمت مخفیانه بـه خلق بـاعث مـی‌شود کـه در درون روح خویشتن، مورد تأیید قرار بگیریم و هنگامی که خدمت ما برملا شد می‌توانیم تمام افتخار و سرافرازی آن را به خداوند نسبت دهیم چرا که او، قدرت و امکان این خـدمت را فـراهـم آورده است.

اگر اعمال ما بی قید و شرط باشند یاد می‌گیریم کـه نـه از انتقادها برنجیم و نه تعریف‌ها را به خود بگیریم. بـرای آنکـه بتوانیم حس ارزش و امنیت فردی خـود را حـفظ کـنیم بـاید نسبت به رفتار دیگران مقاوم و رسوخ ناپذیر باشیم. رفتارهای ما باید نشأت گرفته از تمامیت مـا و مـجموعهٔ مسـتحکمی از اصول و ارزش‌ها بـاشد ارزش‌هـایی کـه مـرکز و مـحور آنـها، خداوند است.

عشق در محیط کار، عامل همبستگی است و حرکت نرم و آرام کلّ مجموعه را امکان پذیر می‌سازد و بدون عشق، محیط کار همچون ماشینی خشک و بی روغن است. عشق در محیط کار به گونه‌های مـتفاوتی خـود را آشکـار مـی‌سازد: هـمدلی، احترام، ادب، مهربانی، خوش قولی، غیبت نکردن و نظایر آن. اگر از کسی دلخوری یا انتقادی دارید مستقیماً نزد وی بروید و موضوع را از زبان خـود بـا او در مـیان بگـذاریـد و بگـوییـد: «برداشت من این است که...» و یا «من احساس می‌کنم که...»، این نوع جملات واکنش‌های ملایم‌تری محسوب می‌شوند، این نکته بسیار مهم است که در محیط کار خود بـه تک‌تک افـراد اهمیت داده و پاسخگوی آنها باشیم.

مـمکن است بـرای بـعضی، استفاده از واژهٔ «عشق» در مـحیط اداری، بـیش از انـدازه، شـیرین باشد؛ در این صورت شـاید بـهتر باشد از واژه‌هایی نظیر محبت یـا توجه استفاده کـنیم. صـداقت، از خـودگذشتگی، خـدمت، احـترام، متانت، عدالت و شکیبایی و مدارا، جلوه‌های عشق و محبت هـستند. مهم نیست که از چه واژه‌هایی استفاده می‌کنیم زیرا تأکید ما بر ایجاد روابط سالم است، چه در فروشندگی، چه در مشـاوره، و...سخن از عشق است و بس.

جهان را عشق می‌گرداند و تردیدی در آن نیست. فـقدان عشق سبب می‌شود که انسان‌ها حالت تدافعی به خود بگیرند زیرا انسان بدون عشق، انسانی ضعیف و آسیب پذیر است. اکثر مردم نمی‌دانند که چگونه باید از ذخایر عشق بی قید و شـرط بهره‌مند گردند و چون در پیرامون خود، تنها عشق‌های مشروط را می‌بینند بدبین و بدگمان می‌شوند و واکنش‌های متفاوتی را از خود به نمایش می‌گذارنـد کـه روانشـناسان نـام‌هایی هـمچون فرافکنی، دلیل تراشی، معقول نـمایی، انکـار و غـیره بـر آنـها نهاده‌اند. وقتی که انسانها، به قول «سن پاول» زره خداوند را به تن می‌کنند دیگر نیازی به این ندارند تا با کنایه و بدبینی به دفاع از خویشتن بپردازند.

برای ترک خودبینی، نیاز به عزت نفس و تسلّط بـر نـفس وجود دارد. آن وقت است که می‌توانیم زندگی واقعی همراه با عشق را در خارج از وجود خـود تـجربه کـنیم. در غـیر ایـن صورت گرفتار خود شیفتگی می‌شویم و جهان را تنها از منظر تنگ و محدود خود می‌نگریم. به گمان خود با عشـق زنـدگی می‌کنیم اما هیچ اعتنایی به عقاید دیگران نداریم. به خیال خود به حساب بانکی عاطفی دیگران اعانه واریز می‌کنیم اما این بذل و بخشش‌های عاطفی به هیچ وجه بازتاب واقعیت‌ها و نیازهای منحصر به فرد این آدم‌ها نیست چرا که آنها زندگی را از زاویهٔ دید ما نمی‌بینند.

همهٔ ما می‌توانیم با زهد و دعا و نـیایش بـر جـهان تأثـیر بگذاریم. عبادت و نماز، نیروهای الهی و آسمانی را به سوی این جهان می‌کشند. وقتی که مؤمنانه برای کسی دعا می‌کنیم حـتی اگر او در زمان و مکانی دیگر باشد انرژی خداوند را به طریق مرموز لمس خواهد کرد. مثلاً احساس آرامش و راحتی بـه او دست می‌دهد و یا در پناه خداوند، آرام و قرار می‌گیرد.

به اعتقاد من، درست به همان گونه‌ای که همهٔ ما ارتباطی یک به یک با خداوند برقرار می‌کنیم باید با تمام افراد کلیدی زندگی‌مان چنین ارتباطی داشته باشیم و باید به آنها نیز بیاموزیم تا با چهره‌های کلیدی زندگی خود، رابطه‌ای یک به یک ایجاد کنند.

بـه عـقیدهٔ من بـهترین و مـحبت‌آمیزترین کـاری کـه می‌توان برای دیگران انجام داد عشق ورزیـدن بـه آنـها و دعـا کردن برای آنهاست، حتی اگر خود آنها بی خـبر بـاشند. هـر انسانی می‌تواند در دایرهٔ محدود تأثـیر گـذاری خـود، از طـریق الگو شـدن بـرای دیـگران، بـر جهان تأثیر بگذارد.

درست به همان ترتیبی که از افتادن سنگی در یک بـرکه، امواجی پدیدار می‌شوند در قالبی دایره‌وار انـتشار مـی‌یابند و نهایتاً محو می‌گردند، رفتارها و اعمال ما نیز بر مجموعهٔ نـژاد بشری تأثیر می‌گذارند. «رابرت براتینگ» گفته است: «هـمهٔ مـا قسمتی از یکدیگریم و این در هم آمیختگی، نوعی از معماری الهی است که همگی انسانها را در بر گرفته است و گریز از آن ناممکن است. □





مری میشلین هر روز با صدای گلوله‌هایی که در آلونک او طنین‌انداز می‌شد از خواب می‌پرید. آدم خیال می‌کرد که به این قشقرق‌ها و جار و جنجالی که از آفتاب پُر هاییتی شروع می‌شد و دم صبح دوباره شدت می‌گرفت عادت کند. امّا نمی‌کرد. واقعاً نتوانست همچو کاری کند.

رگبار مسلسل‌ها و باران گلوله‌ها همیشه او را غافلگیر می‌کرد و از خواب می‌پراند. با صدای اولین گلوله‌ها از تشک پَرکاهی که با دو بچه‌اش روی آن می‌خوابید می‌جست. تیراندازی که شروع می‌شد، بچه‌ها را خرکش به گوشهٔ آلونک حلبی‌اش می‌برد. دختر و پسرش را زیر بال و پَر خود می‌گرفت و تن استخوانی و لاغرش را سپر آنها می‌کرد. بچه‌ها زیر شکم او به کف سرد اتاق می‌چسبیدند. صبر می‌کردند تا تیراندازی متوقف شود. مری که به صدای غرش تفنگ‌ها گوش می‌داد، یاد وقتی افتاد که در تپه‌های لئوگان در مزرعه‌ای زندگی می‌کرد. خانهٔ کوچک روستایی‌اش که یک دنیا با این محلهٔ آشوب‌زده، لجن و فقیر که با بچه‌هایش آن را خانه می‌نامیدند، فرق داشت. البته وضع در لئوگان خیلی عالی نبود. این را باید اعتراف می‌کرد. کوه‌های سبز آب می‌رفت و جای آنها را صخره‌های سایه‌دار عظیم می‌گرفت. درختان و طبیعت بکر دوران کودکی او به تدریج ناپدید می‌شد. آن جا دست‌کم از گلوله خبری نبود. در آن جا او و بچه‌ها با صدای سیرسیرک‌ها و جانوران ریز و درشت بیدار می‌شدند که هر کدام آوازی خاص می‌خواندند. صبح و غروب شبنم می‌دیدند. کرم شب تاب، چراغ‌های نفتی و شهاب‌ها تنها چیزهایی بودند که آسمان قیرگون شب را روشن می‌کرد. در لئوگان پروانه هم بود. یک عالمه در شکل‌های مختلف و اندازه‌ها و رنگ‌های متفاوت. بعضی‌ها قرمز بودند. بعضی‌ها تیره مثل شب. زرد، سبز و نارنجی. رنگ‌هایی طلایی. حتی بعضی‌شان رنگ رنگین کمان داشتند. بچه‌ها از پروانه‌های خوششان می‌آمد. او هم.

ناخن بچه‌ها توی پهلوی او می‌رفت. زیرا به لباس نیم‌دار او چنگ زده بودند. نمی‌توانست قیفه‌هاشان را ببیند، که به کف خاک‌آلود و سرد اتاق چسبیده بود. فقط می‌توانست تصاویری را که توی سرشان موج می‌زد مجسم کند. هم پسر پنج ساله‌اش و هم دختر ده ساله‌اش بچه‌هایی را می‌شناختند که وقتی روی شکم خوابیده بودند تا تیراندازی تمام شود جانشان را از دست داده بودند. درست مثل آن بچه‌ها تمام تن خود را می‌چسباندند، به همین دلیل هم گلوله‌ای به سر و بازو و پاهاشان نخورده بود. مری نمی‌دانست به بچه‌ها چه بگوید. چیزی نبود که بگوید و ترس آنها را بریزد. هیچ چیز جز آن که همیشه می‌گفت:

فمین خه نوایی روِه پاپیون یو.

چشمتان را ببندید و خواب پروانه ببینید.

خواب پروانه عزیزانم. پروانه‌ها را خوب ببینید. بچه‌ها زیر تن او به لرزه در آمدند. پسر کوچولو زیر لبی نالید «مامانی، من می‌ترسم». دختر گفت: «همه‌اش می‌ترسد. اگر همیشه بترسد چطور می‌خواهد مرد شود؟» مری دست کرد لای موهای زبر پسر و گفت: «او که مرد نیست، یک پسر بچه است». پسر نالید: «می‌ترسم».

مری گفت: «درست می‌شود. درست می‌شود».

پسرک بار دیگر گفت: «می‌ترسم».

مری زیر لب گفت: «هیس. یادت باشد اگر پسر خوبی باشی قول می‌دهم ببرمت بازار و برات جایزه بخرم».

دختر پرسید: «پس من چی؟»

پسرک غر زد: «تو هیچ وقت برای من چیزی نمی‌خری. همه‌اش می‌گویی می‌خری ولی نمی‌خری».

دختر لج کرد: «پس من چی؟»

مادر عقب و جلو تکانشان داد: «تو هم. برای تو هم می‌خرم».

از بام خانه‌ای در آن نزدیکی بارانی از سفال فرو ریخت. تونتون ماکوته‌ها نزدیک می‌شدند. صدای فریادها گوشخراش‌تر شد. فریادهایی که توی خیابان تیزتر می‌شد. صداهایی که درخواست آتش‌بس داشت خیلی واضح بود. مثل فریاد به هم ریختهٔ نوازندهٔ دل شکسته‌ای بود که از مهمانی شبانه برمی‌گشت یا فروشندهٔ دوره‌گرد سحرخیزی که چانه می‌زد. مری حس کرد که سربازها پشت در خانه‌اش ایستاده‌اند.

یکی از آنها داد زد: «بزدل‌ها» بر سر دشمنی می‌غرید تا از کلبه هوازده‌ای که پنهان شده بود بیرون بیاید.

طنین صدای مسلسل‌ها توی کلبه می‌پیچید و سکوت از کف رفتهٔ سپیده‌دم را به هم می‌ریزد. در لحظه‌ای هق‌هق گریه صدای گلوله‌ها را خفه می‌کند. بیچارهٔ دیگری سر راه گیر افتاده بود.

بچه‌ها دندان‌هاشان به هم می‌خورد. پسرک هق‌هق کنان گفت: «مامان، می‌ترسم». خواهرش گفت: «ساکت باش، وگرنه از جایزه خبری نیست».

نالید: «من که چیزی گیرم نمی‌آید».

رگبار مسلسل غیر قابل تحمل می‌شد. مری دست دراز کرد و گوش بچه‌ها را پوشاند. پسرک توی بغل او وول می‌خورد و می‌خواست خود را رها کند. تنش را بلند کرد. او را گرفت و به زمین انداخت. دردی تیز در سینه‌اش تیر کشید.

خواهرش داد زد: «دیگه جایزه بی جایزه».

- مامان بگو که درست نیست.

مری سرفه‌ای کرد: «**فمین خه نو**».

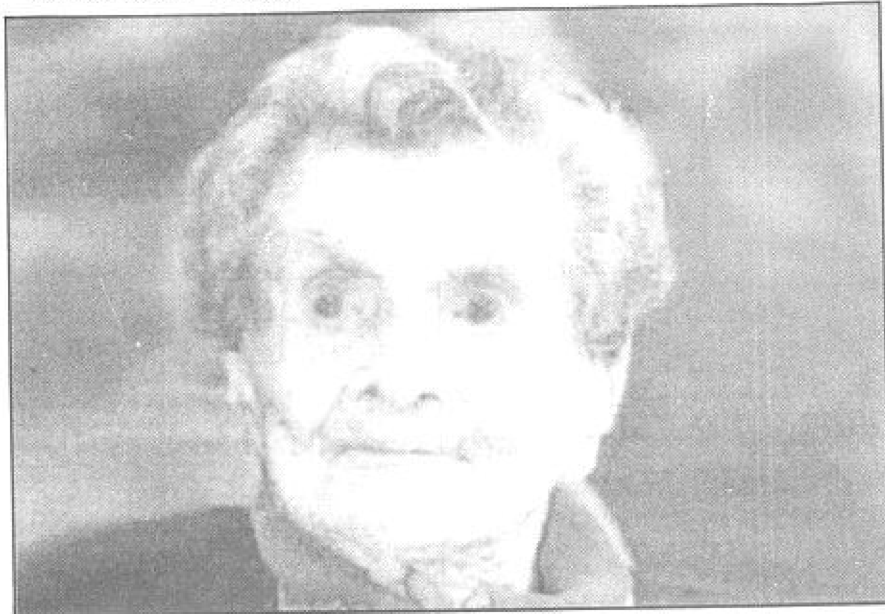
سعی کرد خون را در دهانش نگه دارد. زیر لبی نالید: «**فمین خه نو**» صدایش به نرمی تحلیل رفت.

- **فمین خه نو**. آرام بمانید و خواب پروانه‌ها را ببینید.

بچه‌ها می‌خواستند بلند شوند. ته ماندهٔ رمقی را که در بدن داشت جمع کرد و آنها را به رو خواباند. زیر لب گفت: - **فمین خه نو**. *آرام بمانید. خواب پروانه‌ها را ببینید.* □

عمر و برف

از: پریوش سیم و زر (نوازش)



اینجا مرکز، یا بیمارستانی است که افرادی با نوعی احتیاج به فیزیوتراپی و یا خدمات اولیه‌ی پزشکی و یا کسانی که قادر به نگهداری از خود نیستند، در آن بستری هستند. برخی، چند هفته‌ای می‌مانند و بعد از بازیابی توانائی نسبی، برای انجام کارهای روزمره، به منزل باز می‌گردند و عده‌ای، حتا، سال‌های سال ساکن این محل هستند و دیگر حتا در رؤیا و ذهن خود بازگشت به خانه را ترسیم نمی‌کنند، شاید به نوعی که اینجا را خانه‌ی خود می‌دانند.

این بیمارستان شامل شش بخش مختلف است، که یک بخش یا به گفته‌ای صحیح‌تر، طبقه‌ی سوّم آن را اختصاص به سالمندان ایرانی داده‌اند که شاید احساس دلتنگی کمتر کنند و شاید که گاهی خود را در خانه احساس کنند. و این «خانه» به راستی که چه معنا و بازتاب وسیعی را در فرهنگ بشر، به خصوص برای ما ایرانیان دارد و وقتی که به کلام می‌آید، چه زیبا نور هزاران امید و شادی را به چهره می‌نشاند.

شمسی خانم، ساکن اتاق ۳۲۰ بخش سوّم این مرکز است. وی هفتاد و پنج سال دارد، با قامتی متوسط و موهائی کاملاً سفید تا سر شانه و چشم‌هائی به رنگ خاکستری. شمسی خانم بیشتر می‌خندد تا گریه کند و نظافت و نظم و ترتیب را خیلی دوست دارد و همیشه ناراحت است که چرا شیشه‌ی پنجره‌ای که به او گوشه‌ای از آسمان را نشان می‌دهد، این قدر کثیف و پُر از لکه است. چرا هر روز، شیشه را تمیز نمی‌کنند که او شرمنده‌ی کسانی که به دیدن او می‌آیند نباشد و حیف که مثل سابق نمی‌تواند، خودش شیشه‌ها را تمیز کند و محتاج این و آن است.

شمسی خانم از پوکی استخوان شدید و دو عمل شکستگی استخوان پا و ران در رنج ا ست و دو سه سال می‌شود که از نظر روانی هم کاملاً سالم نیست، گاه کاملاً هوشیار و آگاه است و به خوبی، تاریخ و وقت را می‌داند و اطرافیان را می‌شناسد و گاه مشخص است که در دنیا و زمان دیگری در سیر و سیاحت است و سخنان او معنی و مفهومی ندارد.

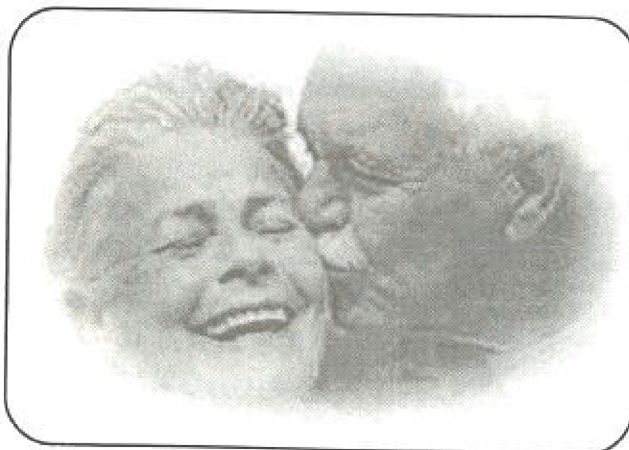


او مادر سه پسر است و شوهر خود را مدت‌هاست که از دست داده است و هر گاه که در این مکان و این بیمارستان نباشد، حال بهتری پیدا می‌کند. در یک آپارتمان کوچک زندگی می‌کند، پسرها، همدم خانم را هم خانه او کرده‌اند که از او مواظبت کند و همدم خانم، کرایه‌ی آپارتمان نمی‌دهد هیچ، بلکه حقوق هم می‌گیرد و گاه از قطع و وصل شدن آگاهی شمسی خانم، نسبت به زمان و مکان و اطرافیان به شدت کلافه می‌شود. شمسی خانم، ضمن صحبت از همدم خانم، همیشه می‌گوید: هر چند که او بر سر من منت داشت که از من پرستاری می‌کند، ولی باز هم خوب بود، غذائی روی میز می‌گذاشتم و هر دو می‌خوردیم، هر چند که اگر من پشت میز کوچک آشپزخانه بودم، او به اتاق می‌رفت و اگر من در اتاق بودم، او به آشپزخانه. ولی به هر حال به غیر از خود تنهای من، یک موجود دیگر هم در آن آپارتمان تنگ و کوچک بود که من کمتر دلگیر بشوم، شما نمی‌دانید که منزل پدری من آنقدر بزرگ بود که پنج خانواده در آن زندگی می‌کردند،

حتا وقتی من عروسی کردم، دو اتاق به من و شوهرم دادند که برای ما زیاد هم بود! حیاطی که بیشتر شبیه به یک نوع باغ بود. با انواع درخت‌های میوه و یک حوض بسیار بزرگ که بچه‌ها را از نزدیک شدن به آن بسیار می‌ترساندند. پناه بر خدا! هر هفته خبر غرق شدن طفل معصومی در حوض خانه‌ها می‌رسید. خدا بیامرز پدر شوهرم، من را خیلی دوست داشت. هر چه بود، دختر برادرش بودم. یعنی من و شوهرم دختر عمو، پسر عمو بودیم. آن روزها همه چیز ساده و سالم و پاک بود. مثل حالا و این زمان نبود که انواع و اقسام مرض‌ها وجود داشته باشد و ازدواج فامیلی ممنوع! زن و شوهر از بچگی هم دیگر را می‌شناختند. هر چند که هنوز هم گاهی از دست مادرم عصبانی می‌شوم و با او دعوا می‌کنم که چرا من را در سن سیزده سالگی شوهر داد! تازه داشتم از درس خواندن لذت می‌بردم که گفتند: دیگر کافی است. روز و شب گریه می‌کردم که بگذارند به مدرسه بروم و ادامه بدهم که نشد. گفتند: دیگر بایستی به کار منزل و شوهر برسی! مدتی هم برایم معلّم تار گرفتند که بلکه هوس درس خواندن از سرم بیفتد، ولی به یادگیری موسیقی علاقه نداشتم. نمی‌دانم چرا، در وجودم نبود.

شمسی خانم دوست دارد مرتب به گذشته سفر کند و گاه چنان کلمات و جمله‌ها را پشت هم از نظر زمان استفاده می‌کند که گوئی، زمان حال وجود ندارد و او در سال‌های بسیار دور زندگی می‌کند.

تقریباً هر نیم تا یک ساعت، باز به پنجره‌ی اتاق نگاهی می‌کند و از کثیف بودن شیشه‌ها شکایت می‌کند و گاه ناگهان به گریه می‌افتد و در حالی که قطرات اشک با شتاب از چشم‌های خاکستری او بیرون می‌ریزد، می‌گوید: همه‌ی آنها رفته‌اند. همه رفته‌اند. فقط من مانده‌ام. شوهرم، مادرم، پدرم، برادرم، خواهرم، دیگر هیچ کس باقی نماند و در حالی که سر به بالش فرو می‌برد، آهسته زمزمه می‌کند، ای خدای بزرگ بگذار من هم بروم پیش آنها، تنهایی بس است. مگر من چه گناهی کرده‌ام که بایستی نفر آخر باشم.



نرس بخش، آمریکائی است ولی خوب احتیاج بیماران خود را در این بخش به وجود یک هم زبان احساس کرده است و در نتیجه، فارسی را در حد رفع احتیاج و محدود به چند جمله‌ی کوتاه صحبت می‌کند. او شمسی خانم را در بغل می‌گیرد و می‌گوید: گریه نه...چه می‌خواهی؟ و مرتب سر شمسی خانم را می‌بوسد.

شمسی خانم، اشک‌ها را پاک می‌کند، می‌خندند و او هم پرستار را می‌بوسد و می‌گوید: به خدا اینها خیلی دلسوز هستند، گاهی که برای بچه‌ها دلتنگ می‌شوم، می‌گویم: خوب زن حسابی فکر کن این دختر خودت است، چرا ناشکری می‌کنی؟ پسرها که هر روز نمی‌توانند به من سر بزنند، در این مملکت همه تا جوان هستند، دارند می‌دوند، وقتی هم به سن و سال من رسیدند، حتماً، بیشتر از من و نسل هم سن من علیل و بیمار هستند. این هم شد زندگی! به خدا نصف دویدن‌ها به خاطر چشم و هم چشمی است.

تلویزیون اتاق روشن است. برای مریض‌های ایرانی، برنامه‌های بیست و چهار ساعته‌ی فارسی زبان پخش می‌شود. شمسی خانم باز دچار فراموشی موقت شده است. با اشاره به تصویر تلویزیون و گوینده‌ی ثابت اخبار عصر می‌گوید: می‌دانید، این آقا به راستی با معرفت و دلسوز است. هر روز عصر به همه‌ی اتاقها از جمله اتاق من سر می‌زند و احوال پرسی می‌کند و مطمئن می‌شود که ما همه سالم و خوب هستیم و احتیاج به چیزی نداریم و بعد می‌رود! به خدا هر عصر همین موقع با هزار کار و گرفتاری محال است، سری به ما نزنند! با این راه‌های دور و ترافیک و هزار مسأله‌ی دیگر.

برای شمسی خانم شام آورده‌اند که به همه‌ی بیماران در ساعتی معین شام داده می‌شد، با دلخوری، نگاهی به سینی غذا می‌کند و می‌گوید: شما را به خدا به این می‌گویند، شام؟! یک تکه گوشت نپخته و قدری نخود و لوبیای سبز. اگر این همدم خانم لعنتی، بدون سر و صدا نرفته بود، من به این حال و روز نمی‌افتادم. وقتی بود حداقل برایم خرده خریدی می‌کرد. نان لواش، گوش چرخ شده، برای صبحانه پنیر لیقوان و سبزی و گردو، کمی ماست و خیار هم درست می‌کردیم. چیزهائی که به دهان من می‌آید. غذای این خانه مزخرف است.

این صاحب خانه، نمی‌دانم این غذاها را از کجا آورده و به خورد ما می‌دهد. انگار با من و همسایه‌ها لج هست. هزار دفعه به این پرستار گفتم: ما یک عمر، غذای درست و حسابی خورده‌ایم، حالا آخر عمری چه طور می‌توانم حتا به این غذا نگاه بکنم؟

شمسی خانم ادامه می‌دهد. راستی الان چه وقت سال است؟ اگر در پائیز باشیم،

وقت آمدن «به» است، من اینجا گیر افتاده‌ام، امسال هم به پختن مربای «به» نمی‌رسم، هر سال این مربا را فراوان درست می‌کردم، مثل آن وقت‌ها، در شیشه، آماده می‌گذاشتم و ده‌ها بار به بچه‌ها تلفن می‌زدم که شما را به خدا بیائید اینها را ببرید، خراب می‌شود. آنها عصبانی جواب می‌دادند که در فروشگاه‌ها، مربای حاضری هست و این که ما اصلاً مرباخور نیستیم. ولی با این وجود ارزش داشت. با چه عشقی این مرباها را آماده می‌کردم! بچه‌های امروز عقلشان نمی‌رسد، تمام مدت از خوراکی‌های حاضری استفاده می‌کنند و بعد شکایت که چرا اینجا این قدر بیماری زیاد است؟ در اتاق شمسی خانم همیشه باز است و مهری خانم، ساکن اتاق ۳۱۹ مشغول راه رفتن در راهرو است. وی که در اثر مبتلا شدن به بیماری فراموشی کامل، به این محل سپرده شده است، مرتب از این اتاق به آن اتاق می‌رود. کلافه و سر درگم است و حتا شب، حاضر به خوابیدن نیست. مهری خانم به هر کس که می‌رسد، بارها و بارها می‌پرسد: ساعت چند است؟ کسی چه می‌داند، شاید همیشه در طول عمر خود با اضطراب در انتظار عزیزی بوده است و همیشه چندین دست لباس را روی هم می‌پوشد و هیچ کس نمی‌داند چرا؟ مهری از جلوی اتاق شمسی خانم در حال رد شدن است که چشم شمسی خانم به وی می‌افتد و فریادش به آسمان که چرا این طوری لباس پوشیده‌ای؟ من اینجا آبرو دارم. تو که با من زندگی می‌کنی، چرا مراعات حال من را نمی‌کنی؟ مگر اینجا، بازار مَکّاره است؟ آدم یک دست لباس می‌پوشد، نه هزار تا لباس روی هم.

مهری، خیره به شمسی خانم نگاه می‌کند و بعد از چند لحظه سکوت می‌پرسد: الان ساعت چند است؟

پرستار باز به اتاق می‌آید و سعی می‌کند شمسی خانم را آرام کند. شمسی خانم، بدون توجه به آمریکائی بودن پرستار، شروع به درد دل می‌کند و می‌گوید: می‌دانی، گذشت عمر مثل باریدن برف است. برف، بدون سر و صدا و آرام می‌بارد و به یک چشم بهم زدن، تبدیل به یک توده می‌شود. لحظات عمر هم آرام طیّ می‌شوند و در یک لحظه می‌شند پیری و کهولت. این بیچاره هم پیر شده است و دیگر، مغزش کار نمی‌کند...



پرستار که کلمه‌ای از حرف‌ها و گفته‌های شمسی خانم را متوجه نشده دستی به پشت او می‌زند و می‌گوید: ok...ok

* * *

شمسی خانم با سختی از تخت پائین می‌آید و در حالی که حتا برای ایستادن هم قدرت کافی را در پاهای خود احساس نمی‌کند، به دنبال کفش‌های خود می‌گردد و در حالیکه بارها به او گفته شده که فقط یک جفت دمپائی برایش به بیمارستان آورده‌اند، با تصور این که در خانه‌ی خود است و این که عمری، بهترین کفش‌ها را پوشیده، به دنبال یک جفت کفش خاکستری شیک است که مورد علاقه‌ی او است و عصبانی که حتماً، این همدم خانم، کفش‌ها را در جائی پنهان کرده است. و آزرده که هیچ کس به داد و او نمی‌رسد و چرا با وجود داشتن تعداد زیادی کت و دامن شیک، بایستی این لباس نخی زشت بیمارستانی را به تن داشته باشد.

شمسی خانم، بین بیماران این بخش، بیش از همه به عذرا خانم علاقه دارد که اهل آبادان است و با لهجه‌ای بسیار شیرین صحبت می‌کند و همیشه می‌خندد و با کمک چوب زیر بغل، راه می‌رود که در اثر شکستگی استخوان و بعد از عمل، برای گذراندن دوره‌ی نقاهت به این محل آورده شده است و او به همه سر می‌زند و جویای حال آنها می‌شود. نسبت به بقیه‌ی مریض‌ها، غم و غصه ندارد و می‌داند که به خانه می‌رود و خوشبخت است که با دختر و دامادش زندگی می‌کند و آنها به او علاقه بسیار دارند و به او احترام فراوان می‌گذارند و وی را برکت خانه‌ی خود می‌دانند. و در اتاقش یخدان کوچکی وجود دارد که همیشه با پنیر و ماست و سبزی‌های تازه مثل ریحان و نعنا و مرزه پُر است و غذاهای ایرانی درست شده در خانه، توسط دخترش که هر عصر برای او آورده می‌شود.

عذرا، به اتاق شمسی خانم می‌آید که گل خنده، روی چهره‌ی وی باز می‌شود، ذوق می‌کند و می‌گوید: شما را به خدا، این صندلی را بکشید جلو و بنشینید تا کمی دل من باز شود. شرمنده‌ام که نمی‌توانم بروم چای درست کنم و یا شیرینی تعارف.

عذرا، برای شمسی خانم دسته‌ای ریحان آورده است و او با تمام وجود، بوی ریحان را لمس می‌کند و هزاران بار تشکر

و می‌پرسد: شما که تازه از خیابان آمده‌اید، بگوئید ببینم، مغازه‌ها «به» آورده‌اند یا نه؟

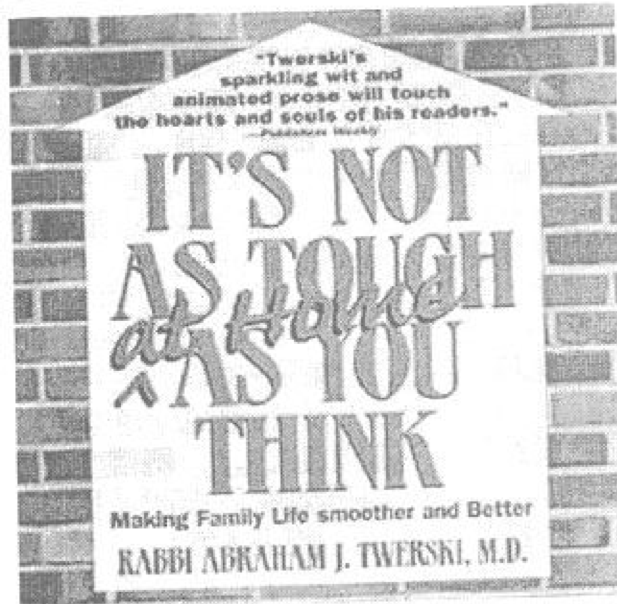
عذرا، غصه‌ی بیمار ساکن اتاق ۳۱۲ را می‌خورد که مرخص شده و بایستی برگردد به آپارتمان و تنها و در انتظار یک بار دیدن بچه‌ها هر هفته و این که خداوند آخر و عاقبت همه را به خیر کند.

❊ ❊ ❊

ساعت ۱۱ شب است، سکوت این بخش، بیمارستان را فرا گرفته و گاه صدای برخورد شاخه‌ی خشک درخت است به پنجره، شمسی خانم در تخت است، هنوز بیدار، پرستار با یک قرص خواب‌آور به سراغ او می‌آید. به او لبخند می‌زند و می‌گوید: خواب، خواب. شمسی خانم هم لبخندی می‌زند و می‌گوید: غصه نخور، خوابم می‌برد. قرص را به دهان می‌گذارد. نیم ساعتی می‌گذرد و شمسی خانم به خواب می‌رود.

شمسی خانم، خواب دوران بچگی را می‌بیند و نگاه مهربان مادر که این روزها در سن ۷۵ سالگی بیشتر از همه به یاد او دلتنگ شده است و چهره‌ی آرام پدر و خانه‌ی بزرگی با درخت‌های میوه و یک حوض آب. و او که با دختر عموها و پسر عموها با قهقهه در میان این باغ، بی خیال به دنبال هم می‌دوند و طعم خوش میوه‌های حتا گاه نارس. و بعد شمسی خانم، خواب منزل خودش را می‌بیند که بعد از ازدواج و چند سال زندگی در منزل پدر، با شوهرش به آنجا نقل مکان کرده‌اند. خانه‌ای به بزرگی منزل پدری و مهمانی‌های متعدد و او که به خاطر زیبائی ظاهری و باطنی بسیار مورد توجه دوستان و اقوام است و خواب برادرها و خواهر خود و به دور هم جمع شدن و گاه، غیبت کردن، خواب بچه‌ها را می‌بیند که تمام لحظه‌های او را وقف خود کرده‌اند، خواب بهار نارنج و خواب تندرستی را می‌بیند. توان راه رفتن، بافتنی کردن، نخ به سوزن کردن بدون عینک، چندین اتاق را جاروب کردن و خم به ابرو نیاوردن. خواب سلامتی را می‌بیند و خواب جوانی، پوست شفاف و بدون چروک، انبوه موهای طلائی و نگاه پر از ستایش شوهر، و کهولت را باور نداشتن و این که پدر و مادر و اقوام تا ابد ماندنی هستند و این که زندگی همیشه پر خواهد بود از جنب و جوش و شادی و موسیقی و این که...

پرستار به آرامی شمسی خانم را بیدار می‌کند...و با زحمت به فارسی می‌گوید: غذا...بخور...شمسی خانم چشم‌ها را باز می‌کند، نگاهی به سینی صبحانه می‌اندازد. خبری از پنیر و سبزی خوردن نیست...دلخور، نگاهی به پرستار می‌کند و می‌گوید: تو را به هر آن که دوست داری، بگذار بخوابم... □



دنیا به اندازهٔ کافی بزرگ نیست

مأخذ: Jewish World Review
نویسنده: Rabbi Abraham J. Twerski, M.D.
برگردان: آلبرت دانش‌راد

یکی از چیزهایی که آرامش خانواده را بر هم می‌زند رقابت بین فرزندان است. «خدایا، این بچه‌ها چشونه؟ نمی‌توانیم یک دقیقه آرامش در این خانه داشته باشیم؟»

بلی. شما می‌توانید یک دقیقه آرامش داشته باشید. حتی می‌توانید چند ساعت آرامش داشته باشید. ولی خیلی بیشتر از این انتظار نداشته باشید. چرا؟ برای اینکه برادران و خواهران به هم نیرنگ می‌زنند و دعوا می‌کنند. اداره رقابت بین فرزندان به درستی می‌تواند بزرگ‌ترین مبارزه طلبی وظیفه پرورش فرزندان می‌باشد.

موضوع رقابت بین فرزندان سه بار در سِفر پیدایش تورات آمده است. در هر سه مورد انگیزهٔ نفرت عمیق، حسادت بوده است. «آیا این بچه‌ها هرگز به آنچه دارند قانع می‌شوند؟» ظاهراً خیر. به قابیل و هابیل بنگرید. تنها وراث آدم و حوا. آنها تمامی دنیا را به ارث می‌بردند. «تو آسیا را بردار، من آفریقا را. آمریکای شمالی مال تو، آمریکای جنوبی از آن من.»

نه، به اندازهٔ کافی خوب نیست. قابیل به هابیل حسادت می‌ورزد و او را به قتل می‌رساند.

دو مورد دیگر حسادت ناشی از حمایت زیاد و بیش از حد یا فرق گذاشتن بوده است.

یعقوب عزیز کردهٔ مادرش بود. با کمک او یعقوب دعای خیر پدرش را به دست آورد و از ترس جانش از عساو فرار کرد. یوسف آشکارا عزیز پدرش بود و تنها به خاطر اینکه برادرانش، برای خلاص شدن از او، او را به بردگی فروختند از مرگ نجات یافت. تورات یک کتاب تاریخ نیست. بلکه راهنمای درست زیستن است. تورات به ما می‌آموزد که کوشش کنیم از حسادت فرزندان جلوگیری کنیم. بعضی از حسادت‌های فرزندان ممکن است غیر قابل اجتناب باشد. Charles Schulz در سبک غیر قابل تقلیدش در نقاشی‌های کارتونی "Peanuts" خودش در تلویزیون و نشریات آمریکایی، Linus را به این نتیجه می‌رساند که «خواهران و برادران هرگز نباید در یک خانواده باشند». خوب، آنان در یک خانواده هستند و در آنجا رقابت وجود خواهد داشت. تا هنگامی که یک طفل احساس نکند که کمتر از محبت والدینش برخوردار است، رقابت راه به رفتار مصیبت بار نخواهد برد.

تمام فرزندان با هم یکسان نیستند. نظری به شیرخوارگاه اطفال نوزاد بی‌افکنید و خواهید دید که بعضی از مشخصات شخصیت با نوزاد متولد شده. کودکی ممکن است هوشیارتر و یا هنرمندتر باشد. کودکی با قیافهٔ جذاب متولد شده. آیا از پدر و مادری نشنیده‌اید که بگویند: «بنی از هنگام تولیدش یک فرشته بود. او هرگز لحظه‌ای به من دردسر نداد. آرتور از روز اول قولنج‌دار بود. او همیشه به نوعی اشکال داشت».

پدر و مادران انسان هستند. البته طبیعی است که آنها ارجحیت را به آن طفلی بدهند که به آن لذت بیشتر و دردسر کمتر ببخشد. ممکن است سعی کنند آنرا پوشیده نگاه دارند، ولی کودک مورد توجه کمتر، احتمالاً متوجه آن می‌شود.

بر خلاف عقیدهٔ عمومی، ما بیش از آنچه فکر می‌کنیم بر احساسات خودمان تسلّط داریم. بعل شم طوو (Baal Shem Tov)، بنیان گذار نهضت حسیدیک (Chassidic Movment) به پدری که از رفتار پسرش شکایت داشت گفت: «این اوست که بیشترین نیاز را به مهر و محبت تو دارد». اگر فرزندی بالاتر از فرزند دیگر است، پدر و مادر باید کوشش خودشان را بر نکات خوب طفل محروم‌تر معطوف دارند. شاید او نتواند مانند برادرش بهترین نمره را بیاورد. به دنبال نکات قوی او بگردید و آنها را تحسین کنید. نکات مثبت شخصیت او را تقویت نمائید.

دربارهٔ پرورش فرزند کتاب‌هائی وجود دارد که ایده‌هایی را برای اداره کردن رقابت بین فرزندان ارائه می‌دهد. بهترین کار جستجوی راهنمایی برای رفع رقابت‌های موجود بین فرزندان نیست. اجازه دهید تکرار کنیم. روش‌های پرورش اطفال از زمان‌هائی قبل از اینکه آنان با مشکلات مواجه شوند باید به پدران و مادران آینده آموزش داده شود. □



پنج گام برای رسیدن به یک زندگی زناشوئی دلپذیر

گام سوم: همچون سازندگان باشید

برگردان: بدیع‌الزمانی نوشته: داو هلر

پس از اینکه ماه عسل به پایان می‌رسد و واقعیت خود را نشان می‌دهد، هنگامی که همه مهمانان رفته‌اند و شما دو نفر، تنها در خانه نشسته‌اید، پرسشی که به ذهنتان می‌رسد اینست که: شما، زن و شوهر جوان با یکدیگر در پنجاه سال آینده چه خواهید کرد؟ آدمها همانگونه که برای زنده ماندن نیاز به نوشیدن آب یا تنفس هوا دارند، احتیاج به داشتن هدف و مقصد و مفهومی در زندگی دارند. نیاز دارند که زندگیشان معنی و مفهومی داشته باشد. زن و شوهرها برای اینکه زندگی مشترک محکم و بادوامی داشته باشند نیاز دارند که هدف مشترکی داشته باشند. یک طنز قدیمی می‌گوید که زن و شوهرها را می‌توان به آسانی در رستوران تشخیص داد زیرا که زن و شوهرها تنها کسانی هستند که با هم حرف نمی‌زنند. چرا؟ برای اینکه مطلب مهمی برای گفتن به یکدیگر ندارند. نکته قابل توجه اینست که احتمال طلاق برای زن و شوهرهای یهودی که معنی و مفهوم زندگی را در یهودیت می‌یابند، بسیار کمتر از دیگران است.

پانزده سال پیش دانشگاه برندایس دست به انجام پژوهشی زد تا مشخص شود که آیا ارتباطی میان انواع تجارب مشترک بین زن و شوهرها و درصد طلاق وجود دارد یا نه؟

پژوهشگران دریافتند که درصد طلاق در میان زوج‌هایی که اهداف و ارزش‌های با مفهوم بیشتری را مشترک دارند، از دیگران کمتر است. برای نمونه احتمال طلاق در میان زن و شوهرهای یهودی که تجربه مشترک ساده‌ای همچون رفتن به مراسم ایام متبرکه را با هم دارند ۲۵ درصد کمتر از آنهایی است که چنین تجربه‌ای را ندارند. احتمال طلاق زوج‌هایی که مراسم مذهبی را در حد «بالا» انجام می‌دهند ۴۰ درصد کمتر از زن و شوهرهایی است که این مراسم را به طور مشترک در حد «پائین» انجام می‌دهند. نتیجه اینکه زوج‌هایی که در داشتن هدف‌های پر مفهوم با هم شریک هستند همبستگی عاطفی محکم‌تری با یکدیگر بوجود می‌آورند.

پرورش فرزندان

در اجتماع ما معمولاً زمانی که زن و شوهرها در داشتن چیزی با معنی مشترکند، باعث استوار ماندن خانواده می‌گردد. به وجود آوردن و پرورش فرزندان مسلماً تجربه مشترک با مفهومی است. امّا برای چند لحظه هدف‌های مشترک دیگری را در نظر بگیرید که حتی شاید از به وجود آوردن و پرورش فرزند هم پر مفهوم‌تر و پر معنی‌تر باشند. عارضه «آشیانه خالی» یعنی هنگامی که زن و شوهر پس از اینکه فرزندان بزرگ شده و خانه را ترک می‌کنند، کارشان به طلاق می‌کشد، نتیجه ازدواجی است که تنها مفهومش به وجود آوردن فرزند بوده باشد. به همین دلیل است که بسیار مهم است که زن و شوهرها در اهداف مشترک خود به ماوراء داشتن فرزند و به ویژه اهداف مادی بیندیشند و ارزش‌ها و اهداف مشترک اخلاقی و روحانی ژرف‌ترین را برگزینند.

ساختن دنیا

نیاز به استوار ساختن ازدواج بر اساس هدفی پر معنی در دستور خداوند به آدم و حوا نهفته است که فرمود نه فقط «باروری کرده و تولید مثل» کنند، بلکه «دنیا را پر کرده و آنرا رام و مطیع خود سازند». این بدان معناست که مسئولیت باغ بهشت را به عهده گیرند و در آن «کار کنند و آنرا اداره کنند». خداوند به آدم و حوا دستور می‌فرماید که مشترکاً مسئولیت دنیا را به عهده بگیرند. این یک هدف مشترک پر مفهوم است! یعنی مشترکاً مسئولیت دنیا را به عهده گرفتن. فراست و درون بینی مشهوری در واژه‌های مرد و زن در زبان عبری وجود دارد که این نکته را به گونه محکمی بیان می‌کند. واژهٔ زن در عبری Ishah و واژهٔ مرد Ish می‌باشد. این دو واژه دو حرف مشترک یعنی «الف» و «شین» دارند. از سوی دیگر هر کدام از این واژه‌ها دارای حرفی هستند که دیگری آنرا ندارد یعنی Yud و Hei. هجی این دو کلمه یکی از نام‌های خداوند است. الف و شین کلمه «آتش» را در زبان عبری تشکیل می‌دهند. عالمان ما می‌گویند که هنگامی که خداوند را از ارتباط میان یک زن و مرد بیرون ببریم، آنچه می‌ماند آتش است. چنانچه زن و مرد توان و نیروی خود را مصروف اهداف زندگی مشترک نکنند، سُور زن و مرد، آنان را بلعیده و به نابودی خواهد کشاند.

چنانچه می‌خواهید به وسائلی دست یابید که بتوانید با آنها معنی و مفهومی به زندگی خود داده و آنرا بخشی از زندگی مشترک زناشوئی خود سازید، به پیشنهادات زیر توجه کنید:

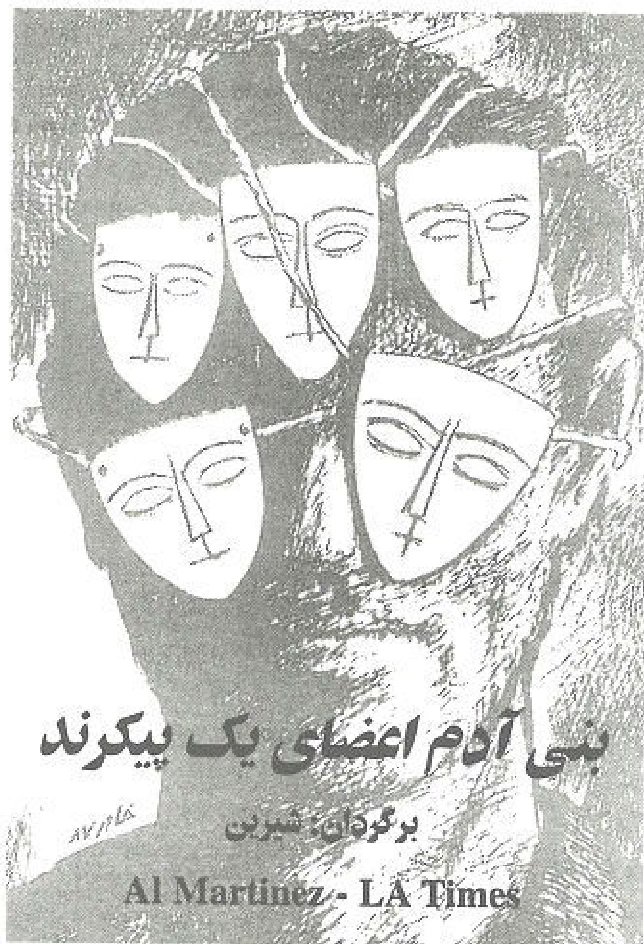
۱ - مهم‌ترین پرسشی که هر زن یا مرد می‌تواند از خود بکند اینست که: «من برای چه زنده‌ام؟» کلید راه یافتن به معنی و مفهوم در زندگی در آنست که شخص بکوشد تا دریابد که آیا هدف و دلیل عالی‌ای در زندگی وی وجود دارد یا نه. در این راه پرسشی که می‌تواند از خود بکند اینست که: «عالی‌ترین کار نیکی که من می‌توانم در این دنیا انجام بدهم چیست؟» یهودیت بر این باور است که همه می‌خواهند خوب باشند. اگر چنین است، بنابراین منطقی است که شخص دریابد که بالاترین نیکی که می‌تواند انجام دهد چیست و سپس برای انجام آن برنامه ریزی کند.

۲ - روش دیگر اینست که به عنوان زن و شوهر از خود بپرسید: «آیا ما یک مأموریت مشترک در زندگی داریم؟» از خود بپرسید: «ما چگونه می‌توانیم به جامعهٔ خود کمک کنیم؟ نسبت به چه چیزی احساس شدید و قوی داریم؟ آیا یک کمبود اجتماعی وجود دارد که ما دوست داریم به عنوان مسئولیت شخصی خود با آن روبرو شده و در زدودن آن بکوشیم؟» مطمئناً با کمی کند و کاو خواهید توانست به پاسخ‌های بسیاری دست یابید.

۳ - در معنی و مفهوم یهودی بودن کند و کاو کنید. کدام بخش از انجام فرائض یهودی را می‌توانید به صورت قسمتی از زندگی خانوادگی خود داخل کنید؟ مطمئناً یکی از پر مفهوم‌ترین فرائض، انجام مراسم شبات است. بکوشید معنی عمیق‌تر شبات و اثری که می‌تواند بر خانواده شما داشته باشد را درک کنید.

جورج برنارد شاو مطلب زیر را پیرامون اهمیت داشتن هدف در زندگی نوشته است: «داشتن هدف شادی واقعی زندگی است؛ اینکه خود را به صورت قدرتی بشناسید که نیرویش را برای رسیدن به هدفی عالی به کار می‌گیرد؛ اینکه همه وجود خود را پیش از آنکه شما را به انبار کالاهای قراضه بیندازند مصرف کرده باشید؛ اینکه به جای اینکه یک کلوخ کوچک خودخواهی پر از بیماری و درد باشید که همواره گلایه می‌کند که دنیا تمامی حواسش را معطوف شادمان کردن او نمی‌کند، نیرویی در طبیعت باشید. من می‌خواهم پیش از اینکه بمیرم تمامی وجود خود را مورد استفاده قرار داده باشم...زندگی برای من یک جرقه زودگذر نیست، بلکه مشعل پر شکوهی است که من برای لحظه‌ای آنرا در دست دارم و می‌خواهم پیش از آنکه آنرا به نسلهای آینده بدهم، آنرا هر چه بیشتر روشن و گرم سازم». □

...زندگی برای من یک جرقه زودگذر نیست، بلکه مشعل پر شکوهی است که من برای لحظه‌ای آنرا در دست دارم و می‌خواهم پیش از آنکه آنرا به نسلهای آینده بدهم، آنرا هر چه بیشتر روشن وگرم سازم.



بنی آدم اعضای یک پیکرند

برگردان: شیرین

Al Martinez - LA Times

تقریباً همه کس به بسیاری از وقایع اهمیت می‌دهد و توجه می‌کند. مثلاً ما همه به سرنوشت دختر کوچولویی که ربوده شده و یا پسر بچه‌ای که از صخره‌ای بالا رفته و آنجا گیر افتاده، اهمیت می‌دهیم و توجه می‌کنیم. اگر حیوانی زخمی و یا انسانی به بیماری مهلکی دچار شود، دلسوزی ما را بر می‌انگیزد امّا توجه و دلسوزی ما غالباً به موارد خاص و نه همگانی جلب می‌شود. حادثهٔ کتی فیسکوس Kahty Fiscus یادتان هست؟ پنجاه و چهار سال پیش هنگامی که گروه امداد، سعی در بیرون آوردن او از چاهی که در آن افتاده بود می‌کرد، ما همگی دست به دعا برداشته بودیم و هنگامی که دریافتیم او در اثر سقوط مُرده است؛ همگی گریستیم. هنگامی که دو قلوهای گواتمالایی تحت عمل جراحی جدا سازی قرار می‌گرفتند، ما نفس‌ها را در سینه حبس کردیم و وقتی زنده ماندند، فریاد شعف بر آوردیم.

این اواخر دو قلوهای بهم چسبیده ایرانی، لاله و لادن مورد توجه ما قرار گرفتند. این دو خواهر ۲۹ ساله که از بدو تولد از ناحیه سر بهم چسبیده بودند، ترجیح دادند با خطر مرگ روبرو شوند تا شاید امکان زندگی آزاد نصیبشان شود. جدا سازی دو قلوهای بهم چسبیده بعد از سن بلوغ هرگز انجام نشده بود. وقتی خبردار شدیم که تصمیم گرفته‌اند تحت عمل جراحی قرار گیرند توجهمان جلب شد و دلسوزیمان گل کرد. البته آنها ایرانی بودند و ایران جزء کشورهای محور شیطانی بوش قرار دارد امّا به هر حال آنها انسان بودند. بسیاری احساس دو دلی و بلاتکلیفی می‌کردند. مردد مانده بودند که آیا می‌بایست برای شهروند کشور «دشمن» ابراز علاقه کنند و حساسیت نشان دهند یا نه. آیا چنین برخوردی باعث نمی‌شود که توده مردم بر این تصور در آیند که ایرانی‌ها هم مردمی هستند، که آنها هم انسانهایی هستند که رنج می‌برند، علیرغم اینکه شهروند مملکتی هستند که به ما گفته شده باید از آن مملکت متنفر باشیم.

خداوند گاه شوخی‌های عجیبی با انسانها می‌کند و آنها را به شکل و شمایلی می‌آفریند که باعث مطرود ماندنشان می‌شود. ما رنج این دو زنِ جوان را حس کردیم و جریان جراحی مهم آنها در سنگاپور را با نگرانی و علاقمندی تعقیب کردیم. آمریکائیان و ایرانیان همراه هم منتظر ماندند. علاقمندی به سرنوشت دو نفر که در پی زندگی بهتر بودند، دو دشمن را به هم نزدیک کرده بود. هنگامی که پزشکان در مقابل میکروفن‌ها قرار گرفتند و اعلان کردند که جراحی با شکست مواجه شده و لاله و لادن از دست رفته‌اند. اگر نگریستیم، لااقل دلمان سوخت. انسانیت در وجودمان رخنه کرده بود.

یکی از شب‌ها که مشغول تماشای اخبار ساعت ۱۱ بودم، به این موضوع بسیار فکر کردم که ما آدمها چقدر در ابراز همدردی و تفاهم خسیس و سختگیر هستیم. چطور است که تیره روزی یک نفر چنین احساس همدردی و اندوه ما را بر می‌انگیزد امّا کشتار هزاران نفر در جنگ، حتی خشم ما را بر نمی‌انگیزد؟ ژوزف استالین که خود عامل کشتار دسته جمعی بود، گفته جالبی دارد و آن اینکه: «مرگ یک نفر تراژدی است، اما مرگ میلیونها نفر فقط آمار است.» در این جمله واقعیتی نهفته است که استالین را قادر می‌کرد تا نسبت به کشتاری که انجام داده بود، بی تفاوت و بی حس باقی بماند. ما انسانیت فردی را می‌فهمیم اما قادر نیستیم انسانیت عام را درک کنیم.

دکتر جرالد لارو Gerald Larue استاد بازنشسته علوم دینی در USC داستانِ یک سرباز جوان را در جنگ دوّم جهانی بیان می‌کند که شاهد کشته شدن یک سرباز آلمانی به دست یک گروهبان آمریکایی بود. سرباز جوان، نخست این کشتار را قابل اهمیت ندانست چراکه سرباز آلمانی متعلق به کشور دشمن بود، امّا بعداً متوجه شد که سرباز مُرده آلمانی شبیه برادر خودش


لادن و لاله
خواهران به هم چسبیده ایرانی

است و تـنها در آن لحظه بود که دشمن در چشم او چهره انسانی یافت.

دکتر لارو می‌گوید حساسیت‌های ملّی ما از طریق تبلیغات کنترل می‌شوند. ما ذاتاً مهربان و مایل به دوستی هستیم اما دایماً مورد بمباردمان تحریکات دولت و وسایل ارتباط جمعی قرار گرفته و به سوی جنگ و کشتار رانده می‌شویم. نباید چنین باشد. «تفکر انتقادی» ما را از حضور یکدیگر آگاه می‌کنند. تنها از راه تفکر انتقادی است که می‌توانیم خود را به جای دیگران بگذاریم و عکس‌العمل خود در مقابل اخبار و دولت را تغییر دهیم. لارو تأکید می‌کند که برخورد کورکورانه با تبلیغات، ملت‌ها را به آدم‌های ماشینی بدل می‌کنند. ما برای توجیه عملیات جنگی خود از تیترها و عناوین مختلف بهره می‌گیریم: جنگ را «مقابله با اهریمن» می‌خوانیم تا تماشای رنج بردن دیگران را برای خود آسان کنیم.

به نظر می‌رسد که در این برهه از تاریخ، نسل بشر می‌باید به تضادی که او را وا می‌دارد در حالی که در مرگ یک نفر سوگواری می‌کند، هزاران نفر دیگر را بکشد، پی برده باشد. اگر قادر باشیم انسانیت را از حالت فردی خارج کرده و آن را به صورت انسانیت همگانی در آوریم، گام بزرگی در جهت گذار از دوران سبعیت و پیشرفت به سوی تمدن برداشته‌ایم.

نمی‌دانم چرا به این مسائل فکر می‌کنم؟ من که فیلسوف نیستم. شاید دو قلوهای ایرانی در نظر من نمایانگر دوگانگی‌ای شدند که بین همدردی و تنفر وجود دارد. دنیای امروز دچار تناقض وحشتناکی است. درست مانند دو شاخهٔ درختی که از یک تنه روئیده‌اند امّا هر کدام به سویی می‌روند. قصابی‌های بزرگ تاریخ، هزاران نفر را در گورهای دسته جمعی مدفون کرده، اما فقط هنگامی که یک نفر می‌میرد ما به خود می‌آییم و می‌اندیشیم که جریان از چه قرار است؟ شاید همین امر است که مرا به این پرسش وا می‌دارد که: «بنی آدم اعضای یک پیکرند؟» □

جناب آقای یوسف سیانی

پس از عرض شالم و اظهار مهر و دوستی، من همیشه نوشتارهای شما را در چشم‌انداز مرور می‌کنم و شاید چند ماه پیش نامه‌ای هم در مورد مسئله‌ای که اکنون به یاد ندارم خدمت شادروان دکتر هوشنگ ابرامی جهت شما ارسال داشتم.

به هر حال در مورد مباحثی که شما در نوشتار بحث آزاد به قلم کشیده‌اید و نیز نوشتار **تبانی** به قلم آقای **داوید فاخری** چشم‌انداز شمارهٔ ۱۰۵ بسیار مورد توجه و آموزنده و قابل بحث و روشنگر است.

آقای **داوید شوفط** که معترضانه در نوشتار تبانی گفته‌اند (دین دموکراسی نمی‌داند) با فارسی دست و پا شکسته با کمال پوزش می‌خواستم به ایشان بگویم متأسفانه بعد از تحصیلات مذهبی و عنوان (ربائی) گویا تورا را طوطی‌وار خوانده‌اند... خداوند در تورا کتاب آفرینش به بهانه آفریدن انسان می‌فرماید (آدم را بیافرینیم تا در جهان سلطنت کند)... سلطنت کند را چگونه تفسیر می‌نمائیم، **سلطنت کمال آزادی است** که این بشر آفریده خدا در این جهان می‌تواند داشته باشد. به مثابه اینکه بشر این جهان را می‌تواند خراب کند یا آباد. خدا این آزادی را دربست به او داده است...موشه چرا مأمور شد، یهودیان بنده فرعون، را آزاد سازد. جشن پسح که نوید دهنده آزادیست چرا و برای چه باید یهودی تا در جهان است آنرا به عنوان جشن آزادی یادآوری و برگزار نماید.

تورا دانستن، تا خواندن بی مشکل و طوطی‌وار تورا، زمین تا آسمان با هم فاصله دارند.

چرا خواست خدا، این بود که یهودیان بردهٔ فرعون آزاد شوند. آیا این آزادی که به علت وجودی تورا که آورند دین است، باید با نظر آقایان نادیده گرفته شود و به زندان دکانداران دین گردن نهد که ایشان می‌گوید (دین آزادی نمی‌داند). خواست خدا این بوده که بشر آزاد باشد (سلطان روی زمین)، بشر، نباید نه بنده بُت، پول یا کسی باشد. این وضع برای خدا ناخوشایند است. روشن است که موشه برای آزادی فرزندان ایسرائل از بندگی مصریان و بُت پرستی مأمور شد. موشه در واپسین دَم می‌گوید (من راه زندگی و مرگ را پیش روی تو گذاشتم تو آزادی در انتخاب).

اینان دین را وسیله‌ای برای بندگی نوظهوری کشف نموده‌اند، وگرنه چرا (دین آزادی نمی‌داند) اینان با این دکان عده‌ای را شستشوی مغزی داده و بنده‌وار و گوسفند منش به راه خود می‌برند و یهودیت را به سر منزل هدایت نموده‌اند که بودائیان به ظاهر آنرا انجام می‌دهند... یا مسیحیان و مسلمانان به راه دیگری...و نگفتند چرا ما باید به تورا تعظیم و سُجده نمائیم، تورائی که خود از آن به گونهٔ دیگری برداشت دارند. در حالیکه **شناخت خدا** ورای پرستیدن اوست، این بُت است که می‌پرستند. خدا را باید شناخت نه پرستید و به وسیله‌ای به او تعظیم و سجده نمود.

چه خوش گفت وُلتر: «وجود روحانی در دین مانند زهر است در غذا».□

نیویورک - مهندس امیر شوشانی

معجزه تاریخ

مهندس امیر عمرانی

دستگیری صدام حسین با آن نکبت و خواری که روزی داعیهٔ بخت‌النصر شدن و نابودی اسرائیل را داشت، انگیزه این سروده است:

ای قوم و تبار من

دیدی به چشم خود، صدام این خونخوار نابکار
این ظالم خودکامه، این بخت‌النصر روزگار
این درنده‌خو، این گرگ وحشی انسان نما
چگونه شد اسیر، به خواری و بی یاور و بی نوا
دیدی به چشم خود که دست کیفر زمان
او را چو موش، ز قعر یکی حفره در نهان
وحشت زده، نژند، لرزنده و پریش
بیرون کشیدنش تا ببیند سزای خویش

آری ای قوم و تبار من

در سرگذشت پُر سوز و گداز تو
در سرنوشت پر شیب و فراز تو
بس صدام ها که جستند بهر فنای تو
بس دشنه‌ها گسستند حلقوم و نای تو
بس زنجیرها که بستند دست و پای تو
بس کوره‌ها که سوختند جسم بی نوای تو
اما تو ای ستمکش درد آشنای من
این معجزه را ببین، **دوام و بقای تو**

آری ای قوم و تبار من

تاریخ سند ظلم و خونریزی انسان است
ظالم از نظری عادل و عادل ظالم پنهان است
تاریخ سند کشتار، یا قصه هر جنگ است
انسان کُشی فخر نیست، تاریخ همه را ننگ است
این گونه نخواهد ماند، تاریخ ز بن و ریشه
زیر و زبرش سازد، **تکامل اندیشه**
روزی تو خواهی دید وحدت انسان را
آزادگی و صلح و دوستی آنان را

هان ای قوم و تبار من

تو برگزیده‌ای آری تا فرمان خدائی را
که موسی به تو بسپُرده این گنج طلائی را
فرمانی که چون آفتاب روشن کند عالم را
از عشق کند آکنده عادل و ظالم را
دوست بدار همنوع، چون جان و تن خویشتن
فارغ ز نژاد و دین، بیگانه ز رنگ تن
این است شعار تو، شایسته و انسانی
پیوند دهد دلها از هر مذهب و ایمانی

پیوند دهد دلها از هر مذهب و ایمانی

عشق در قرن بیست و یکم

نوشته: شهره حکمتی نوفر

هر گونه تشابهی بین قهرمانان این داستان و افراد جامعه اتفاقی است.



چند وقت بود که جمیله فیلش یاد هندوستان کرده بود. جمیله ۱۵-۱۶ ساله بود و تا چشم بر هم گذاشت کتوبایش را با لطفی کردند. آقای لطفی ۱۷-۱۸ سالی از عروس جوان بزرگ‌تر بود. باز خدا را شکر که عروسی و کتوبا در ایران انجام گرفت وگرنه ممکن بود در آمریکا دادستان شهر، لطفی را به جرم بچه بازی به زندان می‌انداخت.

در عرض سی و چند سال زندگی و چندین بچه و عروس و داماد و نوه، هر چه جمیله بیشتر به خودش می‌رسید، لطفی بیشتر سرش در کار و کاسبی فرو می‌رفت. هر چه بیشتر جمیله به باشگاه‌های ورزشی می‌رفت و لباس‌های تین ایجرها را بر تن می‌کرد و هیکل زیبایش را به رخ دوستان می‌کشید، لطفی با شکم برآمده و لباس‌های ناجور چون نمکی بود که به زخم جمیله می‌پاشیدند. از آن بالاتر گاهگاهی بعضی به شوخی و گاهی جدی از جمیله می‌پرسیدند: «تو به این شیک پوشی، چرا یه لباس درست و حسابی به تن شوهرت نمی‌کنی؟»

از آن طرف لطفی یا به دلیل تنبلی و پر خوری و ورزش نکردن یا دلایل ژنتیکی و یا ناهار هر روزه چلوکباب و چای با زولبیا و بامیه و خرما که روزی ۵۰ تا می‌نوشید. تبدیل شده بود به آدمی با طول و عرض و ارتفاع یک اندازه.

تازگی‌ها جمیله، خرمن موهای بلندش را که تا کمر می‌رسد بلوند و بور بور کرده و به نافش یک گوشواره، معذرت می‌خواهم «ناف واره» آویزان کرده و اگر کسی او را از پشت سر ببیند خیال می‌کند که دختری ۲۰ ساله است و نه مادر بزرگ ۵۰ ساله. از آنجا هم که نامش «جمیله لطفی» است در هنگام معرفی خود را با نام مخفف J. Lo معرفی می‌کند و به هیچ ترتیب در تقلید از هنرپیشگان هالیودی عقب نمی‌افتد.

جمیله می‌گوید: «مگر من هر چه چیزی از این دختره Jenifer Lopez کمتر دارم؟» صدای خوب ندارم، که دارم. رقص عربی و سالسا و باباکرم را با عشوه نمی‌رقصم، که می‌رقصم. موی بلند و بور ندارم، که دارم. انگشتر برلیان بزرگ و جواهرات درجه یک ندارم، که دارم. تنها فرقمان این است که این دختره سه بار طلاق

گرفته و هنوز بعد از سی سال لطفی، بیخ ریش من باقی مانده است.

همانطور که دلاکهای حمام‌های ایران به غیر از کار مشت و مال به جان بیماران زالو می‌انداختند و تیغ می‌زدند، به مرحمت پسر ارشد جمیله که معلوم نبود چگونه از کایروپرکتیک به مقام جراحی پلاستیک رسیده بود، هر چه گوشت و استخوان و پوست اضافی به درد نخور بود به کمک چاقوی جراحی از میان برداشته شده بود.

هر چه دوستان به لطفی گوشه و کنایه می‌زدند که بابا پسرت جراح پلاستیک است اقلاً یک خُرده خودت را ریمادل کن وگرنه زنت را از دست می‌دهی، به گوش لطفی نمی‌رفت. تا بالاخره جمیله، ببخشید J. LO پایش را در یک کفش کرد که من طلاق می‌خواهم و اصلاً دیگر نمی‌توانم قیافه لطفی را با آن دندانهای دراکولایی و چربی‌های چین چین شده تحمل کنم. شفاعت بچه‌ها و رؤسای سازمان‌های خیره هم کاری از پیش نبرد. J. Lo یک روز تمام قفل‌ها را عوض کرد، لباس‌ها و خرت و پرت‌های لطفی را در چند کیسه فروشگاه ریخت و با نهایت ادب و احترام لطفی را به خانه راه نداد. عده‌ای بَه‌بَه و چَه‌چَه کردند و گفتند «بنازم به این زن» و عده‌ای تف تف و لعنت کردند و گفتند: «مرد هم اینقدر بی قدرت؟» و بقیه بی تفاوت به زندگی خود ادامه دادند.

درست دو سالی است که از جدایی J. Lo و لطفی می‌گذرد. به مرحمت وکیلان و جواهر فروشان و صاحبان بوتیک‌های لباس و کفش مارک‌دار و بادمجان دور قاپ چین‌ها و کارگزاران پولی حقه باز، هر چه پول جمیله از لطفی گرفت در مدت دو سال به باد رفت. با پایان رفتن پول‌ها ناگهان دوستان او نیز همچون برق و باد ناپدید شدند. جمیله ماند و خانه و چند کمد پر از لباس و کیف و کفش. غمگین و تنها از بس هم غصه خورد و هم چلوکباب و هم چای با زولبیا و بامیه و خرما نوشید دهها کیلو به وزن جمیله اضافه شد.

از طرفی دیگر لطفی از غم دوری جمیله در مدت کوتاهی دهها کیلو وزن کم کرد. و بعد به عنوان موش امتحانی یکی از رفقای پسرش زیر چاقوی جراحی رفت و تمام پوست‌های بوقلمون وار چانه و غبغب و سینه و شکم را جمع و جور کردند و چون لاغر شده بود مجبور گردید لباس‌های ناقوار قبلی را به دور بیاندازد و به توصیه نوه‌ها لباس‌های تازه و مدرن بخرد. به دلیل لاغری دندان‌هایش شل شد و مجبور شد که دندان‌های دراکولا مانندش را روکش سفید و صاف چینی کند و به توصیه نوه بزرگترش بقیه موهای سرش را نیز تراشید تا Cool شود. لطفی دیروز تبدیل شد به یک آدم تازه. در هر مهمانی و مجلسی خانم‌های ازدواج نکرده و یا طلاق گرفته مثل مور و ملخ دورش را می‌گرفتند و به شوخی‌های بی مزه او می‌خندیدند. لطفی هر شب دست به دعا بر می‌داشت و شکر خدا را می‌کرد که از دست نق نق و طعنه‌های جمیله راحت شده.

امشب، شب برمیتصوای نوه دختری جمیله و لطفی است. جمیله و چند تا از بچه‌هایش و خانواده‌هایشان سر یک میز نشسته‌اند و میز پهلوی را لطفی و چند تا دیگر از بچه‌ها و خانواده‌هایشان پر کرده‌اند. با وجودی که خیاط تمام درزهای لباس گران قیمت شب جمیله را باز کرده هنوز بیم آن می‌رود که لباس از تنگی منفجر شود. گوشت‌های اضافی از شرق و غرب فشار می‌آورند و نفس کشیدن را در آن لباس دردآور می‌کنند. جمیله از زیر چشم به لطفی نگاه می‌کند که با کت و شلوار خوش دوخت و دکمه سردست‌های جواهر نشان و سر تراشیده و برنزه شده می‌رقصد و دسته اسکناس یک دلاری را بر سر رقاصه عربی می‌ریزد.

موقع روشن کردن شمع‌هاست. طبق معمول شمع اوّل مخصوص وفات یافته‌هاست. نوهٔ ۱۳ ساله بر خلاف تمرین‌های قبلی که قرار بود پدر بزرگ و مادر بزرگ را جدا از هم برای روشن کردن شمع صدا کند، جمیله و لطفی را با هم صدا می‌زند تا شمع دوّم را روشن کنند. ارکستر آهنگ ویولون زن روی بام را می‌نوازد. سالن ناگهان ساکت می‌شود و مهمانها به یکدیگر نگاه می‌کنند. نوه دوباره پدر بزرگ و مادر بزرگ را صدا می‌زند و به سوی میزها روانه می‌شود. اوّل دست لطفی را می‌گیرد و از صندلی بلند می‌کند و بعد دست جمیله را می‌گیرد و او را از صندلی بلند می‌کند. در بین راه دست‌های هر دو را در دست یکدیگر می‌گذارد. صدای هلهله سالن را پر کرده است. همه از جا بلند می‌شوند و اشک در چهرهٔ بسیَاری پیداست.

عکاس از همه جا بی خبر از پدر بزرگ و مادر بزرگ می‌خواهد تا به یکدیگر بچسبند تا عکس زیباتر شود. بوی اودکلن لطفی، جمیله را دیوانه کرده و چند پرده گوشت جمیله لطفی را حالی به حالی.

قرار است خانواده شب را در هتل بگذرانند. اواسط مهمانی جمیله روی دستمال کاغذی چیزی می‌نویسد و به یکی از گارسون‌ها می‌دهد تا به لطفی برسانند. چند دقیقه بعد لطفی از مسئولان هتل می‌خواهد تا اتاق او را به مجاورت اتاق جمیله تغییر دهند و مطمئن باشند که درب داخلی بین هر دو اتاق قفل نباشد. □



طنز ماه

روزی که داماد شدم!

گرفته شده از سایت چرندیات

در ایـران، بـرای ازدواج کـردن بـاید آمـادگی داشت. این نوشته طنز، این مراحـل را تشـریح می‌کند.

روی صندلی نشستم و منتظر موندم برای آزمایش اعتیاد. به آقای قد بلند و لاغر مردنی که انگار تازه از سر منقل پـاشده و اومده که آزمایش اعتیاد بده، یه گالن آب گرفته بود دستش و قُلُپ قُلُپ می‌رفت بالا. از اینور به اونور سالن قدم می‌زد و زیر لب غر می‌زد که ای بابا! هر چی آب می‌خوریم «نمیاد که نمیاد»!

بعد از ده دقیقه صدام کردن و من هم رفتم به سوی «دستشویی برادران». آقای «مسئول نظارت بر امـور جـیش (!)» اونـجا روی چهارپایه نشسته بود. تـا مـن رو دیـد لبـخندی زد و گـفت: «آقـا داماد! مبارک باشه ایشاالله!». بوی تـند دسـتشویی داشت خـفه‌ام میکرد. بـه زور لبـخندی زدم و تشکـر کـردم. یـه لیـوان یـکبار مصرف (خالی) بهم تعارف کرد تا پر تـحویلش بـدم! زیـر چشـمی نگاهی کرد و گفت: «شیرینی مـا هم فراموش نشه!». یه دستم لیوان و سایر مخلفات (!) بـود. بـا اون یکی دستم ۵۰۰ تومن از جـیبم در آوردم. بعد گفتن صداتون میکنیم برای آزمایش خون. صدام که کردن، رفتم توی یه اتاق دیگه. خانوم دکتر لبـخندی زد و گفت: «بهبه! چه آقا دوماد خوش تیپی!». سوزن آمـپول رو تـا اونجا که می‌رفت فرو کرد توی رگ من بدبخت و گفت: «البته شیرینی ما فراموش نشه‌ها!». یه دستم به پنبه الکل روی بازویم بود. با اون یکی دستم ۵۰۰ تومن از جیبم در آوردم و به خانوم دکتره دادم.

از اتاق آزمایش خون که اومدم بیرون همون آقا لاغره رو دیدم که داشت با مسئولین اونجا جر و بحث می‌کرد که: «آقـا باور بفرمایید هر چی آب میخورم نمیاد! میشه من برم فردا بیام برای آزمایش؟»

گفتن کلاس معارفه و آموزش قبل از ازدواج تشکیل میشد، باید بریم دو تا کتاب تهیه کنیم و بریم سر کلاس تـا آمـوزش ببینیم! یه خانومه بود که کتاب‌های درسی (!) رو توزیع می‌کرد. لبخندی زد و گفت: «مبارک باشه آقای دومـاد!». دو تـا کـتاب آموزشی رو بهم داد و گفت: «البته شیرینی ما هم فراموش نشه!» یه دستم به کتابها بود، با دست اون یکی دستم ۵۰۰ تومن از جیبم در آوردم و به دختره دادم.



همراه با بقیه آقا دومـادها سر کلاس توجیهی که رفـتیم. آقای دکتر با یه فیلم ویدیوئی وارد اتاق شد. گـفت آقـایون دومـادها خـسته نـباشید! یـه سـری آمـوزش‌های قـبل از ازدواج هست. البته شماها مـاشاالله هـمتون خـودتون واردین! یه جعبه هم اونجا رو اون میزه. شیرینی‌هاتون فـراموش نشـه!!» فـیلم رو گذاشتن و خودش بدو بدو از اتاق خارج شد!

و اما این فیلم خودش ماجرایی داشت! اولش کـه هـمون اولیـن روز خـلقت شروع کرد!

«...و خداوند زمین را از دو جـنس نـر و مـاده آفرید...»!

دو تا مرغابی نشون داد که احتمالاً نر و ماده بودن و توی برکه داشتن با هم شنا می‌کردن. دو تا میمون نشون داد که توی جنگل از این شاخه به اون شاخه می‌پریدن و جیغ جیغ می‌کردن! یه روباه نشون داد با دو تا بچه روبـاه کـه بـاباشون احتمالاً رفته بود اداره (!) یا دنبال شکار یه لقمه نون حلال برای زن و بچه‌اش. دو تا مرغ عشق نشون داد که داشتن نوکهاشون رو به هم می‌مالیدن و در گوش هم شماره تلفن رد و بدل می‌کردن و منکرات انداخته بودشون تو قفس! خلاصه یه ۵ دقیقه‌ای راز بقا نشون داد، بعد یهو دوربین یه شات گرفت از میدون امام حسین

و صف اتوبوس خط تهران پارس و برادران و خواهرانی که غیورانه مثل مور و ملخ (همون راز بقاهه!) توی همدیگه میلولیدن! خلاصه دیگه کاملاً بهمون ثابت شد که زمین از دو جنس نر و ماده آفریده شده!

بعد یه آقا دکتر مهربونی رو نشون داد که اومده بود و توصیه‌های ایمنی میداد! می‌گفت می‌خواین زنتون رو ماچ کنین سعی کنین قبلش حموم برین که تنتون بوی عرق نده، دنداوناتون را مسواک بزنین، موهاتون را قشنگ شونه کنید. گفت خانومها هم باید یاد بگیرن که تا شوهرشون میاد خونه، آب دستشونه بزارن زمین و برن یه لیوان آب خنک برای شوهرشون بیارن! لباس آراسته بپوشن و با آغوشی باز از همسرشون پذیرایی کنن. یه آقای روحانی هم نشون داد که اومد و اون هم همین روگفت. گفت که اگر خانوم خانه «با آغوش باز» باشد این از هر عبادتی بهتره. بعد باز دوباره آقای دکتر اومد که بگه مسواک نشه فراموش! بعدگفت: اگه شوهر اومد خونه و دید زنش حال نداره که برن خونه آقا ناصر اینها، بنده خدا رو زور نکنه که پاشو بریم، پاشو بریم. بعد گفت که باید به همسر خود احترام بگذاریم و براشون گل بخریم و از زحمات و زرشک پلوهایی که برای ما می‌پزن تشکر کنیم. بعد دوباره آقای روحانی اومدن و گفتند که: آن روزی که رفتار شوهر با همسر از روی مهر و محبت نباشد، همانا آن روز بر زن و شوهر حرام است. به همسران خود احترام بگذارید همانگونه که امام حسین به همسر خویش احترام عمیق می‌گذاشتند».

بعد بهمون یاد دادن که چگونه سر صبحت را آغاز کنیم! یک نمایش نشون دادن با یک آهنگ زمینه رومانتیک. یه میز گرد بود یه دختره اونطرف نشسته بود، یه پسره از این طرف اومد با یه شاخه گل رز! شاخه گل رو گذاشت روی میز و اینطرف میز نشست. بعد هر دو تاشون خندیدن و عشوه اومدن! لبهاشون تکون می‌خورد (یعنی داشتن با هم حرف میزدن!) آهنگ رومانتیک هنوز بود! بعد تصویر آروم آروم رفت و دوباره اومد. این بار میز هنوز بود. گل هنوز بود. آهنگ رومانتیک هنوز بود. ولی اینور و اونور میز کسی نبود! بعد دوباره آقای روحانی اومد و گفت: دیدن بهتون گفتم با همسر خود مهربون باشین بد نمی‌بینین!» خلاصه کلی آموزش دیدیم، با چیزهای دیگه!

و ما از اون به بعد در کنار همسرمون به خوبی و خوشی زندگی کردیم!

انشاالله خدا نصیب همه کنه که ازدواج کنن! هیچ نداشته باشه، حداقل این حسن رو داره که میرین سر این کلاس‌ها و یه خورده می‌خندین! □

▲ ▲ ▲

پرسشنامه مربوط به پیوند دل‌ها

در حال حاضر تعداد بسیاری از افرادی که در گروه‌های سنی متفاوت هستند از این برنامه استقبال کرده‌اند. شما نیز چنانچه مایل به آشنایی برای ازدواج و تشکیل خانواده هستید پرسشنامه زیر را تکمیل کرده و به آدرس سازمان قسمت پیوند دل‌ها بفرستید. لطفاً روی پاکت بنویسید محرمانه.

Are you tired of surprises in looking for the right person?
Find your soul-mate through SIAMAK's new program

Peyvand-e-Delha Dept.
24 Hr. Voice Mail: (310) 535-6719
(Ask for Mr. Aram)

برای تسهیلات بیشتر علاوه بر دسترسی به تلفن پیغام گیر ۲۴ ساعته ۶۷۱۹ - ۵۳۵ (۳۱۰)
سازمان روزهای یکشنبه ها از ساعت ۱۱ صبح تا ۴ بعدازظهر برای این منظور مخصوص باز است.
تلفن تماس برای روزهای یکشنبه ۹۸۴۶ - ۸۴۳ (۳۱۰)

General Questionnaire

Full Name ______________________ Nick Name ______________________

Address ____

Phone # (_ _ _) _ _ _ _ _ _ _

E-Mail ____

Male/Female (circle) Age ________ Height ________ Weight ________

Hair Color __________________ , Single Divorced Widowed (circle)

Number of Children _____ Children Ages _________ Children Custody ________

Receive/Pay Child Support (circle) Receive/Pay Alimony (circle)

Drinking Limits (Social.Religious) Smoker ________ Keep Kosher ________

Religious Observations: (Orthodox Conservative Traditional)

Education ____________________ Occupation ____________________

Hobbies: (sports, hiking, music, dancing, dining, movies, plays, travel, other ________

Willing to Relocate to Other Cities/States ____________________

What turns you off in a companion ____________________

____

What do you prioritize or expect in a companion ____________________

Please send a check for $100.00 to the order of the *International Judea Foundation* along with completed form to: P.O. Box 3074, Beverly Hills, CA 90212

West Coast Jewish Learning & Holistic Spa Retreat

An Extraordinary Spiritual Retreat for Mind, Body and Soul



"Making Changes: The Adventure of Transformation" and "Making Love Last" are the themes of the first Jewish Holistic Retreat and Spa which will take place the week of February 16-22nd at LeParkerMeridien in Palm Springs, California, one of the world's Top Ten Spas as rated by Conde Nast.

World-renowned mystic, scholar, author, lecturer, philosopher, marriage and family counselor, Rabbi Manis Friedman, will headline the weeklong program. Rabbi Friedman is recognized internationally for his sagacious grasp of Jewish mysticism. He brings a deep understanding of Kabbalah to the everyday workings of male/female relationships, enriching all of our interpersonal relationships with his uncanny insights and practical down-to-earth advice.

Rabbi Friedman's first book, DOESN'T ANYONE BLUSH ANYMORE? (Harper San Francisco in 1990) is in its fourth printing. He has appeared on CNN, A&E Reviews, PBS, and BBC Worldwide and has been the intriguing subject of articles in the New York Times, Rolling Stone, Seventeen, the San Francisco Examiner and in over 200 print publications. He hosts his own critically acclaimed cable television series, Torah Forum with Manis Friedman, syndicated throughout North America.

The retreat and spa has been designed in two sessions, the first being a "women's retreat" (2/16-19) and the second is for couples (2/19-22) with both sessions focusing on meaningful relationships, offering powerful insights into how we can live more purposeful and happy lives. The finest healthful kosher cuisine will be served and participants can choose from a spectrum of spa services that include massages, facials, body and hydrotherapy sessions. Other amenities include access to four heated private swimming pools, tennis courts, an exercise facility, jacuzzis, steam and sauna rooms, aqua gym, power walking, Yoga, tai-chi and Chi Gong classes, or hiking in the Indian Canyons.

Rabbi Friedman will be joined by other gifted educators including Rabbi Nachman and Joan Bernhard of South Africa, known for their work in marriage counseling; Shimonah Tzukernik, a dynamic lecturer, author and artist who uses creativity in the exploration of mystical concepts; and Roxanne Perri, an expert graphologist who will be available for private consultation; and other guest lecturers.

Participants from all over West Coast, and from every walk of life are expected to attend and share in this weeklong re-"jew"venation – for body, mind and soul.

These sessions are being offered by Bais Chana Women International, an organization devoted to bringing high-quality, spiritually enriching Jewish education to participants from all over the world.

For more information call

800-473-4801,

info@baischana.org • visit www.baischana.org for full details.
Childcare is available. For more on LeParkerMeridien see www.leparkermeridien.com.



used athletic scholarships to gain admission to some U.S. colleges.

The sports picture changed radically for Jews following World War II. In the affluent communities of North and South America and in Western Europe, the emphasis shifted to social sports, such as tennis, golf, polo, yachting, and squash. Most Jews attending colleges in the United States could afford to pay tuition fees and participate in university sports for recreation. When Jews were excluded from established yacht and country clubs they organized their own.

Jews were active in formulating sports programs in the Soviet Union during the 1920s, and after World War II they contributed to that nation's successful entry into international competition. Many Soviet Jews have been accorded the title "Honored Master of Sport."

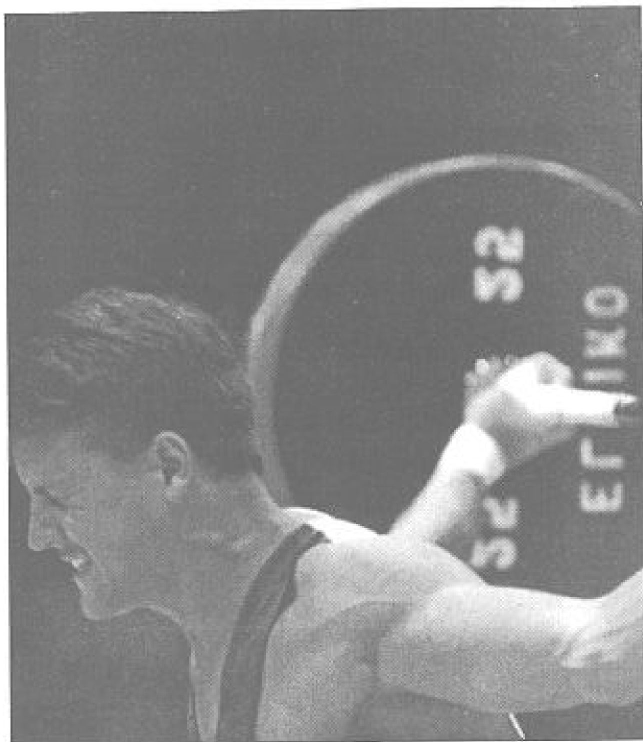
IN ISRAEL BEFORE 1948

Physical education was first introduced into Jewish schools in Erez Israel toward the end of the 19th century by Yeshayahu Press and Heinrich Eliakum Loewe. The first Jewish sports clubs in the country, the Rishon le-Zion Club in Jaffa and the Bar Giora Club in Jerusalem, were established in 1906 by Leo Cohen and Aviezer Yellin, respectively, and shortly afterward the first qualified club leaders were appointed. In 1908, the first national sports competition — the Rehovot Festival — was organized under the leadership of Zevi Nishri (d. 1973) and was held annually until the outbreak of World War I. Sports outside the framework of the schools were organized by voluntary organizations associated in varying degrees with social or political movements.

[Jesse Harold Silver]

The Encyclopedia Judaica CD-ROM contains all the text of the original 16 Keter volumes, the eight yearbooks and the two Ten-Year update volumes. In addition it includes many statistical updates and an interactive time-line. The CD has over 2500 pictures, 100 maps, slideshows, audio, and fifteen minutes of video.

THE SPORTS PICTURE CHANGED RADICALLY FOR JEWS FOLLOWING WORLD WAR II... MOST JEWS ATTENDING COLLEGES IN THE UNITED STATES COULD AFFORD TO PAY TUITION FEES AND PARTICIPATE IN UNIVERSITY SPORTS FOR RECREATION. WHEN JEWS WERE EXCLUDED FROM ESTABLISHED YACHT AND COUNTRY CLUBS THEY ORGANIZED THEIR OWN.



Jew who knew "wrestling without shedding blood."

In the 16th century there was a famous Austrian converted Jew by the name of Ott who was outstanding at the Augsburg games and was even invited to the court of the Austrian prince in order to train the courtiers. He wrote a book in which wrestling was separated from fencing for the first time and was known as "Ottish Wrestling."

There was also a book on fencing published by Andres Jud, who, together with his brother Jacob Lignitzer, took special care of fencing. The decrees of Rudolph II show how important fencing was for the Jews in Germany. Among these decrees was one which forbade Christian fencing teachers to train Jews and, later on, also forbade competitions between Jews and Christians. There is little information about sport in the 17th and 18th centuries.

Despite the examples given, there is no doubt that S.W. Baron is correct in stating that during the Middle Ages sporadic voices in favor of recreational pauses were as ineffective as those which advocated physical exercises. Northern Jewry especially had little use for physical education and paid little heed even to the injunction of a talmudic sage that a father give his son instruction in swimming as a "life-saving precaution." It is only in the modern period that sports became popular and widespread among Jews.

MODERN ERA

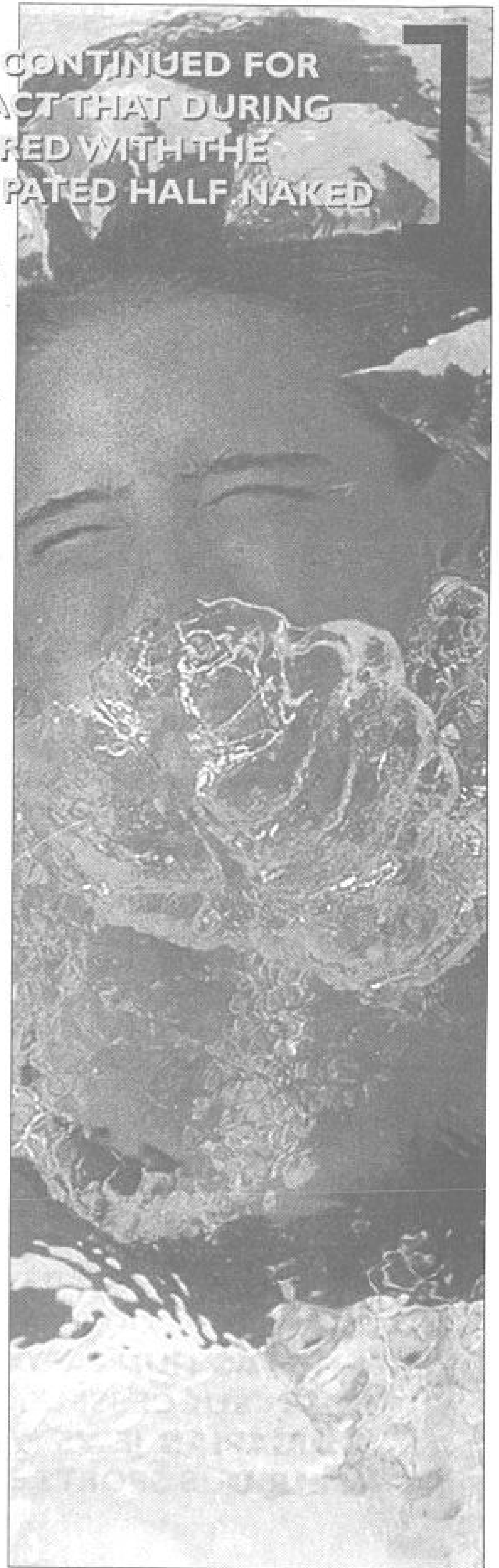
Though most Jews in the 19th century lived in conditions unfavorable to athletic pursuits, a number of them in England, Germany, Hungary, Canada, France, Austria, and the United States did well in a variety of sports. In 1896, six Jewish athletes won 13 medals at the first modern Olympic games in Athens.

In a speech before the Second Zionist Congress in 1898, Max Nordau asked the Jewish people to renew their interest in sports and physical fitness. Nordau's call for "muscular Judaism" was answered by the Maccabi movement, which spread first to the countries of Europe and Palestine and then around the world. Over 100 Maccabi clubs were in existence in Europe by the beginning of World War I. The largest of these clubs — Ha-Koah of Vienna, Bar Kochba of Berlin, and Ha-Gibor of Prague — became famous for their outstanding teams. It was Hungary, however, that produced the most successful Jewish athletes in Europe. Hungarian Jews won numerous Olympic medals in various sports.

Early in the 20th century immigrant Jewish children in Great Britain and the United States learned to play the games of their new countries in youth clubs, settlement houses, and YM-YWHAs. Living in crowded urban areas, they became proficient in sports which required little space and equipment, such as boxing, handball, table tennis, basketball, gymnastics, and wrestling. Professional sports, particularly boxing and basketball, attracted many Jews, who

[... IT WAS HUNGARY, HOWEVER, THAT PRODUCED THE MOST SUCCESSFUL JEWISH ATHLETES IN EUROPE. HUNGARIAN JEWS WON NUMEROUS OLYMPIC MEDALS IN VARIOUS SPORTS...]

> ...THESE GAMES AND FESTIVALS CONTINUED FOR SOME 200 YEARS DESPITE THE FACT THAT DURING THESE YEARS THE MOB INTERFERED WITH THE JEWISH RUNNERS, WHO PARTICIPATED HALF NAKED



occasion. In Provence the Jews had trained falcons and engaged in hawking on horseback. On the other hand in the 15th century Israel Bruna, in answer to a question whether it was permitted even to attend non-Jewish horse-racing competitions, gave guarded permission only because one could thereby judge the quality of the horses and learn to ride "in order to escape from one's enemies." "Nevertheless," he added, "I doubt whether it is permitted to go and see such races as are intended merely as jousting tournaments for pleasure" (Resp. 71).

The most popular sports in the Middle Ages appear to have been ball games. Although the Midrash (Lam. R. 2:4) gives as one of the reasons for the destruction of the Temple that "in Tur Malka they played ball games on the Sabbath," Moses Isserles, disagreeing with Joseph Caro, permitted ball playing on the Sabbath and festivals and stated that in his time (16th century) it was customary to do so (Sh. Ar., OH 308:45), and on festivals (when there is no prohibition against carrying) "even in a public domain and even for pure sport" (ibid. 518:2). He based himself upon Tosafot (to Bezah 12a), which states explicitly that "we find that they play with the ball called pelota" (cf. the modern Basque game called by the same name). No details are given; according to one authority, however, "it was very like handball but, instead of being struck by the hand, the ball was caught in a long narrow scoop-like basket attached firmly to the wrist and thrown against the wall" (JQR, 26 (1935/36), 4).

In 1386 there were Jewish tourneys in Wiesenfeld, Germany. In the 15th century, competitions were held in Augsburg, Germany, in running, jumping, throwing, and bowling, in which Jews also participated. Immanuel of Rome mentions "boys who trained in stone throwing" (in his Mahbarot 22, no. 42). In this same century, at the popular festivals initiated in Rome, sports competitions were also included: Monday was for youth, Tuesday for Jews (under 20 years of age), Wednesday for older boys, and so on.

The Jews were obliged to provide precious carpets as prizes. It is known that Jews distinguished themselves in these games in 1487, 1502, and 1595. There is even a song about Jewish runners, composed in 1513. These games and festivals continued for some 200 years despite the fact that during these years the mob interfered with the Jewish runners, who participated half naked. In 1443 there was a registration of a

Greece, they refused to bring the customary gifts, which were dedicated to Hercules, unless they were devoted to a non-idolatrous cause.

Nevertheless, there is some evidence that in countries under Greek influence, sports were indulged in by Jews. Claudius warned the Jews of Alexandria that they "should not strive in gymnasiarchic and cosmetic games" (Philo, Legatio ad Gaium), and one interpretation of a second-or third-century inscription in Hypaepa, Asia Minor, has it refer to a sports association of young Jews.

This opposition to sport became even more intensified when, following the intervening period of independence, Roman overlordship was substituted for Greek, and theaters and circuses were linked together as the very antithesis of "synagogue and school." To the considerations which applied to the gymnasia, were the added factors of cruelty associated with Roman sport, which was not confined to the characteristic aspect of gladiatorial contests, and also the fact that at the theaters the Jews were made the butt of satire, parody, and mockery (cf. Lam. R. intro. 17).

[NEVERTHELESS, THERE IS SOME EVIDENCE THAT IN COUNTRIES UNDER GREEK INFLUENCE, SPORTS WERE INDULGED IN BY JEWS. CLAUDIUS WARNED THE JEWS OF ALEXANDRIA THAT THEY "SHOULD NOT STRIVE IN GYMNASIARCHIC AND COSMETIC GAMES"]

The first sentence of the Book of Psalms "Happy is the man... who sat not in the seat of the scorners" was made to apply to those who refrained from attending "theaters and circuses and did not attend gladiatorial combats" (Pes. 148b), and the humane aspect of the opposition finds expression in the ruling that "one is permitted to go to stadiums if by his shouting he may save the victim" (Av. Zar. 18b).

It is a fact that at one period of his life the famous amora Simeon b. Lakish (Resh Lakish) was a professional gladiator (Git. 47a), but he justified this on the grounds of grim necessity. The very vehemence of the denunciation of the rabbis would seem to point to the fact that participation in, or at least attendance at, those sports by Jews was widespread.

The first Jewish ruler to encourage sports was Herod. Between 37 and 4 B.C.E. he erected sports stadia in Caesarea, Sebaste, Tiberias, Jericho, and other cities and also introduced a Palestinian Olympiad with sports competition every five years. He brought athletes from all parts of the world to compete in gladiatorial games and contests of boxing, racing, archery, and other sports and also contributed large sums to the Olympic games in Greece. His extensive activities in this sphere were, however, part of his program of "romanization" of the realm.

MIDDLE AGES

There are a few references to organized sport during the Middle Ages. According to the Shevet Yehudah (ch. 8), Jews in Spain distinguished themselves in the art of fencing. An examination of all the data given in I. Abrahams' Jewish Life in the Middle Ages (1932,2, repr. 1960, 397-411) reveals that, almost without exception, the instances which purport to prove that the Jews indulged in sport belong either to recreations like strolling, self-defense, dancing, and intellectual pastimes, such as chess and riddles, or to children's games.

There is a reference by Jerome in the fourth century to Jewish boys in Syria lifting heavy stones "to train their muscular strength" (to Zech. 12:4) and in the 13th century, it was the custom to hold tournaments and jousts as part of marriage celebrations. Isaac Or Zaru'a refers to "young men who go out on horseback to greet the bridegroom, and indulge in combats with one another, and tear one another's garments or cause injury to the horse" (Hil. Sukkot ve-Lulav no. 315).

He decided that the injured party had no claim for damages since he had been partaking in a joyous

HISTORY

Going for Gold

A HISTORY OF JEWS IN SPORTS

It Goes Way, Way Back
by the Encyclopedia Judaica (CD-ROM Edition)

Jews in Sports in Ancient Times

There is no evidence of sports among the Jews during the obscure period between the close of the Bible and the Maccabean periods. At the beginning of this latter period, in the second century B.C.E., circumstances conspired to make sporting activities as such, i.e., sport not as associated with the need for physical exercise or as an aspect of military training but competitive sport "for the sake of the game," repugnant to the Jews as the very antithesis of Jewish ideals, and this approach remained characteristic of Judaism until the dawn of the modern period.

A number of circumstances contributed to the negative and antipathetic attitude toward sport. The first was that, with the conquest of Alexander the Great in the fourth century B.C.E., hellenistic culture began to infiltrate into Erez Israel, and the attempt of Antiochus Epiphanes forcibly to hellenize Judea led to the outbreak of the Maccabean War. One of the overt signs of this process was the establishment of a gymnasium in Jerusalem by Jason in 174 B.C.E., where the participants engaged in their sporting activities in the nude.

The antithesis between the gymnasium as an expression of Hellenism and Judaism was dramatically and almost symbolically highlighted by the fact that some of the Jewish participants, according to the Book of I Maccabees (1:15), actually underwent operations for the purpose of concealing the fact that they were circumcised. Sport thus became associated with the alien and dangerous hellenistic culture. An additional factor was that the Olympic games were connected with the idolatrous cult, particularly of the Greek deity of Hercules, and it is significant that during the period of hellenization, when a Jewish contingent went to the games held at Tyre, concurrently with the 152nd Olympic games in

The development agency also said it is flexible about the grouping of victims' names at the memorial, a point bitterly fought by rescue workers who want separate recognition for their colleagues.

Dartmouth professor John Wilson, who taught Arad in an architectural design course, noted that Arad's art "reflected work that was different from other Dartmouth students ? because of his background and exposure."

"He'd had a broader experience than the other students and he was aware of international trends. He talked about the architecture he had been exposed to," Wilson told New York Newsday. Wilson added that "Michael had been exposed to a situation in the Middle East where there were a lot of cultural and architectural influences."

Arad graduated from Dartmouth in 1991, after interrupting his pursuit of an undergraduate degree in order to return to his native Israel to complete military service in the Israeli Defense Forces.

The memorial, considered the long shot of three finalists chosen by the jury in November, will remember all of the victims of the Sept. 11 attack, including those killed at the Pentagon, in Pennsylvania and aboard the hijacked airliners. It also will honor the six people killed in the 1993 World Trade Center bombing.

The memorial will be one of two focal points at the trade center site, along with the 1,776-foot glass skyscraper known as the Freedom Tower. Four other buildings are planned where the trade center once stood.

The two pools in the design would sit 30 feet below street level, connected by an underground passageway and a small alcove where visitors can light candles.

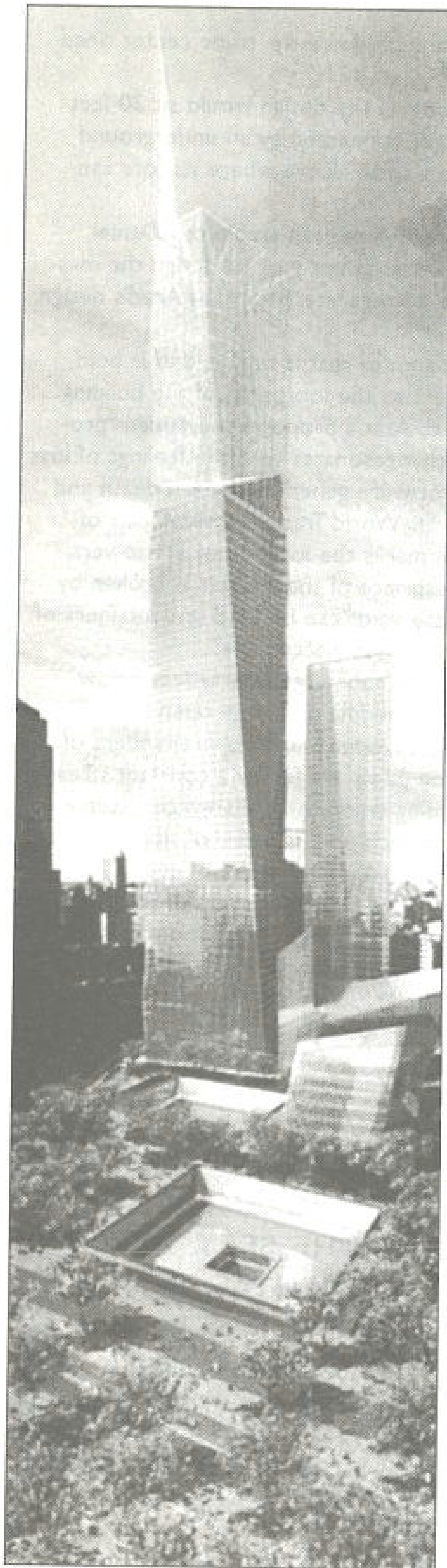
Another Israeli-American architect - Daniel Libeskind - was chosen last year to design the master plan for the 16-acre site. Regarding Arad's design, Libeskind said,

"I think it's an idea that is simple, that is bold, that clearly refers to the footprints of the building."

According to Arad's proposal, the design "proposes a space that resonates with the feelings of loss and absence that were generated by the death and destruction at the World Trade Center. A pair of reflective pools marks the location of the towers' footprints. The surface of these pools is broken by large voids. These voids can be read as containers of loss, being close-by yet inaccessible."

"The pools are submerged thirty feet below street level in the middle of a large open plaza. They too are large voids, open and visible reminders of the absence. The pools are fed by a constant stream of water, cascading down the walls which enclose them. Bordering each pool is a pair of sloped buildings. These buildings create a sense of enclosure, capturing the exposed outer corners of the memorial site and defining a path of circulation around each pool. They also guide visitors to the site into the memorial itself."

[THE MEMORIAL, CONSIDERED THE LONG SHOT OF THREE FINALISTS CHOSEN BY THE JURY IN NOVEMBER, WILL REMEMBER ALL OF THE VICTIMS OF THE SEPT. 11 ATTACK, INCLUDING THOSE KILLED AT THE PENTAGON, IN PENNSYLVANIA AND ABOARD THE HIJACKED AIRLINERS. IT ALSO WILL HONOR THE SIX PEOPLE KILLED IN THE 1993 WORLD TRADE CENTER BOMBING.]



> **THE MEMORIAL PLAZA IS DESIGNED TO BE A MEDIATING SPACE; IT BELONGS BOTH TO THE CITY AND TO THE MEMORIAL.**
>
> -MICHAEL ARAD AND PETER WALKER

the significance of this will be appreciated by both Israelis and Americans."

Arad has been living in the U.S. since finishing his military service in the Israeli Defense Force in 1991. He received a BA from Dartmouth College, and a MA from Georgia Tech's College of Architecture.

He lives in the East Village in New York City with his wife, Melanie Arad Fitzpatrick, and his newborn son, Nathaniel. Before he took a leave of absence to care for his infant son, Arad was an assistant architect for the New York City Housing Authority. There, he had worked to craft designs for a community policing center in Brooklyn. Prior to joining the city in 2002, he worked as an architect for Kohn Pederson Fox Associates, a Manhattan architecture firm.

Arad, who also has lived in Mexico, received his master's in architecture from the Georgia Institute of Technology in 1999 before he moved to New York City with his wife, Melanie Arad Fitzpatrick, an attorney with Sullivan & Cromwell LLP, the prestigious Manhattan law firm.

Walker, whose major projects include the redevelopment of the site of the 2000 Summer Olympics in Sydney, was added to the memorial project after Arad submitted his design.

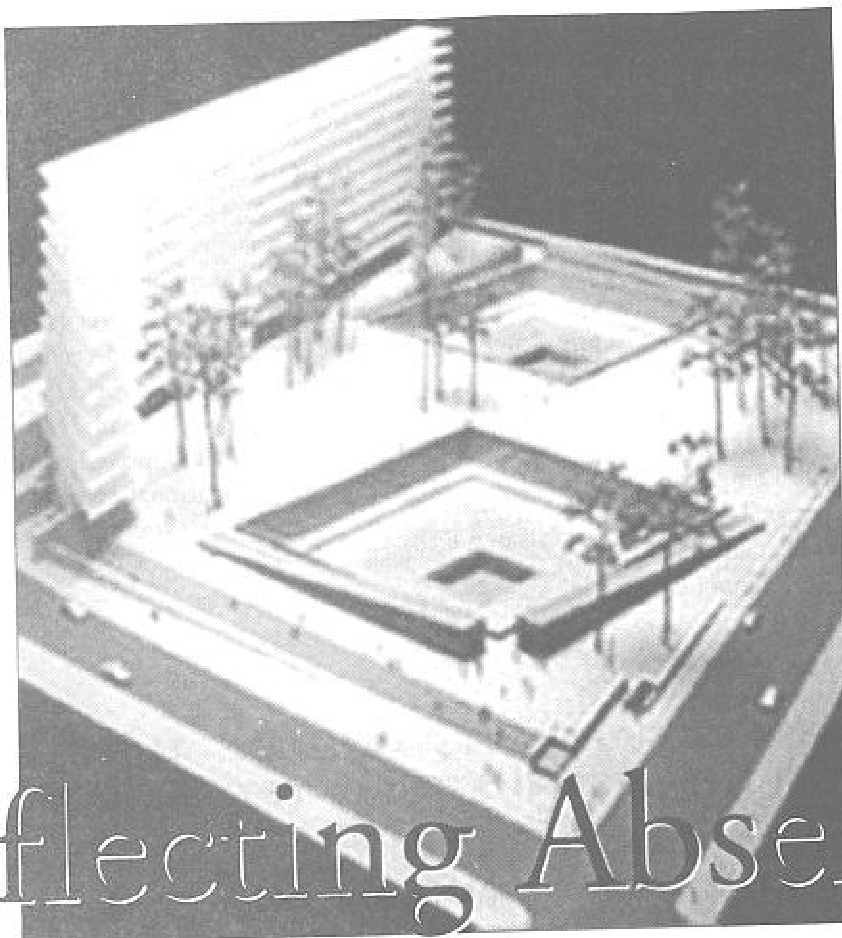
The winning memorial was announced Tuesday by the Lower Manhattan Development Corp., the agency overseeing the rebuilding of the site.

The reflecting pools will mark the "footprints" of the World Trade Center towers. The development group said a revised version of the memorial will be unveiled next week, with significant changes that add trees and greenery around the footprints and expose the slurry wall, the last surviving piece of the trade center.

The design previously had a vast open plaza marked by just a few trees, but will now include "teeming groves of trees, traditional affirmations of life and rebirth," said jury chairman Vartan Gregorian, of the Carnegie Corporation of New York.

"The result is a memorial that expresses the incalculable loss of life and its regeneration," Gregorian said.

ART



Reflecting Absence

DESIGN BY ISRAELI AMBASSADOR'S SON CHOSEN FOR WTC MEMORIAL

The "Reflecting Absence" memorial, consisting of two reflecting pools and a large grove of trees, was chosen by a 13-member jury of artists, architects and civic and cultural leaders.

A design submitted by Michael Arad, a 31-year-old Israeli architect, and San Francisco-based landscape designer Peter Walker, has been chosen for the World Trade Center memorial after an eight-month competition that drew more than 5,000 entries from around the world.

The "Reflecting Absence" memorial, consisting of two reflecting pools and a large grove of trees, was chosen by a 13-member jury of artists, architects and civic and cultural leaders.

A jubilant Arad, a 31-year-old Israeli native who has designed two police stations in his job at the New York City housing authority, said he was surrounded by well-wishers after learning his plan was chosen.

"I am very honored and overwhelmed by the news that the jury has selected my design. I hope that I will be able to honor the memory of all those who perished, and create a place where we may all grieve and find meaning," said Arad, who is the son of outgoing Hebrew University vice president and former Israel ambassador to the US Moshe Arad . "I will do my best to rise to the enormity of the task at hand. It is with great humility that I regard the challenges that lie ahead, and it is with great hope that I will find the strength and ability to meet them."

Upon being notified of the decision, Arad called his parents in Jerusalem to tell them the news. "I'm very proud, happy, and emotionally moved," Moshe Arad told The Jerusalem Post. "I hope that

Mars, said NASA scientist Dr. Steve Squyres.

"The images are outstanding," Mars Exploration Rover science manager John Callas said as the pictures from Spirit began to appear on a giant screen at NASA's Jet Propulsion Laboratory in Pasadena, California. "The quality [is] the best that have yet been taken. The pictures are incredible," he told Reuters.

The pictures captured Mars for the first time in stereoscope - offering unprecedented depth of field that will allow NASA to more accurately pinpoint areas of exploration.

Prof. Jacob Ziv innovated the mathematical formulas with Prof. Abraham Lempel and published them findings in three journal articles between 1976 and 1978. Today, Ziv is president of the Israel Academy of Sciences, and Lempel is a leading scientist at Hewlett-Packard's research and development center in Haifa.

Their students, who work for HP in the US, are Gadiel Seroussi (director of the information theory research group at HP Labs); Marcelo Weinberger (electrical engineering); and Guillermo Sapiro (computer sciences, now with the University of Minnesota).

"The system that sends the marvelous video pictures from Mars is based on the algorithm developed at HP in Palo Alto, California. All three are Technion graduates, and they are involved in research at HP headed by Prof. Lempel. I am very proud of all of them," Ziv told The Jerusalem Post.

The achievement was made possible by highly efficient data compression. "Because of the great distance between Earth and Mars, the signals are very weak, thus data can be transferred very slowly. Thus the way to speed it up is to compress the data and translate it into another form with many fewer bits without harming the quality of the image," Ziv explained. "NASA adopted the algorithm originally developed by our graduates, who are the second generation of our original work."

The formulas save "billions of dollars," continued Ziv, "as the more data you have coming in, the larger the antenna farms you have to build. If the data is compressed, the number of antennas and the amount of space they cover is much smaller."

The Technion, he said, "remains among the top five institutions in the world in information science... and we are the world leaders in data compression. The three graduates moved to the US because that's where the international company is based, but it's two-way travel, as experts come to us to learn as well."

The Israeli algorithm is called LOCO-I (LOw COmplexity LOssless COmpression for Images). "This lossless compression is mandatory in cases where the images are very precious, as in the case of space imagery, where data is very costly to obtain and must be accurately preserved for scientific exploration," Seroussi said.

In a related development, a plaque commemorating the astronauts who died in the accident of the space shuttle Columbia, including Israeli astronaut Ilan Ramon, is mounted on the back of Spirit's high-gain antenna.

The astronauts are also honored by the new name of the rover landing site, the Columbia Memorial Station.

NASA Administrator Sean O'Keefe said, "as team members gazed at Mars through Spirit's eyes, the Columbia memorial appeared in images returned to Earth, a fitting tribute to their own spirit and dedication. Spirit carries the dream of exploration the brave astronauts of Columbia held in their hearts."

"THE IMAGES ARE OUTSTANDING... "THE QUALITY [IS] THE BEST THAT HAVE YET BEEN TAKEN. THE PICTURES ARE INCREDIBLE."

-MARS EXPLORATION ROVER SCIENCE MANAGER JOHN CALLAS

TECHNOLOGY

Far From Home

Israeli technology enables images beamed from Mars

WRITTEN BY ISRAEL21C STAFF

NASA scientists applaud the images from Mars beamed down by the explorer 'Spirit'. (Photo: Reuters)
U.S. space shuttle to include experiment designed by Israeli students

THE TECHNION

Research by three scientists from the Haifa Technion made the transmission of video pictures from Mars by the NASA explorer "Spirit" possible, according to HP (Hewlett Packard) Labs, which was responsible for the image transmissions.

The ability to transmit the images was feasible thanks to a unique algorithm developed by Technion graduates living in the US as a continuation of work launched by two other Technion professors a quarter of a century ago.

Shortly after landing on the surface of the red planet earlier in the week, NASA's explorer began sending black-and-white photographs of Mars' rocky surface back to Earth, 106 million miles away. The sparkling clear images have been called "remarkable" by NASA officials and amateur astronomers.

These images and other color images will be used to help scientists select the most promising targets to search for signs of water that might once have sustained life on Mars.

The first set of black-and-white pictures show a vast expanse of what appears to be desert extending to the horizon in every direction. Scientists believe Spirit landed in a dried-up lake bed in Gusev Crater, south of the Martian equator. A lake bed could contain valuable clues to life on

GLOBAL

Tremors

ISRAELI HUMANITARIAN GROUPS DETERMINED TO SEND RELIEF TO IRANIAN QUAKE VICTIMS

Israeli humanitarian organizations have said that they are determined to send aid to Iranian victims of the lethal earthquake which rocked the country last week, despite the Iranian government's refusal to receive help from Israel.

Following the major disaster, Iran has officially announced that they were willing to receive help from any country except for "the Zionist entity". The 6.7-magnitude earthquake struck on Dec. 26 at 5:30 AM, collapsing buildings in the city of Bam in southeastern Iran, severing power lines and shutting down water service. The quake's death toll is expected to exceed 20,000, and could be as high as 40,000.

Delegates from Israeli humanitarian relief groups met two days after the earthquake in Tel Aviv, and decided to provide assistance to survivors of the earthquake. Speaheaded by IsraAID, a humanitarian forum which coordinates Israeli efforts in providing aid to disaster areas across the globe, the meeting included representatives of the Topaz organization for youth at risk, the kibbutzim humanitarian fund, the First rescue organization, and other humanitarian groups.

"We decided to channel our efforts through an international organization operating in Iran," IsraAID director Shachar Zahavi told ISRAEL21c. They have asked the group to act as a conduit for their donation, apparently equipment such as tents and medicine. Due to the devastating scope of the earthquake damage, the Israeli relief workers believe that their assistance to Iran will continue for at least half a year.

"One result of the meeting is that all the humanitarian organizations that participated including funds, youth movements, and search and rescue teams have all convened under the umbrella of IsraAID," said Zahavi.

The Iranian announcement rejecting assistance of any sort from Israel will require that the groups receiving assistance from Israel keep a low profile, as they work on behalf of the earthquake victims.

"We don't deal with governments, only with people and NGOs," said Zahavi. "No matter where it was in the world, that's how we'd approach the situation. On behalf of the Israeli people, we wish to help the people of Iran, and from the indications we've received, they're willing to accept that help.

"We're not here to engage in provocation," Zahavi added. "The bottom line is to give aid to needy disaster victims."

Eran Weintrob, the general manger of Latet, another group which participated in the meeting, said, "if there are many people that are starving and injured and have no place to sleep, we don't ask and we don't argue and we don't think about political issues. We just act. If we can act, we will."

Iranian expert Menashe Amir, who heads Israel Radio's Farsi (Persian) language radio service, which broadcasts daily news into Iran, said he had "no doubt" that the Iranian people would themselves accept aid from Israel. During the phone-in section of his program on Sunday, Amir said he received calls from Iranians responding positively to the Israeli offer of help.

"The Iranian government said it didn't want help from Israel or the Zionist entity. But there is a huge need and the people don't care where they get the help from," Latet's Weintrob said.

Large-scale Israeli assistance following a massive earthquake in 1999 in northwestern Turkey that killed over 15,000 people, and a huge earthquake in western India in 2001 that killed some 20,000 people, helped strengthen ties between Israel and those two countries.

"There really is very little knowledge in the world about what we do. We also want to get our message across in the countries we help. In my experience, people have responded well to us because they view our work as people helping other people, without the political element."

PERIOD OF TIME THAN THE NUMBER OF YEARS LEFT ON YOUR CURRENT LOAN

Most borrowers cannot perform the straightforward analysis above because most lenders only provide 30-year and 15-year loan terms. And therefore, most often, the borrower that has 25 years left on the loan cannot ask for a 25-year loan. If you are in this situation, you can still achieve the same effect described above by adding to the new monthly payment in order to pay off the new loan in the same period of time as your current loan. The required payment can be found by visiting a website that calculates mortgage payments (most often, free of charge) and calculating what the monthly payment should be for a loan that has the same number of years left on your current loan yet with the interest rate of your new loan. When you have found this new payment, you can perform the same analysis above to figure out whether refinancing would make economic sense for you.

For borrowers who are not willing to increase the monthly payment on the new loan in order to achieve the same number of years as the old loan, the calculation becomes more complicated. Assuming you intend to live in the home and keep the loan for its entire term, the calculation is easy—all you need to do is compare aggregate interests on both loans. If the savings in the aggregate interest is larger than the cost of the loan, you should refinance. Your lender (or mortgage websites) would be able to provide you with aggregate interest totals on the new loan and on the current loan at their respective interest rates.

If you intend to live in the home for less than the full term of the loan, then simply calculate the aggregate interest with your current interest rate on the loan balance for the time period you wish to keep the loan and compare that to the aggregate interest with your new interest rate for the same time period. Then compare this difference or savings to the cost of the loan.

FACTORS TO CONSIDER OTHER THAN THE INTEREST RATE



Perhaps I was hasty when I said that borrowers do not reap a benefit when they decide to refinance their home loan solely to reduce their monthly mortgage payment. In fact, this option is a must for borrowers when they cannot afford the current payments on their home loan and they are on the brink of foreclosure, or for borrowers who need a lower payment because more of their monthly income needs to be allocated elsewhere. In addition, some borrowers have goals other than lowering their interest rate such as refinancing to take cash out or to switch to a friendlier lender.

Lastly, refinancing is a long and arduous process. From research to negotiations with a broker or a bank, the whole process can be taxing. Therefore, you should take the calculations that show benefits with a large grain of salt since the above calculations do not quantify the external costs associated with refinancing your home, namely, the costs on your own life.



THE MAIN FACTORS THAT YOU SHOULD TAKE INTO ACCOUNT ARE THE INTEREST RATE DIFFERENTIAL, THE COSTS OF OBTAINING THE NEW LOAN, AND THE TIME PERIOD THE YOU INTEND TO LIVE IN THE HOME AND KEEP THE NEW LOAN.

current loan. In fact, even when you refinance with your current lender, a new note and deed of trust (or mortgage) are executed and recorded. This is exactly why borrowers have to go through the same procedure, e.g., closing, escrow, and signing lots of papers in front of a notary, in refinancing their loan as they did when they originally obtained their loan.

FACTORS TO CONSIDER WHEN REFINANCING

The main factors that you should take into account are the interest rate differential, the costs of obtaining the new loan, and the time period the you intend to live in the home and keep the new loan. Generally, when the cumulative savings in interest payments exceeds the cost of obtaining the new loan by a sufficient amount, you should refinance your home loan. Note that when performing the calculations below, use the loan balance as it exists on your current loan today; that is, do not use the new loan balance for this will include the costs of the loan as well as any cash out you have requested from your lender.

REFINANCING FOR THE SAME NUMBER OF YEARS LEFT ON YOUR CURRENT LOAN

The relatively straightforward situation is where the loan is refinanced for the same period of time left on the current loan—for example, when you have 25 years left to pay on a loan and the loan is refinanced for a 25-year period. When this happens, you can just calculate the interest savings over the number years you intend to keep the loan and compare that to the costs of obtaining the new loan. Just calculate the savings in interest for one year and multiply that by the number of years you intend to keep the loan. Lastly, compare that figure to the cost of the loan. If it is greater, you should refinance your home. Note that this calculation inflates the savings associated with the new loan since the loan balance decreases over the number of years you intend to keep your loan.

Alternatively, you can figure out how many years it will take to break even—that is, to recoup the costs of obtaining the new loan—by performing the same calculation as above and taking care to see at what year the savings equal the costs of refinancing your new loan.

REFINANCING FOR A LESSER


FINANCE

Time to Refi?

ISSUES TO CONSIDER WHEN REFINANCING YOUR HOME LOAN

WRITTEN BY DANIEL POULADIAN

With interest rates as low as they are, many borrowers have taken to refinancing their home loans, sometimes multiple times. However, many borrowers are eluded into refinancing their home loans by a low interest rate and the promise of a lower monthly payment. Yes, refinancing will generally lower your monthly payment, but that is usually because your current balance is financed over a longer time-period (normally 30 years) when the term left on your current loan might be less than 30 years. Typically, these borrowers believe that paying a lower monthly payment as a result of a lower interest rate is saving them money. Most often, this lower monthly payment was achieved as a result of "dragging" out the loan over a longer period of time and the benefit of the lower interest rate is actually eroded by the lengthening of the loan term. In other words, a lower interest rate could result in no benefit at all, especially when compared to the costs of refinancing, since the new lower interest rate might be paid over more years. With these factors in mind, borrowers should be more diligent when thinking about refinancing their homes.

FIRST, WHAT IS REFINANCING?

Refinancing accomplishes exactly what the word says, namely, your home loan is financed again with your current lender or a new lender. Typically, this means that a new loan, whether it is from your current lender or a new lender, will pay off your current loan and in essence, replace your

"THE SITUATION HAS GOTTEN SO BAD IN THE LAST YEAR IN ISRAEL THAT FIVE TEENAGERS COMMITTED SUICIDE BECAUSE THEY DID NOT WANT TO BE A BURDEN ON THEIR POOR FAMILIES,"

SHEILA HADAR - A PITCHON-LEV VOLUNTEER

report also indicated that many of the causes for the sharp rise in poverty in Israel include a weak economy, a slumping tourism industry that was once the livelihood for many Israelis, and significant national cuts to welfare recipients due to government budget restraints.

Other volunteers working with the I.J.F. said their organization has been very active in supporting a variety of underprivileged individuals locally by subsidizing food, medical, and educational expenses for approximately 100 Iranian Jewish families living in poverty in Los Angeles. "As a volunteer (for I.J.F.) it gives me such satisfaction to help my fellow Jews and inform the community of what is happening around them," said Shohreh Nowfar, a contributing writer to the I.J.F.'s monthly magazine "The Iranian Jewish Chronicle".

Nowfar said Iranian-born Jews in Southern California and abroad have been very active in working with and helping the I.J.F. because the organization has no religious or political leanings and only strives to provide assistance to all Jews around the world. "Since SIAMAK (I.J.F.) is more of a secular Jewish organization, it does not ask for anything in return, and provides unconditional aid to all Jewish groups in need, more people are willing to collaborate with them," said Nowfar. Formed 25 years ago, the I.J.F., which is also a member of the Jewish Federation of Greater Los Angeles, has been active in getting the almost 35,000 Iranian Jews whom now live in Southern California to become more involved in Jewish and Israel related charitable causes.

Most notably in 2000 the I.J.F. with the cooperation of the Council of Iranian American Jews was at the forefront of bringing to the world's attention the plight of 13 Iranian Jews who were arrested by Iran's fundamentalist Islamic regime on false charges of treason and were in danger of being executed, said Fakheri. "In addition to helping the Shiraz 13 Jews in Iran we have collaborated with Argentinean Jewish organizations and collected more than $60,000 in medicines for them," said Fakheri. " We also raised $20,000 which the Jewish Federation of Greater Los Angeles matched dollar for dollar and sent to Argentina". Fakheri also said the I.J.F. has been involved in aiding non-Jewish causes in the past which have included handing out food to the homeless in Downtown L.A., sending medical aid to earthquake victims in India and Iran, as well as providing humanitarian support to Muslim refugees in war-torn Bosnia during the recent Balkan Wars. "As Jews we believe in 'Tikkun Olam' or mending the world which means helping Jews and non-Jews in order to make the world a better place," said Fakheri.

I.J.F. volunteers and members said they were optimistic about future cooperation with the greater American Jewish community because of the growing ties between the Iranian and American Jewish communities. "I would like to see a greater intermingling of Iranian-born Jews and other Jewish communities in the U.S.," said Fakheri. "We can collaborate more with one another and contribute a lot to each other because of our common Jewish bonds".

Those interested in donating to Pitchon-Lev can contact the SIAMAK organization at:

(310) 843-9846, or contact them direct via email at: p.lev@pitchonlev.org.il

waited in line in the sweltering heat for some parcels of food". Established in 1998 and located in Rishon-LeZion and Carmiel, Pitchon-Lev also provides clothing, toys, household equipment and other living necessaries to those who have been identified by the Israeli government as needy, said Zioni.

Likewise during the services, the congregation became emotional and shocked after Sheila Hadar, a Pitchon-Lev volunteer, shared the personal tragic stories of those individuals just barely surviving in Israel. "The situation has gotten so bad in the last year in Israel that five teenagers committed suicide because they did not want to be a burden on their poor families," said a sobbing Hadar to the audience. Those Iranian-born Jews in attendance at the services said they were moved and motivated to help the less fortunate in Israel after hearing Zioni and Hadars' impassioned speeches for assistance. "I noticed a few people including myself crying," said Rozi Ebrami, one attendee at the Yom Kippur services. "Both speakers were excellent and spoke from their hearts". Donations from the I.J.F.'s High Holiday services have generated approximately $25,000, bringing the I.J.F.'s total two-year contribution to $50,000 for Pitchon-Lev, said Fakheri. "There are still donations we have not collected from Yom Kippur," said Fakheri. "Our goal is to help raise at least $100,000 for Pitchon-Lev and we are organizing upcoming separate events in the Iranian Jewish community for them". Zioni said the outpouring of emotional and financial assistance from the I.J.F. and the Iranian American community in Los Angeles was surprising and unexpected.



"I cannot believe the high level of love Iranian Jews have for Israel," said Zioni. "I'm so impressed and touched by the amazing support and love this community has for their brothers and sisters in Israel". Fakheri said the I.J.F. specifically became involved in aiding Pitchon-Lev because the two organizations share the common goals of feeding and aiding impoverished Jewish families. "Because helping the needy is our own top priority in LA and what Pitchon-Lev does is consistent with our efforts, we saw a mirror image of our two groups and wanted to help them," said Fakheri.

According to a poverty report released last October by Israel's National Insurance Institute, more than 1.3 million people were living under the poverty line in Israel last year and approximately 600,000 of these individuals were children. The



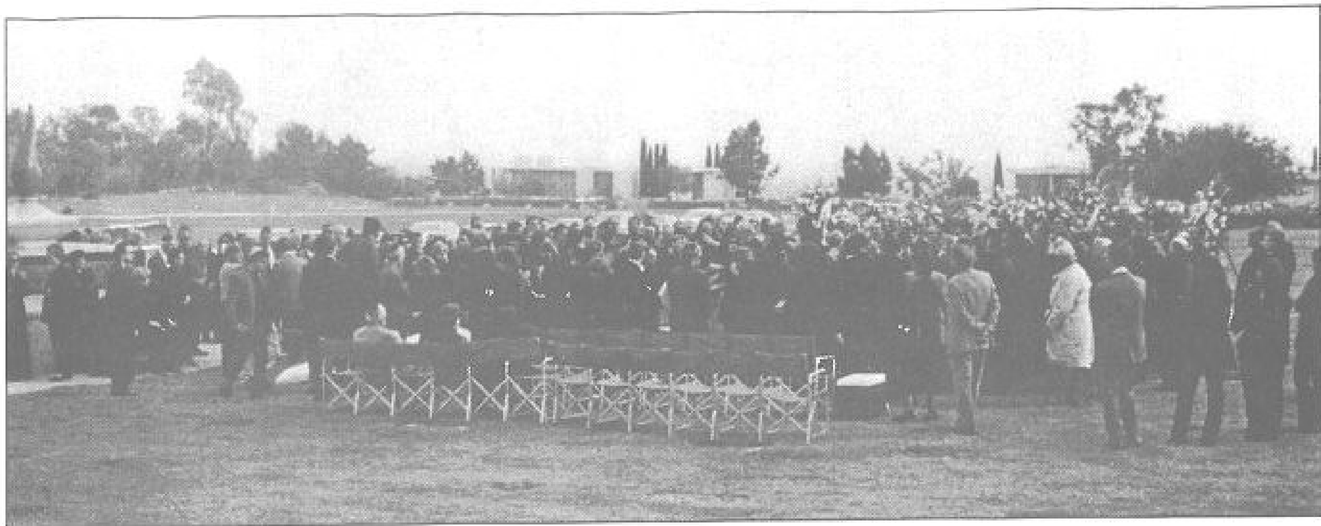
Reaching Out

SIAMAK ORGANIZATION REACHES OUT TO FEED ISRAEL'S HUNGRY

WRITTEN BY KARMEL MELAMED

With the dire economic situation in Israel and the rising number of individuals living under the poverty line in the Holyland, one local Iranian Jewish organization is reaching out to aid Israelis in obtaining much needed food and living necessities. Based in Los Angeles, the International Judea Foundation (SIAMAK) with the support of its several thousand members began collaborating last year with "Pitchon-Lev" a charitable non-profit organization in Israel, in order to generate funds and raise awareness about Israel's growing hunger problem. "History will not forgive us if we allow our fellow Jews anywhere in the world to go to bed hungry," said Dariush Fakheri, founder and director of the I.J.F. "We're not in a position to solve Israel's poverty problem, but we are rather trying raise the awareness of the problems in Israel within our community so people start helping on their own"

This past October close to 800 members of the local Iranian Jewish community gathered for the I.J.F.'s Yom Kippur services where Pitchon-Lev director, Nissim Zioni informed the audience of the serious poverty crisis in Israel. "We give food parcels to more than 100,000 people a year including children and soldiers in Israel who don't have enough money to buy food," said Zioni. "During Rosh Hashana we had thousands of needy people who



Ebrami became the managing editor of Chashm Andaz. His fatherly impact on me and everyone else who he passed will remain with us. He reminded me that the gift of making people laugh with a strong pen is not wielded easily, especially combined together for one swipe. With his guide I began to write humorous stories in Farsi again. Something I hadn't done for a long time. It is something that I will try to show it to my generation as he showed his.

Sometimes during a memorial service, one might wonder if the speakers are talking about the same person or someone else. As I found myself in Dr. Ebrami's memorial service, it daunted on me that what it was said that day and what it is written could not define his character and his profound impact on anyone who knew him. On that Thursday afternoon, as I sat in the sanctuary and looked at the smiling portrait and listened to the speakers, I mused if I could do any better. Could I elevate Dr. Ebrami's accomplishments concisely in one article? I became intimidated to define his character and his profound impact on anyone who he glanced at.

I will miss his editorial bi-weekly telephone conversations, his kind words, his sense of humor and his mischievous remarks. May his soul rest peacefully.

Our last conversation was about my article published last month, "Too Much of a Good Thing is Bad". His remark was, "Well, are you becoming a crusader against fundamentalists, too?" I referred him to his own book Contemporary Judaism and agreed.

Mischievously he snickered, "The fundamentalists and their henchmen might put a sticker on you. Are you ready for their attack?"

After a few chuckles I asked, "What about you? Have your writings affected your family's life?"

Philosophically he answered, "It is over for me. Think of yourself."

Farewell to you my mentor, my teacher and my friend. We will continue.

AS I FOUND MYSELF IN DR. EBRAMI'S MEMORIAL SERVICE, IT DAUNTED ON ME THAT WHAT IT WAS SAID THAT DAY AND WHAT IT IS WRITTEN COULD NOT DEFINE HIS CHARACTER AND HIS PROFOUND IMPACT ON ANYONE WHO KNEW HIM

SOCIETY



Final Thoughts

IN MEMORY OF DR. HOOSHANG EBRAMI

WRITTEN BY **SHOHREH HEKMATI NOWFAR**

That dreadful Sunday I heard the news of Dr. Ebrami's passing and I wept and felt as if my heart lodged in my throat.

I wept for his caring wife and for his wonderful children who he loved so very much; they lost their devoted husband and father.

I wept for our small Jewish community who so soon lost a well-informed and insightful man with a passion to explore the overlooked meaning of Judaism.

I wept for Persian literature and language that lost a powerful journalist and writer without acknowledging his works.

I wept for the books that would not be written or published; I wept for the readers who would not discover his future writings.

And, I wept for the novice and germinal writers who were touched by him as we have lost our father, mentor, teacher, and guru.

As I was growing up in Iran, I often heard his name because of the facts of "one degree separation". I knew Mahin Khanom's brother as a prolific translator and intrepid explorer. The Shah himself recognized his accomplishments with a medal.

It was in the United States, however, that I found him and his writings. Reading the book of

"G-d's Good Land gave me a different perspective for Eretz Israel. Every time I read that book I learned more. I read his articles in numerous publications and enjoyed each of them treamendesly. It was one of my dreams to walk in his shadow, just for a little while, and absorb his intimidating amount knowledge and experience. My wish came to fruition when in early 2002 Dr.

and growing.

Both CBS News and the MacArthur Foundation study say this is largely happening because we live in such "economically competitive" times. Morrison says, "It's a very rational response to the economic and social climate that we're living in."

Huh? Who do these people think they're kidding?

We're in boom times, people. Even taking into account the down economy of the last couple of years (which is turning around fast) the opportunities and prosperity available to young adults now are breathtaking compared to the prospects they faced just a generation ago.

What's really happening? Grown people don't want to grow up. They're not just putting off moving out of the house — they're putting off adulthood.

That's why we've actually invented something called "transition to adulthood." It used to be that that "transition" was called "adolescence." Now we regularly see "adolescents" in their thirties — and beyond.

Patricia Dalton is a practicing psychologist in Washington D.C., who regularly encounters this phenomenon. She says she's seeing more and more parents — with children in their 20's and 30's living at home — in therapy. Typically, the "kids" want to stay in the comfy, all-expense paid nest. And while Mom and Dad might not be thrilled about it, they don't feel like they can kick them out, either. As Dalton wrote in the Washington Post, "such children have never learned to be self-sufficient, because they have never been expected to be."

Bingo.

> **WHAT'S REALLY HAPPENING? GROWN PEOPLE DON'T WANT TO GROW UP. THEY'RE NOT JUST PUTTING OFF MOVING OUT OF THE HOUSE — THEY'RE PUTTING OFF ADULTHOOD.**

As the Cincinnati Enquirer quoted one twenty-something living with Mom and Dad as saying, "It's so time-consuming if you don't live with your parents and you have to do your own laundry and cooking and cleaning."

Well, um. . . yeah.

Sociologist Kay Hymowitz calls this freewheeling, self-absorbed and still dependent young adulthood, a time that used to be about starting marriages and families and thus leading the culture into the next generation, "postmodern postadolescence."

In her book "Ready or Not: Why Treating Children as Small Adults Endangers Their Future — and Ours", she writes that our culture has utterly "diminished expectations of contemporary young people."

That's why we adopt this nonsense about the "competitive economy" being the reason they mooch off Mom and Dad.

I remember graduating from college one weekend, and 10 days later starting a new job in a new city, with my own apartment, a lot of responsibility and stacks of bills to pay — all by myself.

Bummer.

I envied my friends who were traveling to Europe that summer, or living with Mom and Dad before going back to a fifth year in college. I still think that that transition, orchestrated by my parents, was a bit quick, shall we say.

But my parents did their job. Their goal was to raise their children to grow up, leave the nest, and join the world as responsible adults who contributed to their communities primarily by building their own nests.

Hymowitz is right.

She argues that our culture does today's young people a great disservice by encouraging children to act like young adults — and encouraging young adults to act like children.

SOCIETY

Refusing to Grow Up

WRITTEN BY BETSY HART

In an old "Seinfeld" television show, Jerry is doing a stand-up comedy routine which goes something like this: "Yep," he says as he imitates a guy saying to impress a girl, "things are really going well. I'm doing a good job at work, I'm regularly working out, and if things keep getting better at this rate, next month I'll be able to move back in with my parents!"

The absurd scenario gets a big sitcom "live-audience" laugh. Why? Because, of course, "moving up" means "moving out" of the family nest.

Or does it? A new study released this week says that "becoming an adult takes longer today than in previous decades, with many not achieving all the traditional markers — starting a career, forming a new household, starting a family — until after age 30." The study was done by the MacArthur Foundation's "Network on Transitions to Adulthood."

And just what are these twenty and often thirty-somethings doing while they are waiting to "transition"? More and more they're living with — and off of — mom and dad. As CBS Evening News recently reported, some 65 percent of college graduates "are showing up on their parents' doorsteps looking for free room and board while they're looking for work." That might not be so bad — except that more and more stay there long after they've found that work. According to David Morrison, who studies young people and their spending habits, the number of young adults moving back in with Mom and Dad is "staggering" —

REDEMPTION

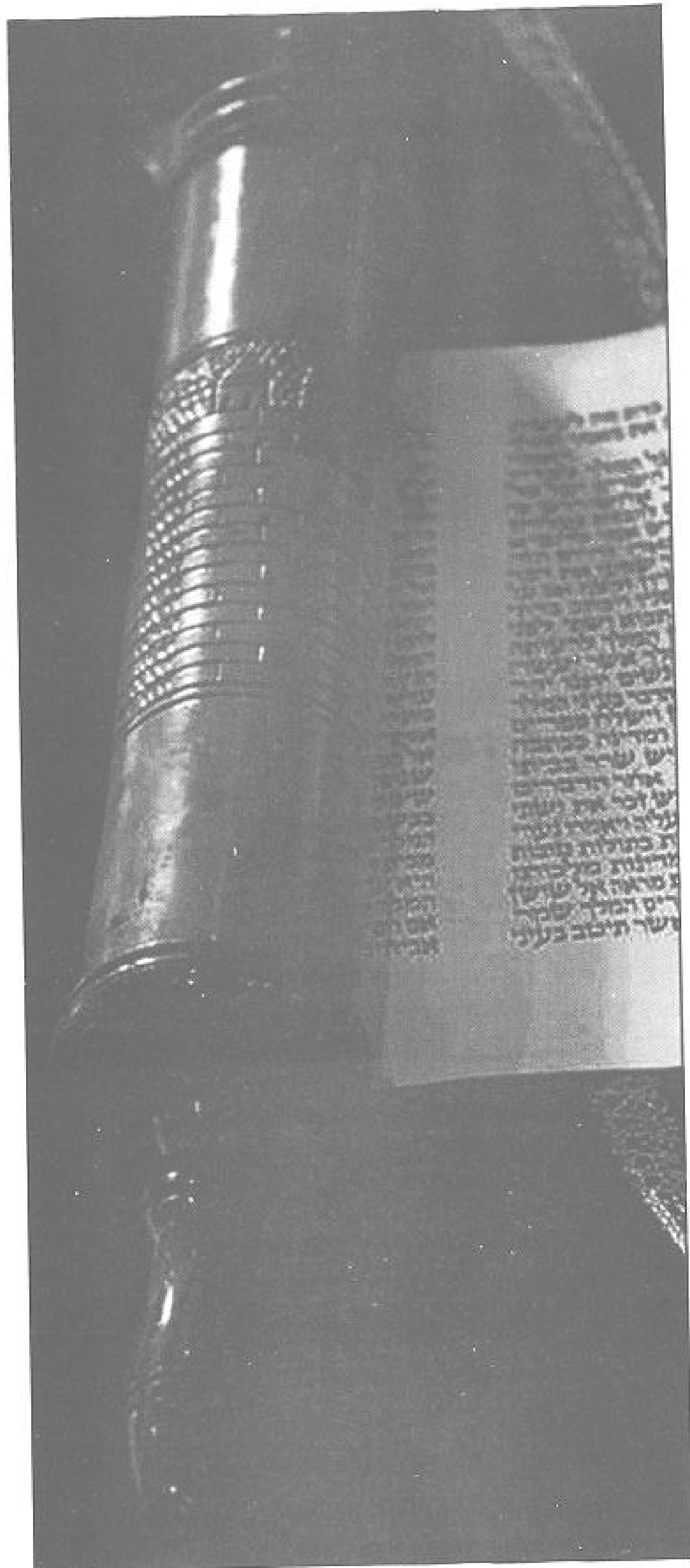
In Judaism, the Messiah, or individual who will return the Jews to their greatness, is believed to come from the lineage of King David. However, this lineage has an incestuous background and reeks with enemy blood. Ruth, who was an ancestor to King David and one of the great heroines of the Israelites, was originally from the tribe of Moab before she converted to Judaism. Moav was a long time an enemy to the Israelites for centuries, which makes King David's origins so unique. Furthermore, it is believed that the Messiah can also be traced to the lineage of the unmarried daughters of Lot (Abraham's nephew), who had slept with their father in order to continue their father's name. Why is the messiah's lineage so scandalous and what lesson can be derived from this odd situation? The rabbis teach that this rare lineage is meant to inspire the world that redemption is possible for even the most evil and this is a common theme within all of Judaism. However, Christianity is different since it teaches that Jesus was born to a virgin and there is no background of sin for one to be able to change and improve oneself. Redemption is a parameter that defines common Judaism.3

While there are various differences within Judaism, Jews have always felt close to one another through their shared beliefs. Their primary source of similarity has been the Torah and will always be the common stronghold of the religion no matter what denomination a Jew belongs to.

1 Shalem center lecture by Meirav Ilani

2 Shalem center lecture by Josh Weinstein

3 Shalem center lecture by Rabbi Y. Soloveichik



SOCIETY

Common Judaism

WRITTEN BY DEBORAH TERMEIE

Is there common Judaism within our community? With all the different denominations, it doesn't seem plausible to infer that there would be a unifying theme within the Jewish community. I recently returned from a seminar in New York sponsored by the Shalem Center and Birthright that explored common Judaism. Throughout the discussions, the Torah was cited as the underlying connection for all sects of Judaism. The Torah is and always will be the groundwork of our religion. The following were some issues that discussed:

SHABBAT

This is the day that that G-d stopped working and halted his creation of the world. Jews around the world have interpreted the meaning of Shabbat in different ways. Some people don't work or drive, while others believe that it is a day to do something different such as taking a dance class or going for a hike. However the common theme for the day is our daily routine to be changed and allow for time to reflect on our actions.1

LOVE

During this lecture, one of the attendees asked the professor, who was an orthodox Jew, if it was a mitzvah to have sex on Shabbat? The professor said that it was a tradition to have relations on Shabbat, but it was not a mitzvah. The Song of Songs in the Torah defines the essence of love and reveals that one is never above sexuality. More importantly amidst all the flowery language, one should be discreet about love.2

Many Iranians were wealthy business owners back in Iran, which helped them acquire a strong business mind. Combined with their intellect was their capital wealth which made it a lot easier to venture an entrepreneurial endeavor here in the states.

In addition to the economic challenges that Iranian immigrants have faced are cultural adaptation difficulties that are caused by vast differences between Iranian and American cultures. Newly arrived Iranians had little knowledge of the environment, particularly of political awareness and social behavior. Furthermore, they had difficulty developing a taste or an acceptance for western values and beliefs, as do many immigrants. For example, Iranians are much less open about expressing their feelings, especially with respect to sex; yet, the presence of sexual conduct is practically ubiquitous in American society. Although these cultural differences are prevalent, Iranians have been able to adopt much of western ideals while maintaining their own cultural values, however, the former will prove dominant in the near future.

There are over one million Iranians living in the U.S. today, and about 400,000 just in California. The majority of them live in Los Angeles comprising a high fraction of the immigrants in that region. They have settled among the native Whites in the most affluent parts of Los Angeles County, mainly Beverly Hills, Brentwood, Bel Air, Malibu and Pacific Palisades, as well as the San Fernando Valley, specifically Sherman Oaks, Encino and Woodland Hills.

The process of immigration is anything but easy. The various challenges that immigrants must overcome in a host country are unfamiliar to natives; nevertheless, those that wish to achieve upward mobility must progress in every aspect of society. In the case of Iranians within the U.S., particularly Jewish Iranians, there is no debate over their successful transition. They have proven themselves to be superior in more ways than one while achieving the greatest amount of upward mobility compared to their minority counterparts. The transition from Refugee to American might only be a change in label to some; however, to an Iranian, it represents all of his struggles and accomplishments in his fight for survival in a foreign nation.

Bibliography

Bozorgmehr, Mehdi. Ethnic Los Angeles. New York, New York: Russell Sage Foundation, 1996.

Der-Martirosian, Claudia. Economic Embeddedness and Social Capital of Immigrants: Iranians in Los Angeles. Ann Arbor, Michigan: University Microfilms International, 1996.

Kassaie, Parvin. The Attitudes and Actions of Iranians in Los Angeles. Los Angeles, California: University of Southern California, December 1987.

Modarres, S. Ali, Ph.D. Ethnic Community Formation: An Ecological Perspective on Iranians in Los Angeles. Ann Arbor, Michigan: University Microfilms International, April 1990.

United States Government. U.S. Census 2000. http://www.census.gov (2000).

Vaziri, Mostafa. Iran as Imagined Nation: The Construction of National Identity. New York, New York: Paragon House, 1993.

RETRACTION

In our December 2003 edition, Vol. XII, No. 105 article "What Can I Do For Israel?", it was inaccurately written that the "Friends of I.D.F." raises money for needed military equipment. The "Friends of I.D.F." does not raise money for any military equipment.

They are a non-profit charitable organization that only raises funds for a record number of humanitarian projects for the soldiers serving in the Israel Defense Forces. These programs include educational facilities, soldiers' homes, scholarships, rest and recuperative programs, and endowment funds for the families of fallen soldiers.

Those interested in becoming involved with their activities may contact them at: 310-305-4063.

[IMMIGRATION IS ONE OF THE MOST DIFFICULT JOURNEYS ANYONE CAN EVER MAKE IN HIS OR HER LIFETIME. IT INVOLVES LEAVING BEHIND ONE'S LAND OF ORIGIN TO FACE THE CHALLENGES AND HARDSHIPS THAT ACCOMPANY A FOREIGN-BORN MINORITY IN A NEW LAND]

most prominent was the Islamic Revolution of 1978-79, which was responsible for turning Iran into a theocracy -- a state where political rule and religion became intertwined. The sudden transition from a Constitutional monarchy under the Pahlavi Dynasty to a theocracy run by Muslim clergymen was shocking. Immediately after the revolution came the rise of war with Iraq, which together destroyed much of the fundamental economic structures and hindered the educational system, leaving behind little hope for a prosperous near future. These drastic changes in society forced many citizens to pack their bags and flea the country. However, many citizens, primarily Jews, were faced with very strict emigration laws that left many no choice but to escape through national borders using any means necessary. The early 1980s reached the climax of Iranian immigration to the U.S., mainly to California and New York – the two most diverse states in the country. Despite all the obstacles Iranian immigrants in America have faced, especially within education, occupation and cultural adaptation, they have still managed to achieve the greatest amount of upward mobility compared to their minority counterparts.

Studies have shown that one of the most crucial factors in determining the amount of upward mobility a particular minority group possesses depends on their level of education. The role education plays within the culture of a certain immigrant group thus becomes essential to their advancement in society. Most foreign students received their elementary and secondary education in a system modeled after either the British or the French system. Many of these students are not prepared for the learning style differences found in the American educational system. They are not accustomed to frequent testing, for example, nor to testing by other than essay examination. In some cases, they have been taught to be differential to their instructors, to listen rather than speak in collegial relationships between students and faculty. Regardless of these difficulties, Iranian immigrants have been improving over the years in academics more so than any other minority group. According to the 2000 U.S. Census, among males, Iranians have a much higher level of education (65% with four or more years of college) than any other group in the nation, including Non-Hispanic Whites.

A subsequent factor of upward mobility is economics and the occupational challenges that immigrants must overcome in order to advance in their host society. Iranian immigrants, particularly Jewish Iranians, are highly entrepreneurial, an important indicator of economic self-reliance and a common means for minority advancement. They are not unique since other immigrant groups, like Taiwanese, Asian Indians and Israelis, have high status occupations too. Also, other immigrant groups, like Cubans, Koreans and Chinese, have high self-employment rates.

But what is distinctive about Iranians is the overlap between these two modes of economic incorporation: most Iranian immigrants are professionals and high skilled entrepreneurs. In the U.S., approximately 31.8 percent of Middle Eastern men are self-employed compared to 18.6 percent for Asians and 16.5 percent for Non-Hispanic Whites.

SOCIETY

From Refugee to American

HOW FAR OUR PARENTS HAVE COME

WRITTEN BY
DAVID TABIBIAN

As part of the young Iranian generation growing up in the U.S., we tend to take for granted all the luxuries this country has to offer. More importantly, we don't give due consideration to what our parents went through in immigrating to this land and the extent of our advancement in society thus far.

Immigration is one of the most difficult journeys anyone can ever make in his or her lifetime. It involves leaving behind one's land of origin to face the challenges and hardships that accompany a foreign-born minority in a new land. Furthermore, adaptation is a relatively slow process mainly because of its social, educational, and economic barriers that immigrants must overcome in order to gain upward mobility.

The United States is the most ethnically diverse nation in the world, comprised of people from all walks of life. Lenient immigration laws coupled with the pursuit of higher education in a globalized society have made America one of the most popular choices for immigrant destination, particularly in the past forty years. The Iranian community within the U.S. is an ideal case of immigrants who left their homeland in hopes of finding a better life.

There are many reasons for the sudden rise in Iranian immigration to the U.S., but by far the

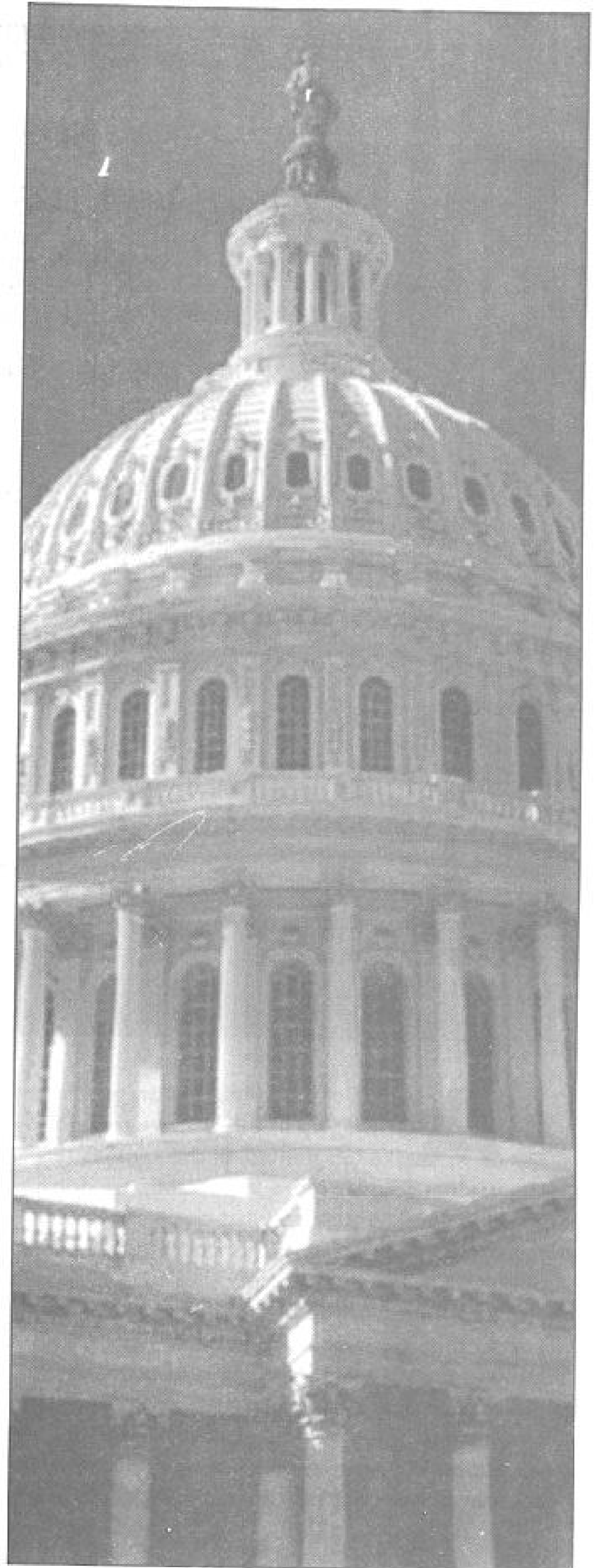
State Department list of terror groups and one that murdered 241 U.S. Marines in Lebanon by blowing up their marine barracks in 1983. In addition, Hezbollah has engaged in countless terrorist attacks against Israeli civilians, of which Issa, by his comment, indirectly supports.

Howard Dean, one of the front running contenders for the Democrats Presidential nomination, is definitely no friend of Israel. He stated in September 2003 that the United States should not "take sides" by supporting Israel, and instead should be "even-handed" in Middle East foreign policy. That statement is very ridiculous given that the foreign policy of the United States is against Israel. By saying that the United States should be "even-handed," Dean is suggesting that the United States should support the Arab terrorist regimes such as Saudi Arabia and Syria instead of Israel. The term "even-handed" is a euphemism that Israel's bashers use as a code word to support Israel's enemies.

Further, Dean stated in September 2003 on CNN's Wolf Blitzer Reports that "there is a war going on in the Middle East, and members of Hamas are soldiers in that war, and, therefore, it seems to me that they are going to be casualties if they are going to make war." In other words, Dean is saying that actions of the homicide bombers of Hamas who target innocent men, women, and children are legitimate, even though the goal of Hamas and all the Arabs is to destroy Israel.

If elected president, Howard Dean would most likely cause a lot more problems for Israel than the Bush administration is currently. While the administration's policy is not very supportive of Israel, the alternative with Dean and the Democrats is a lot worse. In upcoming and future elections, it is important that Jews examine all candidates and their views on Israel, and support those that are better. For that reason, it is with a heavy heart that I will most likely be voting for President Bush, although my vote would not be as much a vote for him as it would be one against the Democratic Party.

1. *Darrell Issa: Traitor, or useful idiot? by Debbie Schlussel.*



OPINION

Decisions, Decisions...

HOW JEWS SHOULD VOTE, BY ROBERT JOSEPH

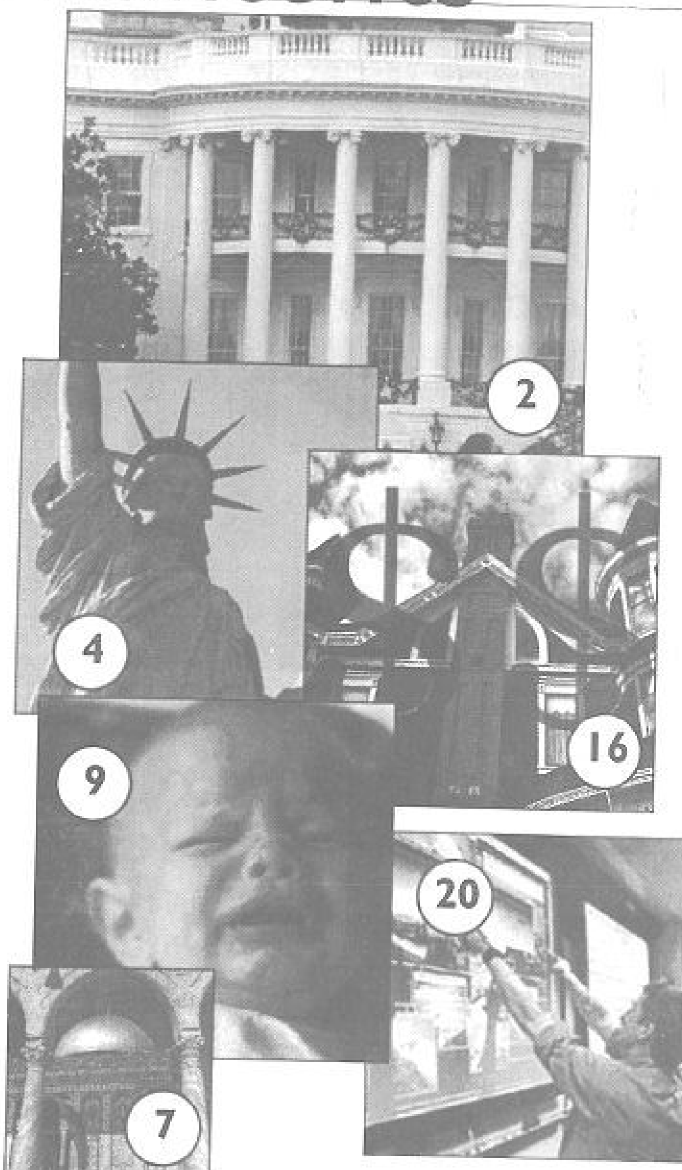
WRITTEN BY ROBERT JOSEPH

At this point in time, it is clear that the Republican Party is a lot more pro-Israel than the Democrats. As a result, the Jewish community should look into supporting those candidates who are more pro-Israel, especially if comes at the expense of candidates who while not necessarily pro-Israel, support causes that are popular in the Jewish community. The Jewish community should not make the mistake of blindly supporting candidates without examining their positions on Israel.

In the past, the Democrats were much more supportive of Israel than the Republicans. The main reason why the Democrats have changed recently is because left wing elements that are anti-Israel are getting more influence within the party. The main factor in the Republicans becoming more pro-Israel than the Democrats is their support from pro-Israel evangelical Christians. The result is that at this time, on average, the Republican Party is more pro-Israel than the Democrats.

That is not to say that all Republicans are pro-Israel. Debbie Schlussel, in an article on World Net Daily, pointed out that Republican Congressman Darrell Issa of California told the Beirut Daily Star that he has "a great deal of sympathy for the work that Hezbollah tries to do." (1) In other words, he sympathizes with an organization that is on the

contents



IRANIAN JEWISH CHRONICLE (CHASHM ANDAAZ)
Is published monthly by: Iranian American Jewish Association • A.k.a. SIAMAK (a non- profit organization)
An affiliated Organization of Jewish Federation Council of Greater Los Angeles
P.O. Box 3074 • Beverly Hills, California 90212 • Telephone: (310) 843-9846 • Facsimile: (310) 843-9266
Editor-in-Chief: .... Dariush Fakheri
Editorial Intern .... Lisa Daftari
Contributing Writers (English Section): .... Karmel Melamed, Deborah Termeie, Robert Joseph, David Tabibian, Daniel Pouladian, Shohreh Hekmati Nowfar, Betsy Hart
Graphic Designers (English): .... Claudia and Jorge Pringles
Graphic Designer (Farsi): .... Minoo Hamodot
Marketing/Promotions: .... Lily Kahen
Public Relations: .... Asher Aramnia
With the help and cooperation of other board members: Saeed Banayan, Asher Aramnia, Fred Fouladi



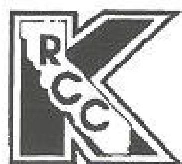
סיני



שומר שבת

شومر شبات

کیترینگ گلت کاشر سینای



به مدیریت دانیل جوانفرد

زیر نظر RCC و ربانوت محترم ایرانی و آمریکائی

سینای کیترینگ ارائه دهنده لذیذترین و خوشمزه‌ترین غذاهای گلت کاشر

پذیرائی از جشنهای عروسی – نامزدی – بر میتصوا – بت میتصوا
کنفرانسها در منازل و سالنهای متنوع و مجلل با بهترین کیفیت

قبل از برگزاری هرگونه جشن و میهمانی با ما مشورت کنید

SINAI GLATT CATERING

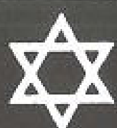
CATERING FOR ALL OCCASIONS

Persian, Middle Eastern, Eroupian & American Food

(310) 820-0048

Pager: (213) 390-3566

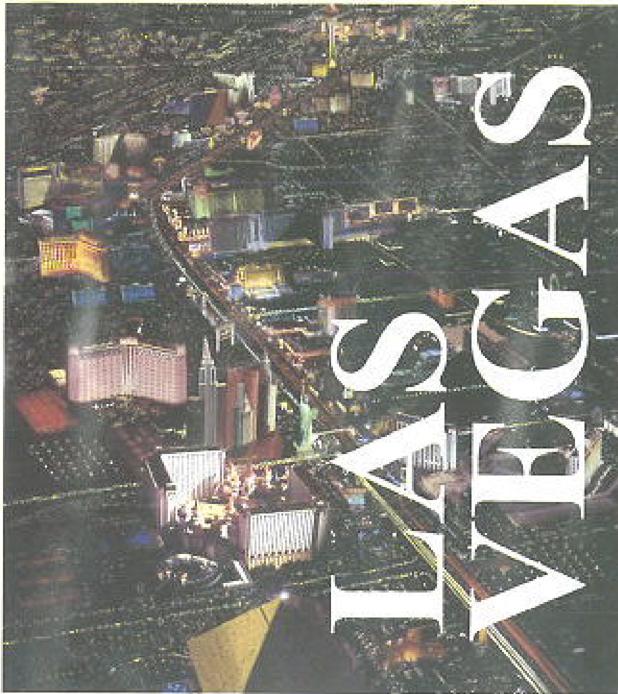
12233 Santa Monica Blvd., W. Los Angeles, CA 90025



סיני



بالاترین رشد جمعیت وکمترین میزان بیکاری
در امریکا را فقط در شهر



از رحیم



بشنوید می‌توانید تمام اطلاعاتی که لازم دارید را با تلفن جویا شوید.

بیائید به لاس وگاس بیائید و از نزدیک رشد بی‌سابقه این شهر و محل مورد نظر خود را ببینید.

بپرسید و بدون مطالعه نخرید. با سرمایه‌گذارانی که میلیون‌ها دلار در سال گذشته با پیشنهاد من سرمایه‌گذاری کرده‌اند، صحبت کنید.

می‌توانید پیدا کنید

زمین

مستغلات

شاپینگ سنتر

فکس ۷۰۲-۹۱۴-۱۸۳۶

اگر می‌خواهید در لاس وگاس همیشه برنده باشید، پول خود را فقط روی این شماره بگذارید

702– 493– 5858



International Judea Foundation
P.O. Box 3074 – Beverly Hills, CA 90212-9879